مسائل بین المللی

شماره ٤ (٤٠)

سال ١٩٦٩

محتـوی این شمـاره

عنـــوان	صفحـــه
جنبش کمونیستی به مرحله اوج جدید گام نهاده است	۴ — ۱۷
درباره برخی ازمسائل رشد غیرسرمایه داری درکشورهای آسیا وافریقا	۱۸ — ۳۰
وظایف انترناسیونالیستی ووظائف ملی در سیاست کمونیست ها	۳۱ — ۴۳
انتخابات رئیس جمهوری درفرانسه چه چیزی را نشان داد ؟	۴۴ — ۵۵
دادخواست علیه امپریالیسم	۵۶ — ۸۵

جنبش کمونیستی بمرحلهٔ اوج جدید گام نهاده است

لئونید برژنف

(دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)

جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست وکارگری که در روزهای ۵ — ۱۷ ژوئن سال ۱۹۶۹ در مسکو برگزار گردید یکی ازمهمترین حوادث سیاسی سالهای شصتم بود که بار دیگر نقش و مسئولیت روزافزون کمونیست ها را در جهان کنونی باروشنی کامل نمایان ساخت . این جلسه بحق بعنوان مرحله‌مهمی ازتشدید مبارزه تمام‌نیروهای‌ضد امپریالیستی وتقویت صفوف احزاب کمونیست وکارگری‌بربنیاد اصولی مارکسیسم وانترناسیونالیسم پرولتری— در تاریخ جهانی ثبت خواهد شد .

جلسه‌مشاوره اسناد تاریخی مهمی راتصویب کرد وبار دیگر وفاداری‌جنبش مارا به هدفهای نهائی کمونیست ها تایید نمود . جلسه‌مشاوره وضع بین المللی وتغییراتی راکه طی نه سال اخیر در زمینه‌های‌اجتماعی وسیاسی وآرایش نیروهای طبقاتی صورت‌گرفته عمیقا مورد تحلیل قرارداد و باکارجمعی خود پلاتفورم سیاسی مشترکی را برای مبارزه کنونی علیه امپریالیسم ودرراه گسترش جنبش‌انقلابی دوران‌ما طرحریزی کرد .

در اسناد جلسه‌مشاوره علمیت مارکسیستی — لنینیستی باخواستهای‌پیکارجویانه زمان کنونی واستراتژی عمومی جنبش‌کمونیستی باتاکتیك مبارزه احزاب برادر در شرایط مشخص کشورهای خویش درآمیخته ومیان‌تئوری وپراتیك انقلابی پیوند ناگسستنی برقرارشده است وتئوری وپراتیك متقابلا یکدیگرراغنی ترساخته اند وبدینسان موجبات لازم برای انجام مبارزه پیگیرترعلیه امپریالیسم ودرراه صلح ودموکراسی ، استقلال ملی وسوسیالیسم فراهم گردیده است .

برای ارزیابی صحیح جلسه‌مشاوره جدید کمونیست ها باید جریان‌چند سال اخیررا ازمدّ نظرگذرانند . مبارزه علیه تجاوزکاری‌روزافزون امپریالیسم تحکیم وحدت جنبش جهانی‌کمونیستی وتمام‌نیروهای ضد امپریالیستی را به ضرورتحبرم بدل ساخته بود . درعین‌حال میبایست بااتکاء به مواضع مارکسیسم — لنینیسم به بسیاری‌ازمسائل تازه ای که درنتیجه سیر سریع پروسه های

سیاسی واقتصادی وانقلاب علمی وفنی درجهان کنونی پدید آمده است پاسخ داده میشد .
این نکته راهم باید درنظرگرفت که پس ازسال ۱۹۶۰ رهبران حزب کمونیست چین بمبارزه آشکاری درزمینه های ایدئولوژیك وسیاسی علیه اکثریت احزاب کمونیست دست زدند وبرای پیشبرد نظریات خود وایجاد انشعاب دراحزاب کمونیست وبی اعتبار ساختن سیاست آنها وتخریب جبهه واحد امپریالیستی ازهیچ اقدامی فروگذار نکردند .

فعالیت اپورتونیسم " چپ " وراست درجنبش جهانی کارگری تشدید شد . وجود تفرقه درجنبش کمونیستی وانواع انحرافات ازمارکسیسم ــ لنینیسم نمیتوانست امپریالیستهارا دلشاد نسازد . امپریالیستها بتشدید فشارخود پرداختند وکوشیدند ازوضعی که پیش آمده بود برای تضعیف سوسیالیسم وجنبشهای کارگری وآزادیبخش استفاده کنند .

جلوگیری ازتمایلات گریز ازمرکز درجنبش کمونیستی وتحکیم اتحاد صفوف احزاب برادر به وظیفه مبرم بدل شده بود . احزاب مارکسیست ــ لنینیست باتوجه باین امر مبارزه درراه وحدت جنبش کمونیستی را درتمام جهات ودرجبهه ای کاملا وسیع گسترش دادند . درچنین شرایطی بود که فکر تدارك جلسه مشاوره جهانی احزاب برادر مطرح گردید .

راه جلسه مشاوره بغرنج بود . تدارك آن مراحل چندی را گذراند که با مساعی فراوان وکوشش برای رفع دشواریهای قابل ملاحظه همراه بود . ولی احزاب مارکسیست ــ لنینیست بطورمستمر وپیگیربرای تشکیل این جلسه مجاهدت ورزیدند . حزب کمونیست اتحاد شوروی درتمام مراحل تدارك این جلسه همواره بااحزاب برادر تماس نزدیك داشت . ما ازاحزاب برادر که برای فعالیت سیاسی وتئوریك وسازمانی حزب کمونیست اتحاد شوروی درزمینه تدارك وبرگزاری جلسه مشاوره احزاب کمونیست وکارگری ارزش عالی قائل شدند ، سپاسگزاریم .

درنتیجه ملاقاتهای قبلی ودرپرتوتبادل نظرها وشرکت کمیته های مرکزی احزاب درشور پیرامون طرح اسناد وفعالیت کمیسیون تدارك وگروه کار این امکان فراهم آمد که وظائف مشترك ما بطورمشخص ومنجزمورد بررسی قرارگیرد ودر بسیاری ازمسائل مورد بحث موضعگیری ها بیکدیگر نزدیك شود واحزاب پیرامون مسائل اساسی تئوریك وپراتیکی که میبایست درجلسه مشاوره مورد بحث قرارگیرد متحد کردند . درآورد عمده این کار تدارکی واقعاعظیم البته تشکیل جلسه مشاوره بود . ولی کار تدارکی بخودی خود نیز اهمیت سیاسی داشت . زیرا نتیجه مستقیم بحث وشور جمعی پیرامون مبرم ترین مسائل تئوریك وپراتیك جنبش ما آن بود که اندیشه وحدت تعمل مبتنی بر مارکسیسم ــ لنینیسم برای مبارزه علیه امپریالیسم ، هواداران بیشتری درداخل جنبش کمونیستی پیدا کرد . درجلسه مشورتی بوداپست نمایندگان ۶۷ حزب شرکت داشتند ولی درجلسه مشاوره ۷۵ حزب برادر شرکت کردند .

صراحت درگفتاروحیط عمیقا دموکراتیکی که درتمام دوران کار جلسه حکمفرما بود ، نیز بیشك بتامین کامیابی جلسه مشاوره کمك کرد . همکاری برپایه برابری حقوق وعلنیت کامل که درنتیجه آن محافل اجتماعی جهان بسرعت ازجریان مذاکرات آگاه میشدند وسرانجام تصمیم ارسال اسناد جلسه برای احزابی که درآن شرکت نکرده بودند ، نشان میدهد که اصل لنینی بحث دموکراتیك واصولی پیرامون مسائل درجنبش ما استوار شده است . واین امرنمودار دیگری ازنیرومندی وقدرت حیاتی جنبش ماست .

ما با اطمینان کامل میتوانیم اعلام کنیم که شکل کاری چون تشکیل جلسات مشاوره جهانی کمونیستی بوسیله مهمی برای بحث جمعی پیرامون وظائف مبرم وطرح ریزی مشترك پلاتفرم

واحد فعالیت مشترک بدل شده است. ارزش این جلسات برای ما در آنستکه مکتب مارکسیستی لنینیستی تجربه سیاسی واقدامات انقلابی وتریبون تماطی افکار وتبادل نظروسیع ووسیله‌ای برای طرحریزی سیاستی هستند که در پرتو آن میتوان منافع توده‌های زحمتکش را بهتر در نظر گرفت ودر راه تحقق آنها فعالانه تر مبارزه کرد .

جلسه مشاوره خاطرنشان ساخت که پیکار نیروهای هوادار سوسیالیسم ونیروهای امپریالیسم نیروهای هوادار ترقی ونیروهای ارتجاع بیش از پیش حدت پذیرفته است ودر این پیکار نیروهای ترقیخواه به تعرض خود ادامه میدهند . دوران ما دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است . واما نمود ار این گرایش عمده دوران ما چیست؟

در زمینه اقتصاد پروسه رشد وتحکیم مواضع سوسیالیسم ادامه میابد : سهم کشورهای سوسیالیستی در تولید صنعتی وکشاورزی جهان افزایش می پذیرد ، تولید اجتماعی سوسیالیستی سال بسال بارآورتر میشود ، شیوه‌های سازمانی واداری آن کاملتر میگردد وازثمرات پیشرفت علمی وفنی استفاده روزافزونی برای رشد اقتصاد سوسیالیستی وبالا بردن سطح زندگی زحمتکشان بعمل میآید .

در زمینه سیاست اعتبار بین المللی سیستم جهانی سوسیالیستی ونفوذ این سیستم ونیز نفوذ جنبش جهانی کارگری وآزادیبخش در پروسه‌های سیاسی کنونی جهان افزایش پذیرفته است . مواضع نیروهای ترقیخواه ودموکراتیک ضد امپریالیسم تحکیم میابد .

در رشته ایدئولوژی وفرهنگ اندیشه سوسیالیسم واندیشه ترقی وصلح اشاعه وسیعتری یافته وقشرهای وسیع جامعه را بسوی خود جلب نموده است . پیروزی سوسیالیسم ومارکسیسم لنینیسم در پیکار برای جلب قلوب وعقول انسان ها ادامه دارد .

مسئله اساسی دوران ما یعنی مبارزه علیه امپریالیسم که دشمن عمده صلح وآزادی واستقلال ملل وپیشرفت اجتماعی بوده هست در مرکز توجه جلسه قرار داشت . این مسئله در ارتباط ناگسستنی با مسئله بسیار مهم وحدت عمل احزاب کمونیست وکارگری وتمام نیروهای ضد امپریالیستی بررسی شد .

تشدید تضاد پروسه‌هائی که در بطن امپریالیسم انجام میگیرد ، ازخصائص ذاتی آنست: ناموزونی تکامل اقتصادی وسیاسی بیشتر شده است ، انقلاب علمی وفنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید وشکل سرمایه داری تصاحب ثمرات تولید را بیش از پیش تشدید میکند ، فعالیت سوپرمونوپول های عظیم بین المللی اختلاف میان منافع اقتصادی انحصارات کشورهای گوناگون ورقابت برسر بازارهای جهانی ومناطق نفوذ را عمیقتر کرده است .

جلسه مشاوره در عین حال خاطرنشان ساخت که به امپریالیسم نباید کم بها داده شود . امپریالیسم اگرچه نیرومند ترنشده است ولی برای جنبش انقلابی همچنان دشمنی جدی وخطرناک است . سیاست امپریالیسم معاصر عبارتست از استراتژی تجاوزکارانه ، تشدید وخامت ، اقدام به جنگهای محلی ، کوشش برای تخریب اردوگاه سوسیالیستی ازدرون وایجاد انشعاب در جنبش کمونیستی ومجموعه جنبش انقلابی . امپریالیسم برای جلوگیری از سیر تکامل اجتماعی تلاشهای نومیدانه بکار میبرد ودر برخی موارد وبرخی ازکشورها موفقیت هائی هم در این زمینه بدست میآورد . نیروهای امپریالیستی بیش از پیش در جبهه متحدی علیه واحدهای انقلابی عمل میکنند ، بدینمعنی که استراتژی مشترک تنظیم میکنند وبه اقدامات مشترک دست میزنند . علیه امپریالیسم هنوز مبارزه ای طولانی ، بغرنج وسرسخت در پیش است.

جلسه‌مشاوره جهات اساسی مبارزه برای اتحاد جریان‌های عمده پروسه انقلابی دوران کنونی یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی ، طبقه کارگر کشورهای عمده سرمایه داری وجنبش آزادی بخش طی را نشان داد وشیوه‌های عمل آنها را معین ساخت وبدینسان در نتیجه گیریهای تئوریک وپراتیک خود ازچارچوب جنبش صرفا کمونیستی خارج شد ودر برابر تمام نیروهای جبهه ضد امپریالیستی دورنمای انقلابی روشن قرارداد .

در سالهای شصتم قرن کنونی هرسه جریان عمده پروسه انقلابی باوجود شواریهای معین وناکامیهای برخی ازواحد های آن نیروی خود را فزونتر میسازند وسهم روزافزون در مبارزه علیه امپریالیسم ادا میکنند .

زندگی بطور مقنع نشان میدهد که کامیابی در این پیکار مشترک زمانی بدست میآید که تمام جریان‌های انقلابی متحد عمل کنند وباعمل متحد خود جریان واحدی در سراسر جبهه ضد امپریالیستی بوجود آورند . برعکس هرزمان که این وحدت مختل گردد ونیروهای عمده پروسه انقلابی جهانی پراکنده عمل کنند مبارزه انقلابی مدل بادشواری روبرومیشود . جلسه مشاوره باتاکید اهمیت درجه اول وحدت،تحکیم مستمر اتحاد میان سیستم جهانی سوسیالیستی و جنبش های کارگری وآزادیبخش طی را خواستار شد .

در مبارزه علیه امپریالیسم سیستم جهانی سوسیالیستی همچنان نقش قاطع ایفا میکند . پشتیبانی عمده از واحد های انقلابی وجنبش های دموکراتیک توسط همین سیستم انجام میگیرد . دستاورد های کشورهای سوسیالیستی وتوانائی احزاب حاکم این کشورها در استفاده از امکانات بالقوه ای که نظام اجتماعی نوین ازآن برخوردار است ونیز همپیوستگی سیستم سوسیالیستی در تامین کامیابیهای تمام نیروهای انقلابی جهان نقش قاطع دارد . بنابراین کوشش برای تحکیم سیستم جهانی سوسیالیسم درعین حال کوششی است برای پیشرفت پروسه انقلابی جهانی وتامین اثربخشی مبارزه علیه امپریالیسم .

جلسه‌مشاوره تایید کرد که عامل عمده در امر تحکیم سیستم سوسیالیستی ، پیروی مستمر ازاصول انترناسیونالیسم سوسیالیستی وترکیب صحیح وظائف ملی وانترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی وتقویت تعاون وپشتیبانی برادرانه آنها ازیکدیگر است .

در اسناد جلسه‌مشاوره محتوی انترناسیونالیسم پرولتری ـ سوسیالیستی در دوران ما و تناسب میان وظائف انترناسیونالیستی وملی هریك ازواحد های جنبش ما عمیقا تشریح شده است . در جلسه بدرستی خاطرنشان گردید که انترناسیونالیسم پرولتری همان عنصر اساسی است که به مبارزه طبقاتی محتوی انقلابی لازم می بخشد .

در جلسه‌مشاوره بسیاری ازاحزاب اقدامات انترناسیونالیستی اتحاد شوروی وسایر کشورهای برادر را که بمناسبت حوادث چکوسلواکی انجام گرفت تایید کردند . احزابی هم بودند که در جلسه‌مشاوره مخالفت خود را با این اقدامات ابراز داشتند . هیئت نمایندگی حزب کمونیست چکوسلواکی خطر شیوه های جدید فعالیت ضدامپریالیسم را تشریح کرد ونشان داد که مبارزه قاطع علیه نیروهای ضد سوسیالیستی واپورتونیستی راست در درون کشور وحزب چه اندازه اهمیت دارد . در جلسه مشاوره ضرورت دفاع پیگیر از سوسیالیسم در چکوسلواکی تاکید شد .

تکوین وتکامل سیستم جهانی سوسیالیستی باپیکار طبقاتی در عرصه جهانی پیوند ناگسستنی دارد . سیستم سوسیالیسم سد عمده راه امپریالیسم است . دشمنان سوسیالیسم

ازتلاش برای تخریب مبانی قدرت حاکمه سوسیالیستی وعقیم گذاردن تحولات سوسیالیستی جامعه واحیاء تسلط خود بازمی ایستند . باینجهت جلسه‌مشاوره باقاطعیت تمام اعلام داشته دفاع ازسوسیالیسم وظیفه انترناسیونالیستی کمونیست هاست .

درجلسه‌مشاوره خطر فعالیت انشعابی رهبران کنونی حزب کمونیست چین درجنبش جهانی کمونیستی وزیان‌عظیمی که این‌فعالیت به پیشرفت‌مبارزه ضدامپریالیستی وارد میسازد ، بروشنی نشان داده شد . نمونه های فراوانی ازفعالیت تخریبی گروه‌مائوتسه دون علیه عده ای ازاحزاب برادر ومجموعه جنبش کمونیستی ذکرشد . تقریبا تمام آن‌هیئت های نمایندگی که نظرخود را درقبال سیاست رهبری حزب کمونیست چین ابرازداشتند ، تلاش هائی راکه برای جازدن مائوئیسم بجای مارکسیسم ـ لنینیسم بعمل میآید ، باقاطعیت محکوم ساختند . صریحا میتوان گفت که این ایدئولوژی‌واین سیاست درجلسه‌مشاوره بطورموثری محکوم شد .

سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی درقبال چین روشن وصریح است . چگونگی موضع گیری ما درسخنرانی هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی درجلسه مشاوره ، دراعلامیه های‌دولت شوروی ، درتصمیمات پلنوم ژوئن کمیته‌مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی‌ودراجلاس اخیر شورای عالی اتحاد شوروی تشریح شده است . آنجاکه پای دفاع ازمنافع مردم شوروی وامنیت میهن سوسیالیستی ما درمیان است ، این‌موضعگیری سخت وقاطع است . درعین‌حال این‌موضعگیری باخونسردی وخویشتن‌داری همراه است . ما اجازه‌نخواهیم دادکه اتحاد شوروی را به‌هیچ اقدام‌ناسنجیده ای برانگیزند . ما درسیاست اصولی وسازنده خود هم منافع درازمدت مردم شوروی‌وهم منافع درازمدت مردم چین را درنظر میگیریم . پلنوم کمیته‌مرکزی حزب ما موضعگیری هیئت‌نمایندگی حزب‌کمونیست اتحاد شوروی را درجلسه مشاوره بالاتفاق تایید کرد وخاطرنشان‌ساخت که : " حزب کمونیست اتحاد شوروی علیه‌مشی ایدئولوژیک ضدلنینی رهبران کنونی چین وسیاست انشعابگرانه ومشی عظمت طلبانه آنان درزمینه سیاست خارجی بطور آشتی ناپذیرمبارزه خواهد کرد . حزب کمونیست اتحاد شوروی درقبال هرگونه سوء قصد بمنافع مردم شوروی که بساختمان‌کمونیسم مشغولند برای دفاع ازخود کلیه اقدامات لازم رابعمل خواهد آورد . درعین‌حال حزب کمونیست اتحاد شوروی برآنست‌که‌منافع اساسی مردم شوروی ومردم چین بایکدیگر مطابقت دارد . حزب کمونیست اتحاد شوروی درآینده نیز خواهد کوشید تااحساسات دوستانه ایراکه مردم شوروی‌نسبت بمردم چین‌وبدون‌شک مردم چین نیز باتحاد شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی دارند ، حفظ کند وازآن پشتیبانی نماید " .

دراسناد جلسه‌مشاوره نقش پیشاهنگ جنبش کمونیستی درجهان‌کنونی خاطرنشان شده وبرنامه عمل ، استراتژی وتاکتیک جنبش‌وطرق تقویت آتی مبارزه انقلابی تشریح گردیده است .

نتیجه گیریهای جلسه‌مشاوره برجمع بندی عمین تجارب تمام احزاب که درشرایط بکلی مختلف فعالیت‌میکنند ، استواراست . این احزاب یادرحکومت هستند ویا برای‌رسیدن بحکومت مبارزه‌میکنند ، یاعلنی هستند ویا غیرعلنی ودرمبارزه وسائل وشیوه های‌گوناگون بکار میبرند ، احزاب قدیمی یا احزاب جوانی هستند که درسالهای اخیر وارد جنبش شده اند .

روسای هیئت های‌نمایندگی ضمن‌سخنرانی های‌خود درجلسه‌مشاوره احزاب برادر مسائل اصولی مهم ومسائل عام دارای‌جنبه تئوریک برنامه ای مورد توجه مجموع جنبش‌کمونیستی رامطرح کردند . ازذکرمسائل قابل بحث یامسائل موجد اختلاف نظرنیزخودداری‌نشد ، بلکه برعکس این‌مسائل مطرح گردید وبنظرما دربسیاری ازموارد باین‌مسائل پاسخ صحیح داده شد .

اندیشه‌هائی که در اسناد جلسه مشاوره متبلورشده است برای تمام جنبش کمونیستی در حکم ثروت و دستاورد بزرگی است . هرحزب حق دارد این نتیجه‌گیریها را جزئی از تجربه و کار خود تلقی کند . این نتیجه‌گیریها برای هریك از احزاب میتواند در شرایط ویژه کشورش رهنمون عمل باشد . درعین حال این نتایج پلاتفرمی است برای مجموعه جنبش ، زیرا برقوانین عینی تمام جنبش ما وبرمسائل تئوریك عامی که خصلت برنامه دارد ، مبتنی است .

جلسه‌مشاوره نکات عمده ایرا که ما را بیکدیگر پیوند میدهد تثبیت کرد و در اسناد خود منعکس ساخت . این نکات عبارتند از : اشتراك منافع طبقاتی و درك ضرورت تشدید مبارزه مشترك علیه امپریالیسم وعلیه سیاست تجاوزکارانه و ایدئولوژی ضدکمونیستی آن ، تمایل به تامین وحدت سوسیالیسم جهانی وجملگی جنبش کمونیستی وتقویت هرچه بیشتر مسئولیت هریك از احزاب برادر ، گسترش مبارزه در راه تکامل خلاق آموزش مارکسیستی ــ لنینیستی ومبارزه علیه تحریفاتی که از مواضع راست و اپورتونیسم چپ در این آموزش انجام میگیرد وسرانجام ایمان به حقانیت وپیروزی اجتناب ناپذیر آرمان مشترك ما .

البته در جریان تدارك وبرگزاری جلسه‌مشاوره رفع کامل تمام دشواریها و اختلاف نظرهائی که در جنبش کمونیستی پدید آمده است ، میسر نگردید . بطوریکه‌میدانیم همه احزاب در جلسه مشاوره شرکت نداشتند . برخی از احزاب در عین تاکید ضرورت وحدت عمل فقط با آن بخشی از سند موافقت کردند که در آن برنامه مبارزه‌مشترك علیه امپریالیسم تشریح شده است . برخی از احزاب دیگر سند را با ذکر قیود وشروطی در مورد فرمولبندی های جداگانه آن امضاء کردند .

ولی نکته‌عمده آنست که تقریبا تمام شرکت‌کنندگان جلسه‌مشاوره در زمینه گروه وسیعی از مسائل مبرم و اصولی موضعگیری مشترك ونظریا تواحد داشتند . احزاب کمونیست وکارگری بدینوسیله ثابت‌کردند که تمام عمق مسئولیتی راکه در لحظه بغرنج کنونی تاریخ بعهده آنها قرار دارد ، بخوبی درك میکنند وبوصایای مارکس وانگلس ولنین که گفته اند بزرگترین خدمت به‌مسائل رشد جنبش ما باید برتئوری انقلابی ومبارزه آشتی ناپذیر علیه هرگونه تحریف آن استوار باشد ، وفادارند . جلسه‌مشاوره بار دیگر تایید کرد که : آنچه کمونیست ها را بیکدیگر پیوند میدهد بمراتب نیرومندتر از آن چیزیست که آنها را از یکدیگر جدا میسازد .

۲

مارکسیست ها به‌نیروی سحرآمیز یعنی تاثیر خود بخودی تصمیمات خویش اعتقاد ندارند وبرآنند که برنامه تدوین شده در صورتی قابل اجرا خواهد بود که تجربه‌واندیشه های مجموعه جنبش کمونیستی که در اسناد جلسه‌مشاوره تعمیم یافته است در دسترس تمام احزاب قرارگیرد و در میان توده‌های بزرگ زحمتکشان رسوخ کند وبه سلاح پیکارآنان بدل گردد و چراغ راه مبارزه انقلابی آنان باشد . باینجهت وظیفه عمده اکنون عبارتست از کوشش برای تحقق اندیشه‌های جلسه مشاوره .

نخستین اقدامات احزاب برادر بنحوی مقنع نشان میدهد که کمونیست ها با فعالیت وجدیت ذاتی خویش به تبلیغ وتحقق اندیشه‌های جلسه‌مشاوره پرداخته اند . بسیاری از احزاب پلنوم کمیته‌مرکزی وجلسات ارگانهای رهبری وجلسات فعالین واعضای خود را تشکیل داده و در جلسات ومطبوعات خود محتوای اسناد مصوبه جلسه را برای توده‌های وسیع تشریح میکنند . ما در پلنوم

کمیته‌مرکزی حزب‌کمونیست اتحاد شوروی که بلافاصله پس‌ازجلسه‌مشاوره تشکیل‌شد ، درباره نتایج‌حزبما باید ازکار جلسه مشاوره واسناد مصوبه آن برای‌فعالیت‌عملی وتئوریک خود بگیرد ، به بحث وبررسی همه‌جانبه ای‌دست زدیم . درتمام سازمان‌های‌حزب نیز جلساتی ازفعالین واعضاء ساده حزب تشکیل شد . کمیته‌مرکزی‌اکنون ، براساس نتیجه گیری های‌جلسه‌مشاوره به تهیه طرح اقدامات مشخص درزمینه های سیاسی ، اقتصادی‌وایدئولوژیک مشغول است .

کمونیست ها وظیفه‌خود میدانند که اندیشه های جلسه مشاوره را بمیان میلیون‌هاتوده زحمتکش ببرند ودرعین حال نتایج وخواستهای عمده آنرا بیش ازپیش تکمیل کنند وبآنها جامه عمل بپوشانند .

کمونیست ها اکنون مساعی اساسی خودرا به چه سمتی متوجه‌میسازند وکارخودرا درچه جهاتی انجام خواهند داد تاوظائف ناشی ازاسناد مصوبه جلسه‌مشاوره راباکامیابی هرچه بیشترتحقق بخشند ؟

نخستین‌سمت تحقق احکام جلسه‌مشاوره بنظرما کوشش برای اعتلای جدید جنبش ضد امپریالیستی وجنبش انقلابی است .

سند مصوبه جلسه‌مشاوره درباره " وظائف مبارزه علیه امپریالیسم درمرحله‌کنونی ووحدت عمل احزاب کمونیست وکارگری‌وتمام‌نیروهای ضد امپریالیستی " حاوی احکامی است که‌هم برای تاکتیک وهم برای استراتژی جنبش کمونیستی واجد اهمیت است ونشان‌میدهد که نیروهای انقلابی برای مبارزه علیه امپریالیسم چه ذخائرتازه‌وچه امکانات‌بالقوه ای را دراختیار دارند .

احزاب‌برادر‌ربرای‌فعالیت درمیان طبقه‌کارگرکه‌نیروی عمده معرکه وبسیج کننده پیکارانقلابی استوبرای کار درمیان دهقانان زحمتکش‌وروشنفکران‌مترقی برنامه دقیق وروشنی بدست‌آورده اند . امکانات انقلابی فراوانی که جوانان ازآن برخوردارند ، تشریح شده است .

جلسه‌مشاوره احزاب‌برادر‌را درکشورهای آسیا ، افریقا وامریکای لاتین به پلاتفرمی مجهزکرده استکه بکمک آن‌میتوان جنبش‌آزادیبخش طی درون پروسه عمومی انقلابی جهان‌را باوسعتی بیش ازپیش گسترش داد .

نکته مهم آنست که جلسه‌مشاوره تصریح کرد که پیکارعلیه امپریالیسم ودرراه صلح ازپیکار درراه تحقق هدف های نهائی طبقه‌کارگرومبارزه علیه سیستم اجتماعی سرمایه داری ودرراه پیروزی سوسیالیسم وکمونیسم تفکیک ناپذیراست .

این رهنمود های مارکسیستی ـ لنینیستی است واین رهنمود هابه کمونیست ها درمبارزه علیه امپریالیسم ودرراه وحدت‌مارکسیستی ـ لنینیستی صفوف آنها ونیز درمبارزه علیه اپورتونیسم راست و "چپ" کمک‌میکند . سند همچنین حاوی احکام بسیاری است که برای‌تمام نیروهای ضد امپریالیستی شایان‌توجه است و بدینسان پلاتفرم وحدت‌توسیع کمونیست ها با سایر واحد های مبارزان ضد امپریالیسم است .

سمت دوم تحقق اندیشه‌های‌جلسه‌مشاورهآنستکه‌هرحزب تمام امکانات درون خود رابرای مبارزه درراه‌تامین‌منافع ملت‌خویش ودرعین‌حال برای مبارزه درراه امرمشترک انترناسیونالیستی بکار برد .

کمونیست ها همواره درصف مقدم مبارزان‌راه‌منافع حیاتی زحمتکشان ودرپیشاپیش جنبش های‌خلق‌خود درراه صلح ، استقلال ملی ، پیشرفت اجتماعی ، دموکراسی وسوسیالیسم قرار

داشته اند . اکنون‌که جلسه‌مشاوره اوضاع واحوالی راکه واحد های مختلف جنبش کمونیستی درآن فعالیت‌میکنند ، عمیقا روشن‌ساخته وامکانات نوین مبارزه آنان را مکشوف داشته است، کامیابی درمبارزه منوط است به :توانائی احزاب برادر در اجرای سیاست‌مارکسیستی‌ـ لنینیستی، نرمش وقابلیت مانور تاکتیک‌آنان ، توسعه ارتباط باتوده ها وپاداشتن تمام قشرهای‌جامعه برای‌مبارزه ضد امپریالیستی .

طبیعی است که هرحزب دراین‌زمینه تجربه خود را ملاک‌قرارمیدهد وویژگیهای ملی حیات ومبارزه‌مردم خود را درنظر میگیرد . ولی احزاب کمونیستوکارگری درعین‌انجام وظائف مشخص خویش درکشورهای خود برای تامین‌منافع طبقاتی مشترکی هم که درعرصه جهانی دارند مبارزه میکنند . مبارزه‌مشترک‌علیه امپریالیسم بما امکان‌میدهد باروشنی بیشتری‌به بینیم که چه سیاستوچه نظریاتی پاسخگوی منافع مشترک جنبش‌کمونیستی است وچه سیاست وچه نظریاتی بااین‌منافع تعارض دارد ومخل وحتی مضر برای‌امر مشترک است .

طبیعت وماهیت کمونیسم چنان‌است که به جنبش کمونیستی امکان‌میدهد مسائلی راکه دربرابر هرواحد ملی ونیز دربرابر مجموعه جنبش قرار دارد بدرستی وبدون لطمه زدن بماصل استقلال وعدم وابستگی حل کند . انترناسیونالیسم پرولتری وویژگیهاومنافع ملی بمفهوم صحیح آن ازمسئولیت وحقوق احزاب تفکیک ناپذیراست .

سمت سوم مبارزه درراه تحقق اندیشه‌های جلسه‌مشاوره تقویت فعالیت تئوریک احزاب کمونیست وجنبش کمونیستی درمجموع آن است .

لنین بزرگ به کمونیست ها آموخته است که بدون‌تئوری انقلابی جنبش انقلابی میسرنخواهد بود ومارکسیست باید بروقایع مسلط باشد نه حوادث براو . ولادیمیر ایلیچ لنین مینویسد : " . . . فقدان تئوری حق حیات را ازجریان انقلابی سلب میکند ودیر یازود ناگزیر این‌جریان را به‌ورشکستگی سیاسی محکوم‌میسازد " . (مجموعه کامل آثار، جلد ٦ ، ص ۳۷۹) .

ما بآموزش مارکسیستی ـ لنینیستی متکی هستیم که بطورهمه‌جانبه طرح ریزی شده و پراتیک مبارزه انقلابی وساختمان‌سوسیالیسم صحت‌آنرا به ثبوت رسانده است . ولی زندگی درجانمیزند بلکه پیوسته مسائل تازه ای را پدید میآورد ووظائف بغرنجتری را دربرابر نیروهای انقلابی مطرح میسازد وغور تئوریک درکنه تحولاتی راکه درجهان صورت‌میگیرد ، طلب میکند . برای پاسخ دادن به‌مسائلی که پدید میآید وبرای نشان دادن درنمای‌دقیقا علمی پیشرفت جنبش ما تکامل مداوم ومستمر مارکسیسم ـ لنینیسم ضروراست .

باینجهت ما طرفدارجمع بندی‌هرچه کاملترنتایج کارتئوریک احزاب برادرهستیم وبنظر ما دراین‌زمینه هراندازه‌هم که روی نقش واهمیت کنفرانسهای تئوریک ومباحثات خلاق تکیه شود مبالغه نخواهد بود . اگر این کنفرانس‌هاومباحثات بدرستی سازمان یابند وهدف ها ووظائف کاملا مشخص برای آنها معین شود وشرکت ورزیده‌ترین‌کادرمارکسیستـ لنینیست ها درآن‌تامین گردد این‌مباحثات بیشك اندیشه تئوریک مارکسیستی را پیشرفت‌خواهد داد وما نباید ازچنین‌مباحثاتی بهراسیم .

بدیهی است که ما طرفدارآنیم که درمباحثات ما اصل حزبیت وروح بحث خلاق واظهار نظرآزاد ودفاع ازعقیده خویش حکمفرماباشد . مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم" نیز بنظرما میتوانست بطورفعال تری سازمانگرمباحثات وکنفرانسهای تئوریک مارکسیستی باشد .

پلاتفرم ایدئولوژیک احزاب کمونیست همیشه‌مارکسیسم ـ لنینیسم بوده وهست . ما سند

مصوبه جلسه مشاوره یعنی اعلامیه " درباره صد مین سالروزتولد ولا دیمیر ایلیچ لنین " را رهنمون خود قرارخواهیم داد . دراین‌سند وفاداری کمونیست ها به لنینیسم تایید شده واهمیت بین‌المللی آن‌خاطرنشان‌گردیده است. این اعلامیه ضربتی است به رویزیونیسم راست و " چپ " . سرانجام باید گفت که تحقق کامیابانه پلاتفرم عمل کمتوسط جلسه مشاوره تنظیم شده بدون تشدید مبارزه علیه ایدئولوژی امپریالیستی واپورتونیسم درجنبش کارگری میسرنخواهد بود .

لنین بماتوصیه کرده است که هرگونه‌مقاومت سرمایه داران رانه‌تنها درزمینه نظامی و سیاسی بلکه‌همچنین درزمینه ایدئولوژیك که ازهمه زمینه های دیگر شدید ترونیرومند تراست درهم شکنیم . کمونیست های تمام‌کشورها وظیفه‌خود میدانند که تعرض قاطع خود راعلیه ایدئولوژی بورژوائی گسترش دهند وماهیت‌ضدانسانی امپریالیسم را فاش سازند .

دشمن‌برای تنفس‌بما مجال نمیدهد ومنتظرنمیماند تامانخست اختلاف نظرهای خود را رفع کنیم وسپس مساعی خود را برای‌مبارزه علیه آن‌متحد سازیم . برعکس محافل‌حاکمه دول امپریالیستی درستمیکوشند ازپروزهراختلاف نظری درجنبش‌کمونیستی برای مقاصد خود استفاده کنند . آنهاشعارماجراجویانه انتقال جنگ عقاید به داخل کشورهای‌سوسیالیستی وبه جنبش‌کمونیستی راعلام کرده وتئوری مجعول " سوسیالیسم بشردوستانه " ــ اصطلاحی که برای پرده پوشی تخریب مبانی نظام سوسیالیستی ازدرون بکار میرود ــ ونیز " تئوری " همگرائی " تدریجی سرمایه داری وسوسیالیسم و " استحاله " احزاب کمونیست وغیره رابه میان کشیده اند .آنتی کمونیسم درکشورهای سرمایه داری بجزئی ازسیاست دولتی بدل شده است . بدیمناسبت مبارزه هرچه جدی ترعلیه‌آنتی کمونیسم یکی ازشرایط پیشرفت موفقیت‌آمیزپروسه انقلابی جهانی است .

مارکسیست ــ لنینیست ها همواره علیه هرگونه انحرافی ازآموزش انقلابی باپیگیری‌مبارزه کرده اند : هم علیه اپورتونیسم راست‌وهم علیه اپورتونیسم " چپ " ، هم علیه تحریف بورژوائی تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی مادرلفافه " نوسازی " آن‌وهم علیه تحجردگماتیك . مارکسیست ــ لنینیست ها هیچگاه ازاصول علمی خود عقب ننشسته وسرسوزنی هم عقب نخواهند نشست .

تاریخ‌جنبش‌کمونیستی نشان‌میدهد که‌مبارزه علیه اپورتونیسم بویژه درلحظات اوج انقلاب هااشکال حادتری‌بخود گرفته است .تاریخ جنبش ما علاوه براین‌نشان‌میدهد که هرجاوهر زمان که‌واحد های مختلف جنبش‌انقلابی نتوانسته اند اپورتونیسم را درهم بکوبند به شکست ناگزیر محکوم شده اند . این درسهای‌تاریخ را نباید ازیاد ببریم .

هرگونه انحرافی ازمارکسیسم ــ لنینیسم ، اعم ازانحراف براست ویا به " چپ " علیرغم هرگونه تمایزی میان آنهاعملا به تضعیف‌نیروی‌پیکارا حزاب کمونیست ، تخریب مواضع انقلابی طبقه‌کارگر وتلاشی وحدت نیروهای ضدامپریالیستی خواهدانجامید . عامل دیگری‌که خطر رویزیونیسم راتشدید میکند آنست که رویزیونیسم دریکسلسله ازموارد بااید ئولوژی ناسیونالیسم بورژوائی جوش میخورد .

مبارزه علیه اپورتونیسم البته دردرجه اول کاریست درصلاحیت خود احزاب . ولی این نکته هم صحیح است که این مبارزه درعین‌حال منافع مجموعه جنبش‌کمونیستی را نیز دربر میگیرد ، زیرا اگر مبارزه علیه اپورتونیسم قطع شود ، تاثیر ناگزیر خود را درمجموع جنبش

خواهد بخشید ومواضع طبقاتی آنرا متزلزل خواهد ساخت.

ما با مبارزه در راه منزه‌نگاهداشتن ساحت مارکسیسم ــ لنینیسم وحدت واقعی وتحکیم صفوف جنبش جهانی کمونیستی راتامین‌میکنیم . درعین حال ما برآنیم که در مبارزه‌ایدئولوژیک باید شیوه های مبارزه ازیکدیگر تفکیک شود . یك‌وقت‌هست که این مبارزه علیه دشمن‌طبقاتی یعنی امپریالیسم متوجه استووقتی است که مبارزه عقاید در داخل جنبش‌کمونیستی یعنی علیه‌کسانی انجام‌میگیرد که‌گرچه گاه نظریات نادرست بیان‌میدارندمع الوصف همچنان متحد ما هستند . درمورد اخیر مبارزه تنها علیه نظریاتغلط وزیانبخش انجام‌نمیگیرد ، بلکه در درجه اول برای‌آن انجام‌میگیرد که رفقای داخل جنبش ولواینکه موقتاگمراه شده باشند به مواضع صحیح جلب شوند . درچنین‌مواردی‌مباحثات رفیقانه ودوستانه وگاه تا حدود معینی خویشتن‌داری سودمند خواهد بود . بدینسان چگونگی اشکال واسالیب مبارزه ایدئولوژیك اکنون اهمیت اصولی خاص کسب میکند .

برخورد خلاق بحل مسائلی که درجریان‌زندگی پدید میگردد ، وشیقه تامین پیروزیهای جدید مارکسیسم ــ لنینیسم براپورتونیسم است . ما میتوانیم بااحساسربلندی بگوئیم که تاکنون‌هیچ جنبش‌سیاسی وهیچ جریان‌مسلکی باندازه جنبش جهانی کمونیستی وکارگری در زندگی جامعه بشری چنین‌نقش‌عظیم ودگرگون کننده ای ایفا نکرده است . این‌جنبش در شرایط تاریخی بی‌نهایت دشوار ملل بسیاری ازکشورها را بشاهراه تکامل سوسیالیستی هدایتکرده وجهان‌بینی نوین ، اصول اخلاقی وآداب ورسوم نوینی برای‌دهها وصدها میلیون انسان پدیدآورده است . درك چگونگی پیشرفت اجتماعی وحیات سیاسی معنوی جامعه‌معاصرباتمام تنوع وغناء آن امرور بدون توجه به نفوذ روزافزون اندیشه های جنبش کمونیستی میسرنخواهد بود .آینده جامعه بشری‌درثلثآخر سده بیستم ازبسیاری جهات به چگونگی افزایش قدرت ونیرومندی جنبشها ووحدت‌عمل احزاب کمونیست وکارگری‌منوط است .

۳

ما ازارزش‌عالی که جلسه‌مشاوره جهانی احزاب کمونیستوکارگری‌باردیگر برای فعالیت حزب ما ومواضع انترناسیونالیستی آن‌قائل‌شده است ، بخود میبالیم . این یك منبع تازه خوش بینی انقلابی وانرژی وفعالیت سازنده برای کمونیست های شوروی‌است .

حزب کمونیست اتحاد شوروی ازهمان‌نخستین روزپیدایش خود پایه تمام سیاست‌خود را بر اصل لنینی انترناسیونالیسم پرولتری استوارساخته است. ما همواره این‌تعریف‌مشهورلنین را ملاك‌عمل خود قرارداده ومیدهیم که :انترناسیونالیست بودن یعنی " . . . انجام حداعلای اقداماتممکن دریك‌کشور برای‌پیشبرد ، پشتیبانی وبرانگیختن انقلاب درتمام کشورها " (مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۷ ، ص ۳۰٤) . حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره کوشیده ومیکوشد تا ازتمام امکانات درونی برای تحکیم وپیشرفت هرچه بیشترسوسیالیسم وکمونیسم در داخل کشور ودرعین حال برای پشتیبانی وگسترش مبارزه انقلابی درسراسرجهان بحدکمال استفاده کند . چنین است شیوه برخورد ما بموظیفه انترناسیونالیستی خود درقبال‌جنبش جهانی کمونیستی وکارگری .

ما برای این سخن چه مفهوم مشخص قائل هستیم ؟

پیش از هرچیز ما برآنیم که در آیندهٔ نیز ما تاثیر عمدهٔ خود را بر پروسه انقلابی جهان با نشان دادن سرمشق از خود و با دستاوردهای اقتصادی خود اعمال خواهیم کرد .

کشور ما اکنون بمرحله ای از رشد خود گام نهاده است که دارای کیفیت نوین است ، بدین معنی که در این مرحله ساختمان دامنه دار جامعه کمونیستی آغاز شده و با کامیابی ادامه مییابد و چه در عرصه اقتصاد و چه در عرصه مناسبات اجتماعی وظائف خطیر و پرفرنجی انجام میگیرد .

خصیصه ممیزه در این دوران عبارتست از پروسه سریع و شدید عمقی اقتصاد . ضرورت این پروسه را هم مجموعه تکامل پیشین نیروهای مولده در اتحاد شوروی و هم توقعات انقلاب علمی و فنی که سراسر جهان را در بر گرفته است پدید آورده است . اکنون افزایش هرچه بیشتر اثربخشی تولید اجتماعی و ارتقاء سطح بازده کار و بکار انداختن هرچه سریعتر قدرت های تولیدی و استفاده بهتر از آنها و نیز حد اعلای استفاده از امکانات بالقوه تولید از وظائف دارای اهمیت درجه اول است . و این امر بنوبه خود تکمیل و بهبود مداوم شیوه های اداره امور اقتصاد سوسیالیستی و برنامه ریزی و استفاده کاملتر از برتری های عظیم نظام سوسیالیستی را ایجاب میکند .

اکنون سه سالست که در اتحاد شوروی رفرم اقتصادی انجام میگیرد . یکی از هدفهای عمده این رفرم ایجاد آنچنان مکانیسم اقتصادی است که با استفاده از آن بازده کار اجتماعی با آهنگی هرچه سریعتر افزایش پذیرد و پیشرفت علمی و فنی نه فقط بلاوقفه ، بلکه در عین حال با سرعتی روزافزون صورت پذیرد و تمام اقتصاد ملی را از سر تا بن فرا گیرد . رفرم هنوز بسر انجام خود نرسیده است . ولی نتایجی که هم اکنون بدست آمده بسیار امید بخش است . اقتصاد ما تحرک بیشتری کسب میکند ، اثربخشی آن فزونی میپذیرد و پیشرفت علمی و فنی سریعتر میگردد . امکانات اقتصادی فراوانی پدید آمده که ثمرات روزافزون خود را بصورت اشیاء مصرفی عملا مورد استفاده عامه مردم عرضه میدارد .

ما برآنیم که بدینسان تاثیر خود را بر پروسه انقلابی جهان تشدید میکنیم و نیروی سرمشق خود را برای ملل مبارز ضد ستم امپریالیسم فزونتر میسازیم .

برتری های سوسیالیسم و تاثیر سرمشق بین المللی آن البته تنها منحصر بآن نیست که نظام سوسیالیستی موجبات لازم را برای استفاده کامل از دستاوردهای علمی و فنی بسود همگان و بهبود مستمر و بلاانقطاع شرایط زندگی مردم فراهم میسازد . نظام ما علاوه براین برای تکامل همه جانبه شخصیت انسانی و بروز تمام استعدادها و تجلی غنای معنوی و قرایح انسانها بهترین شرایط را ایجاد میکند و این همان هدف والا و واقعا انسان دوستانه ایست که جامعه ما در برابر خود قرار داده است . نیروی جاذبه این هدف برای جامعه انسانی ما در زمینه آن فقر معنوی و مسلکی که جامعه سرمایه داری معاصر بدان دچار است بیش از پیش میگردد .

ما پیوسته در کار تکمیل هرچه بیشتر مجموعه مناسبات اجتماعی سوسیالیستی هستیم و برای تقویت روزافزون دولت شوروی خویش و رشد و تکمیل همه جانبه دموکراسی سوسیالیستی جهد میورزیم .

تجربه تاریخ نشان میدهد که هرجا نقش و بانی قدرت دولت سوسیالیستی ضعیف شود ، عوامل هرج و مرج و بی نظمی قوت میگیرند و دستاوردهای سوسیالیسم بخطر میافتد . دشمنان ما میکوشند از شی ای که حزب کمونیست اتحاد شوروی برای تحکیم حکومت شوروی اتخاذ کرده است ، برای مقاصد تبلیغاتی خود سوء استفاده کنند و آنرا مخالف مشی توسعه و تکمیل بیشتر دموکراسی

سوسیالیستی جلوه دهند . ولی ما بارها اعلام کرده واعلام میکنیم که دموکراسی درنظرمایک مفهوم طبقاتی استوبه عبارت دیگر مسئلهعمده دراین‌زمینه عبارت ازآنستکه دموکراسی برای چه‌کسی ؟ دموکراسی سوسیالیستی نه بطور صوری بلکه درماهیت خود دموکراسی برای میلیون ها کارگر ودهقان وروشنفکران توده ایست ومنافع حیاتی آنانرامنعکس میسازد . محتوی ومفهوم دموکراسی سوسیالیستی درنظرما عبارتست ازجلب توده‌های میلیونی به اداره امورکشور و ساختمان اقتصادی وتمام امور اجتماعی . دراین‌زمینه ما هموارمبانی قانونگزاری دولت و دموکراسی خود را تکمیل میکنیم . مثلا ما اکنون درکار آنیم کهتغییراتی راکه طی ده سال اخیر درجامعه شوروی صورتگرفته است درقانون اساسی منعکس سازیم . طرح اساسنامه کلخوزها اکنون به بحث عمومی گذاشته شده است . دراین‌اساسنامه سطح تکامل کنونی و شرایط جدید ساختمان کلخوزی درکشورما منعکس است . اخیرا قراری بتصویب رسیده است که بموجب آن زحمتکشان به شیوه بهتری درجریان امور داخلی وبین المللی گذاشته شوند وبهتر ازآن مطلع گردند .

راه ما برای‌رسیدن به‌کمونیسم مثل راه‌تمام‌کاشفین اول راهی دشواروپرخرنج است . برای احتراز ازگمراه شدن‌باید قطب نمای دقیق‌داشت . چنین‌قطب نمائی برای ماهمیشه آموزش مارکسیسم ــ لنینیسم بوده استکه حزب کمونیست اتحاد شوروی به پیروی ازآن برنامه های ساختمان‌کمونیسم را طرح ریزی میکند . این برنامه ها درقرارهای کنگره‌های ۲۲ ــ ۲۰حزب ودر برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی تشریح شده است. حزب ما ازتجارب خود درزمینه ساختمان سوسیالیسم وکمونیسم نتیجه‌گیری تئوریک بعمل میآورد وبه بررسی پدیده‌هاوگرایش های‌نوین تکامل جامعه شوروی‌میپردازد . اکنون‌که دامنه وظائفساختمان‌کمونیسم وپرنجی این ساختمان‌به حکم عوامل عینی تقویت نقشرهبری‌حزب را ایجاب میکند ، ما دربارهچگونگی رشد خود حزب وتحکیم وحدت ایدئولوژیک وسازمانی آن وشالوده ریزی علمی‌عمیقترتمام فعالیت حزبی وایدئولوژیک درجامعه نیز به بررسی وتعمق مشغولیم .

درمیان‌خصائل نیکوی‌میزه انسان‌آگاه شوروی برجسته‌ترین‌خصائل درشرایط کنونی‌عبارتند از :بالیدن به حزب کمونیستوکشورخویش ، آمادگی برای‌صرف تمام‌نیروی‌خویش‌در راه شکفتگی حزب وکشورخود ودرک‌عمیق اهمیت انترناسیونالیستی ساختمان کمونیسم دراتحاد شوروی . حزب ما درآینده‌نیز تربیتمردمارا باروح میهن پرستی شوروی ودوستی وبرادری وهمبستگی انترناسیونالیستی باملل کشورهای سوسیالیستی وتمام ملل مبارزراه آزادی اجتماعی وملی و دموکراسی وصلح وسوسیالیسم مهمترین وظیفه‌خویش میشمارد .

کمک‌به‌مللی که مورد تجاوزقرارگرفتند وعلیه امپریالیسم ودرراه‌آزادی‌ملی ، سیاسی واقتصادی وپیشرفت اجتماعی مبارزه‌میکنند ، ازوظیفه انترناسیونالیستی ما درقبال جنبش‌جهانی کمونیستی وکارگری جدائی پذیرنیست . میزان‌واثربخشی این‌کمک باکامیابی‌های جامعه شوروی درزمینه رشد داخلی بستگی مستقیم دارد . درنخستین‌سالهای موجودیت روسیه شوروی عامل تعیین‌کننده نفوذ آن‌درسیرحوادث بطورعمده نیروی سرمشق‌انقلابی بود . بتدریج که قدرت اقتصادی‌وسیاسی اتحاد شوروی بیشتر شدعلاوه برنیروی جاذبه نمونه اتحاد شوروی میزان‌کمکهای آن بهمللی مبارزضد امپریالیسم نیز چه درزمینه مادی‌وچه درزمینه نظامی افزایش یافت .

ولی این‌بهیچوجه بدان‌معنانیست که‌ما به " صدور انقلاب " مشغولیم . مانیک میدانیم

که انقلاب کالای وارداتی ازخارجه‌نیست ، انقلاب رهآورد شرایط درونی رشد هرکشوروحاصل مبارزه سرسخت توده‌ها در راه‌آزادی اجتماعی خویش است .ولی مااین راهم‌نیک میدانیم که کمک وپشتیبانی همه جانبه وبموقع ازملل مبارز چه اندازه اهمیت دارد .

تمام جهانیان‌میدانند که اتحاد شوروی چه کمکهای‌نظامی ومادی بزرگی به خلق‌ویتنام دربیکارعادلانه اش‌علیه‌تجاوزامپریالیسم امریکا مینماید . روابط اقتصادی اتحاد شوروی با کشورهای جوان آسیا وافریقاونیز باکشورهای امریکای لاتین تقویتمی پذیرد .مامیکوشیم به‌ملل‌کشورهای‌آزاد شده درزمینه حل معضلات اقتصادی واحداث صنایع ملی وتربیت کادر متخصصین وغیره کمک کنیم . این کمک باخصلتی که دارد وابستگی کشورهای‌نوبنیاد را به انحصارات امپریالیستی تضعیف میکند وبه‌تقویت جبهه‌مشترک ضدامپریالیستی کمک مینماید .

حزب ما برآنست که مساعد ترین شرایط برای‌گسترش جنبش‌انقلابی آزادیبخش‌در شرایط صلح‌فراهم میگردد . باین جهت ماسیاست خارجی صلحدوستانه خود ومبارزه خویشرا در راه صلح جهانی درعین‌حال یکی ازاجزاء وآنهم یکی ازاجزاء بسیارمهم وظیفه انترناسیونالیستی خود درقبال جنبش‌جهانی کمونیستی وکارگری میشماریم .

ما درآینده نیزفعالیت اتحاد شوروی را درزمینه سیاست خارجی که برای امرمشترک انقلاب اهمیت فراوان دارد ، گسترش خواهیم داد .ما بتحکیم بیش ازپیش اقتدار واتحاد اردوگاه کشورهای سوسیالیستی کمک خواهیم‌کرد ودرآینده نیز برای‌عقیم گذاردن نقشه های تجاوز کارانه امپریالیسم وبرای حفظ صلح وتثبیت اصول همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای پیرو رژیم های اجتماعی مختلف مجاهدت خواهیم ورزید وازپیکارآزادیخواه‌ملل پشتیبانی خواهیم کرد .

مردم شوروی که بکارمسالمت‌آمیز مشغولند به جنگ نیازی ندارند . اکثریت‌مطلق جامعه بشری‌نیز به جنگ نیازی‌ندارد . بهمین‌جهت سیاست‌خارجی اتحاد شوروی‌که‌مبارزه درراه صلح را درردجه اول اهمیت قرارمیدهد پاسخگوی منافع حیاتی تمام‌ملل استووروزبروزبیشتر مورد پشتیبانی آنها قرارمیگیرد .ماهمراه باسایر احزاب اکنون‌برای تشکیل کنگره ضد امپریالیستی ملل جهان وکنگره‌ملل برای‌دفاع ازامنیت اروپا مجدانه تدارک‌می بینیم .

کمونیست های شوروی همواره به وظیفه انترناسیونالیستی خویش وفادار بوده ودرآینده نیز بآن‌وفادارخواهند ماند . مااین‌وفاداری خود را درجلسه مشاوره‌جهانی احزاب کمونیست وکارگری‌نیز رسما به ثبوت رساندیم .ما باکار خلاق خود درساختمان جامعه کمونیستی ، با تحکیم قدرت دفاعی کشوروکمک به‌ملل مبارز ، باسیاست خارجی صلحدوستانه خود هرآنچه راکه‌تاکنون ازعهده ماساخته بوده برای‌پیشبرد امرصلح وپیشرفت اجتماعی وسوسیالیسم و کمونیسم انجام داده ودرآینده‌نیز انجام‌خواهیم داد .

■

ازهنگام تشکیل نخستین‌جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری کمی بیش از ده سال میگذرد .مااکنون‌پلاتفرم جدیدی برای وحدت‌عمل خویش تنظیم‌کرده ایم .ازهر جلسه مشاوره تا جلسه‌مشاوره دیگر وازهرمرحله استراتژیک بمرحله دیگر دامنه فعالیت انقلابی خلاق کمونیست‌ها وسعت‌میپذیرد وتجربه ما وتوانائی مابرای‌درک عمیق‌ماهیت پروسه‌های اجتماعی وتاثیر درآنها بیشترمیشود .

ما در جلسه مشاوره اخیر تصریح کردیم که در مرحله کنونی مبارزه علیه امپریالیسم امکانات لازم برای پیشروی بیش از پیش نیروهای انقلابی ترقیخواه افزایش می یابد . امپریالیسم دیگر قادر نیست ابتکار تاریخی از دست رفته را احیاء کند و چرخ تکامل جامعه را بعقب بازگرداند . سمت عمومی تکامل جامعه بشری را سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه کارگر بین المللی همراه با تمام نیروهای انقلابی معین میکنند .

ما میدانیم که راه انقلاب جهانی راه سرراست نیست که در آن فقط پیروزی وجود داشته باشد . متاسفانه ما گاه تلخی شکستها و سیر قهقرائی را نیز در کام خود احساس میکنیم . نیرو و اهمیت جلسه مشاوره در آنست که ما را از ساده کردن وظائف جنبش کمونیستی در مرحله مهم جدید آن برحذر میدارد . نیرو و اهمیت جلسه مشاوره ما در آنست که این جلسه مسائل حیاتی مهم دوران معاصر را بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم ارزیابی کرد و طرق واقعی حل آنها را ارائه داد و بار دیگر تصریح کرد که جنبش کمونیستی با وجود دشواریهائی که در راه آن وجود دارد پیشاهنگ مبارزه ضد امپریالیستی و نیرومند ترین قدرت سیاسی عصر ما است که میتواند مسائل معضل سیاسی و تئوریک را با خلاقیت حل کند .

اکنون تمام محیط سیاسی جهان از اندیشه های جلسه مشاوره اشباع است . فعالیت ما اعم از عملی و تئوریک در جهت تحقق بخشیدن باین اندیشه ها سیر میکند . ما باید دست داشتن قرارهای جلسه مشاوره با استقبال جشن صدمین سالروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین تا بغه فنا ناپذیر عصر انقلابی ما و مبارز سخت کوش ضد امپریالیسم و ارتجاع و پرچمدار استوار انترناسیونالیسم پرولتری می شتابیم .

کمونیستها در مبارزه علیه امپریالیسم و نوسازی انقلابی جهان پرچم پیکارجوی مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را با اوجی بیش از پیش به اهتزاز درخواهند آورد .

درباره برخی از مسائل رشد غیرسرمایه‌داری در کشورهای آسیا و افریقا

پروفسور روستیسلاو اولیانفسکی

(معاون شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی — دکتر اقتصاد)

مسئله رشد غیرسرمایه داری کشورهائی که بمبارزه در راه آزادی ملی مشغولند ، بارها در جنبش جهانی کمونیستی مورد بحث قرارگرفته است . این مسئله درهمان سال ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمینترن به دقت بررسی شد . تمام کنگره های بعدی کمینترن نیز بدرجات مختلف باین بحث پرداختند . درسال ۱۹۲۸ درکنگره ششم کمینترن قطعنامه ویژه ای درباره این مسئله به تصویب رسید . نظریه رشد غیرسرمایه داری کشورهائی که ازقید وابستگی به استعمار رهاشده اند ، درجلسات مشاوره احزاب کمونیست وکارگری سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ درمسکو بیش ازپیش تکامل یافت .

تجربه مغولستان ونیزجمهوری های آسیای میانه شوروی صحت تئوری مارکسیستی — لنینیستی امکان گذار کشورهای عقبمانده را براه رشد غیرسرمایه داری بطورمشخص به ثبوت رساند ونشان دادکه اتخاذ این راه،ساختمان جامعه سوسیالیستی را بکمک کشورهای سوسیالیستی پیروزمند میسرمیسازد . اکنون که تومار تسلط سیاسی استعمارگران برملل ستمدیده آسیا وافریقا درهم پیچیده شده ، مسئلهرشد غیرسرمایه داری ازنظرسیاسی وعملی اهمیت بیشتری کسب میکند .

درحال حاضر راکثریت کشورهای آسیا وافریقا رشد سرمایه داری درقیاس بادوران قبل ازآزادی سرعت بیشتری دارد . ولی دربرخی سلسله ازکشورهای آزادشده رشد سرمایه داری محدود شده ودربرخی ازرشته های اقتصادآنان حتی متوقف گردیده است .

اقدامات ضد سرمایه داری کشورهای آزادشده درزمینه پایان بخشیدن به عقب ماندگی وجلوگیری ازاحیاء تسلط سرمایه داری داخلی وخارجی برحیات اقتصادی واجتماعی باوجود وجه‌مشترکی که این اقدامات بایکدیگر دارند درشرایط اجتماعی واقتصادی وسیاسی بسیار متنوع انجام‌میگیرد وتناسب نیروهای طبقاتی وسیاسی این کشورها نیزبایکدیگربسیارمتفاوت است . تنوع چگونگی بروزبرخی علائم رشد غیرسرمایه داری درکشورهای مختلف نمود اروپژگی این پدیده وناگزیری تغییر شکل ان درشرایط مشخص هرکشوراست . علت دیگر اختلاف شیوه های برخورد به چگونگی رشد غیر سرمایه داری آنستکه درکشورهای آزادشده اغلب

نظامات اجتماعی ـ اقتصادی گوناگونی متعلق به چند دوران تاریخی درکنار یکدیگروجود دارند بدین معناکه درکشورهائی که راه رشد غیرسرمایه داری درپیش گرفته اند درکنار شیوه های تولید خاص اقتصاد ادوار مختلف (یعنی شیوه تولید قبیله ای وعشیره ای ، پدرشاهی ـ فئودالی خرده کالائی که ضمنا ازهمه وسیعتراست ، سرمایه داری خصوصی ملی وسرمایه داری خصوصی خارجی درشهر وده وسرمایه داری دولتی) بخش دولتی ضد سرمایه داری نیزپدید آمده است که بتدریج جنبه مسلط بخود میگیرد .

کاملا روشن استکه باچنین تنوعی درشیوه های تولید ـ چگونگی رشد غیرسرمایه داری در هریک ازاین کشورها بعلت ویژگیهای خود بررسی مشخص ویژه ای راایجاب میکند . ولی مادر اینجابه علل معین نمیتوانیم باین بحث بپردازیم ، زیرا هدف این مقاله تشریح نکات عمده وبررسی ماهیت وقوانین رشد کشورهائی استکه درآنها وبخصوص دراقتصاد کشاورزی آنها مناسبات ما قبل سرمایه داری یا نطفه های سرمایه داری مسلط است ودرنظام اجتماعی ـ اقتصادی آنها شیوه های تولید متعلق به ادوار مختلف که ازدوران رژیم استعماری ـ فئودالی بمیراث مانده درکنار یکدیگربسرمیبرند . دراین کشورها سرمایه داری فقط مرحله اولیه رشد خود را میگذراند وراه پیشرفت اجتماعی دارای ویژگیهای مهمی استوبهمین جهت هم این نوع پیشروی بسوی سوسیالیسم بااصطلاح " رشد غیرسرمایه داری" مشخص میگردد .

محتوی مفهوم " راه رشد غیر سرمایه داری"

" راه رشد غیرسرمایه داری" یعنی چه ؟ معمولا این مسئله بهمین نحومطرح میگردد نه بنحو صحیح تر یعنی بااین سئوال که پدیده کاملا عینی وواقعی " راه رشد غیرسرمایه داری " چه قوانین وچه علائم ممیزه ای دارد . بسئوال اول میتوان پاسخهای مختلف داد ، ولی هیچیک ازاین پاسخها درمرحله کنونی تکامل انقلاب دموکراتیک ملی نمیتوانند تمام جوانب تاثیرآن عامل عینی راکه موجب طرح دائمی راه غیر سرمایه داری دربرابر کشورهای رشد یابنده آسیا وافریقا میگردد ـ نشان دهد .

ویژگی راهی که این کشورها برای پیشروی بسوی سوسیالیسم اختیارمیکنند ناشی ازآنستکه این کشورها میکوشند استقلال ملی کامل وازآنجمله استقلال اقتصادی خود رادرشرایطی بدست آورند که تکنیک ، اقتصاد وفرهنگ آنها عقب مانده است ، سنن وآداب گذشته برشعورافراد مسلط است ، طبقات ساخته وپرداخته خاص دوران معاصردرآنها وجود ندارد وممارست وکارآزمودگی دراین کشورها بمیزان معین نرسیده وموسسات لازم درآنها پدید نگردیده است . باینجهت طبیعی است که ویژگی راه رشد غیر سرمایه داری بطورکلی پیش ازهرچیز بصورت ویژگی رهبری سیاسی پروسه برانداختن وابستگی اقتصادی کشور به امپریالیسم وسرمایه داری نمودار میگردد . بدینمعنی که پیشروی کشور درجهت سوسیالیسم " ازطریق سرمایه داری" نیست و بالنتیجه این پیشروی بدون رهبری طبقه کارگر انجام میگیرد . بسیاری ازمحققین ماهیت رشد غیر سرمایه داری را درآن میدانند که تحولات اجتماعی ـ اقتصادی ضد سرمایه داری دراین کشور ها تحت رهبری نیروهای غیر پرولترونیمه پرولترصورت میگیرد وحال آنکه این رهبری فقط نشان دهنده ویژگی این راه استنه ماهیت آن . چنین نظری البته دراین اصل بدیهی تغییری نمیدهد که پیروزی سوسیالیسم درتمام کشورها وازجمله درکشورهائی که باطفره ازراه سرمایه داری پیشروی

بسوی سوسیالیسم را آغازکرده اند ، فقط بربنیاد سوسیالیسم علمی وتحت رهبری طبقه کارگر واتحاد محکم باد هقانان زحمتکش میسراست .

یك حکومت ملی انقلابی دموکراتیك که درجهت ضد سرمایه داری به کار دگرگونی اجتماعی میپردازد البته دیکتاتوری طبقه کارگر نیست . دراین حکومت ودرمحتوی اجتماعی وسیاست وایدئولوژی آن برای کامیابی نهائی راهی که بمنظور ایجاد جامعه نوین آغازشده است ، تضمین وجود ندارد . همه میدانند که رژیم‌هائی که بکار دگرگونی اجتماعی دارای خصلت ضد فئودالی ، ضد امپریالیستی وضد سرمایه داری مشغولند ، ازآنجاکه استروکتورسیاسی ورهبری آنها برطبقه کارگر وقشرهای زحمتکش مردم متکی نیست چگونه بارها ضعف درون خود را آشکار ساخته اند . اگر تکامل جهان کنونی بربنیاد قانون عمده ودارای اهمیت عظیم ، یعنی قانون پیدایش ورشد کامیابانه سیستم جهانی سوسیالیستی استوارنمیبود ، اشتیاق دفع ناپذیر ملل ونیروهای پیشروو آگاه آنان برای گذار به سوسیالیسم ازطریق طفره ازمرحله رشد سرمایه داری ویا کوتاه کردن این مرحله مفهومی جزذهنی گری وخیالبافی نمیتوانست داشته باشد .

باین جهت این دعوی که تحولات ضد سرمایه داری را بدون رهبری مستقیم طبقه کارگر نمیتوان انجام داد نشانه کوته بینی است . زیرا بموجب این نظریه مادامکه درکشورهای عقب مانده مرحله رشد سرمایه داری نیروهای مولده طی نشده ویا طبقه کارگر بحکومت نرسیده باشد ، نمیتوان برای پیشروی درجهت سوسیالیسم باقدامات اولیه ضد سرمایه داری دست زد واین اقدامات را کامیابانه بانجام رساند .

دعوی اول را تحقیقات تاریخی مشهور مارکس وانگلس رد میکنند . مارکس وانگلس صد سال پیش برپایه این تحقیقات درمورد روسیه وکشورهای نظیر آن این فرضیه علمی را بمیان کشیدند که کشورهای عقب مانده بدون گذشتن ازشکنجه گاه سرمایه داری وبا پشتیبانی پرولتاریائی که درکشورهای پیشرو به پیروزی رسیده میتوانند بسوی سوسیالیسم رهسپار گردند . لنین نیز درمقاله " درباره انقلاب ما " همین نکته را تصریح کرده است .

تعیین صحت وسقم دعوی دوم مستلزم بررسی تجربه کنونی کشورهائی است که درزمینه های اجتماعی واقتصادی بانجام تحولاتی مشغولند که ازبسیاری جهات درست همانهائی است که دربرنامه های احزاب کمونیست مطرح شده است . بجاست یادآورشویم که لنین در اثرخود " خطرفلاکت وراه مبارزه باآن " خاطرنشان میسازد که دموکراسی اصیل انقلابی چنانچه بخواهد این خصلت خود را حفظ کند نمیتواند راه تحولات بنیادی اجتماعی ــ اقتصادی را در پیش نگیرد ــ راه دیگری برای آن وجود ندارد .

آیا صحیح است که درعین توجه به سمت گیری سوسیالیستی این کشورها این نکته ازنظر دور شود که راهی که آنها بسوی سوسیالیسم اتخاذ کرده اند ، راه غیر سرمایه داری است؟ نه صحیح نیست .

ما با بکار بردن اصطلاح " راه رشد غیر سرمایه داری " :

ــ باافاداهمیت وبا اتکاء کامل به سوسیالیسم علمی این نظریه نادرست را رد میکنیم که ملل کشورهای عقب مانده ایکه تمام مراحل سرمایه داری را طی نکرده اند ، فقط پس از گذشتن ازکوره سرمایه داری میتوانند به سوسیالیسم برسند ؛

ــ این واقعیت را تصریح میکنیم که حرکت بسوی سوسیالیسم را درمرحله انجام تحولاتی که جنبه دموکراتیك عمومی وضد امپریالیستی وضد فئودالی دارند ودرعین حال با الغاء مالکیت

بزرگ سرمایه داری بورژوازی خارجی وکمپرادورولی همراهند ، میتوان همها اتکاء برتوده های پرولتروهم بااتکاء برتوده های زحمتکش نیمه پرولتروغیر پرولترانجام داد ولواینکه رهبری مستقیم طبقه کارگرهنوزتحقق نیافته باشد ؛

ـ اعلام میکنیم که درآغاز حرکت بسوی سوسیالیسم از" راه غیر سرمایه داری" ـ شرایط عینی وذهنی ، درونی وبرونی بالنسبه مساعد برای این حرکت درکشورموجود است ؛

ـ خاطرنشان میکنیم که رهبری انقلابی چنین کشوری باآنکه مارکسیست ـ لنینیست نیست مع الوصف نه فقط از امکانات بالقوه ضد امپریالیستی بلکه ازامکانات بالقوه ضد سرمایه داری نیز برخوردار است وتحقق عملی این امکانات درآخرین تحلیل ازنظر منطقی وتاریخی نزدیکی این رهبری را باسوسیالیسم علمی ایجاب میکند ؛

ـ تاکید میکنیم که ایجاد بنیاد مادی وفنی سوسیالیسم وایجاد استروکتوراجتماعی متناسب با آن درعین طفره ازسرمایه داری ویا تقلیل اساسی دوران رشدآن کاری بسیار طولانی ، پرفرنج ودشوار خواهد بود واین دشواریهای ویژه ناشی ازفقدان یاکمبودآن مقدمات مادی واجتماعی سوسیالیسم است که درخود جریان رشد سرمایه داری که براندا ختن وطفره زدن ازآن ماهیت خود پروسه انقلابی را تشکیل میدهد پدید میگردد ؛

ـ تایید میکنیم که ضامن حرکت کشور بسوی سوسیالیسم ووثیقه دفع بموقع گرایشهای خطرناک عبارتست ازانجام اقدامات اقتصادی هماهنگ با منافع حیاتی توده زحمتکشان وواگذاری حقوق و آزادیهای دموکراتیک به طبقه کارگر درحال رشد وبه تمام زحمتکشان برای تشکیل سازمان سندیکائی وسیاسی وفراهم ساختن امکانات لازم برای ایفای نقش سیاسی مستقل این سازمان ها درکشور ومنع پیگرد هواداران سوسیالیسم علمی وسندیکاهای مترقی وسازمانهای اجتماعی وتصفیه دستگاه دولتی وارتش وپلیس وسازمانهای حزب حاکمه ازوجود عناصرفاسد که بطورکلی مخالف دگرگونی های انقلابی هستند . راه رشدغیرسرمایه داری که امکان آنرا دارد تادرسیر آینده خود براه ساختمان سوسیالیسم بدل گردد ایجاب میکند که بتوده های بزرگ زحمتکشان حقوق وآزادیهای دموکراتیک تفویض شود ودرقبال ضدانقلاب وارتجاع سیاست قاطع اتخاذ گردد وبا کشورهای اردوگاه سوسیالیستی همکاری نزدیک برقرار شود .

کمونیستها جوانب منفی فعالیت رهبری کشورهائی راکه راه رشد غیر سرمایه داری اتخاذ کرده اند ، مورد انتقاد رفیقانه وسازنده قرارمیدهند . ولی ازتمام اقدامات مترقی آنان وازمبارزه آنها علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم وارتجاع داخلی کاملا پشتیبانی میکنند . کمونیستها صادقانه خواستار همکاری با رهبری این کشورها هستند وبدینسان دراین رهبری بمنظور اجرای پیگیرتر وموثر تربرنامه انقلابی ـ دموکراتیک ضد سرمایه داری تاثیربسیارمثبتی اعمال میکنند . کمونیستها به افزایش امکانات بالقوه ایکه رژیمهای مترقی درزمینه های دموکراتیک وسوسیالیستی دارند مجدانه کمک میکنند وبیانگرپیگیرمنافع طبقاتی پرولتاریای درحال تکوین هستند .

فقط ازاین راه است که مارکسیستـ لنینیست ها وبهمراه آنان دموکراتهای طی انقلابی میتوانند پروسه تاریخی ناگزیر برقراری تسلط ایدئولوژی سوسیالیسم علمی وبالنتیجه ارتقاء طبقه کارگررا بمقام رهبری انقلاب دموکراتیک طی تسریع کنند . تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب ازطریق مبارزه سرسخت پیشاهنگ آن درون جبهه انقلابی ضد امپریالیستی وضد سرمایه داری میسرمیگردد . این رهبری بهیچوجه شرط مقدماتی تشکیل جبهه انقلابی در

مقیاس سراسرکشورنیست .

بدینسان اصطلاح " راه رشدغیرسرمایه داری " ویژگیهای مهم حرکت کشوری راکه در نتیجه استعمار عقب مانده است ، بسوی سوسیالیسم نشان میدهد . این ویژگیها نمودار قوانین عام گذار بسوسیالیسم درشرایط معین هستند بدینمعنی که گذار ازسیستم اقتصادی سرمایه داری که تسلط خود را برقرارکرده ونیروهای مولده آن بالنسبه رشد یافته هستند ، انجام نمیگیرد ، بلکه ازمناسبات ونیروهای مولده ماقبل بورژوائی که ازمناسبات حاکم مراحل اولیه سرمایه داری ومرحله سرمایه داری رشد نیافته درشرایط نوین پیشرفت انقلابی جهانی ونفوذ روزافزون سیستم جهانی سوسیالیستی انجام میگیرد .

شاید اصطلاح " رشدغیر سرمایه داری " دقیق وباینجهت بهترین اصطلاح نباشد ، ولی بهرحال ساختگی نیست ، بلکه پدیده اجتماعی واقعی بسیارمهمی استکه بدون درک عمیق آن نمیتوان دردوران ما سیاست صحیحی را برای عمیقترکردن مضمون انقلاب آزادیبخش ملی وانتقال آن بمرحله عالیتر طرح ریخت . باآنکه تاکنون فقط عده کمی ازکشورها باین راه گام نهاده وگامهی نهند ولی همین راهست که بخش بزرگی ازمردم آسیا وافریقارا بدون طی مرحله سرمایه داری به هدفهای اساسی میرساند . این راهی استکه جبرعینی زمان آنرا حکم میکند و مقدمات آن راقانون رشد ناموزون سرمایه داری فراهم ساخته است .

قانون رشد ناموزون سرمایه داری

وراه رشد غیرسرمایه داری

درمیان مجموعه مقدمات عینی کهبرای پیشروی بسوی سوسیالیسم ازراه غیرسرمایه داری امکان تاریخی بوجود میآورند مهمتر ازهمه همان ناموزونی رشد اقتصادی وسیاسی کشورهائی است که درمدار اقتصاد جهانی سرمایه داری قراردارند . معمولا گفته میشود که ناموزونی رشد سرمایه داری که دردوران امپریالیسم قانون عام رشد سرمایه داری جهانی است ، درصورتی امکان پیروزی سوسیالیسم را فقط دریک کشور فراهم میسازد که سطح رشد آن کشور ازسطح متوسط رشد سرمایه داری پائین تر نباشد . این مطلب درمورد پیروزی سوسیالیسم درنخستین کشور (روسیه درسال ۱۹۱۷) صادق است . ولی ناموزونی رشد سرمایه داری جدا ایجاب میکند که کشورهای آزاد شده چنانچه خواستار رهائی ازچنگال امپریالیسم باشند ، ازراه رشد سرمایه داری طفره روند .

ناموزونی روزافزون رشد سرمایه داری که درکشورها وقاره های مختلف دردوران امپریالیسم بحد اعلای حدت خود رسیده است ، موجب شده استکه اکنون دریک قطب ۱۰ — ۸ کشور ازرشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری ودرقطب دیگر ۵۰ — ۴۰ کشور ازعقب مانده ترین کشورها متمرکزگردند . این کشورها حتی پس ازاحراز استقلال سیاسی نیزهمچنان آماج استثمار امپریالیستی هستند . هدف مرحله کنونی انقلاب آزادیبخش ملی درکشورهای آزاد شده عبارتست ازبرانداختن تضاد عمیق وروزافزون میان استقلال دولتی سیاسی این کشورها وادامه وابستگی اقتصادی آنان به امپریالیسم جهانی . این تضاد حادترین ومهمترین تضادی است که میان کشورهای درحال رشد وامپریالیسم وسرمایه داری وجوددارد . برای حل این تضاد دواسلوب ودوراه وجوددارد : اسلوب سرمایه داری واسلوب غیر سرمایه داری که راه رابسوی

سوسیالیسم میگشاید . محافل حاکمه بورژوائی اکثریت کشورهای آزاد شده میکوشند این تضاد را با اتخاذ راه رشد سرمایه داری حل کنند (یعنی از طریق صنعتی کردن سرمایه داری بر بنیاد کارفرمائی خصوصی بکمك بخش دولتی وجلب منابع خارجی انباشت و" استحاله بورژوائی" ملاکان نیمه فئودال). ولی علیرغم این محافل اسلوب دیگری وجود دارد که عبارتست از براندا ختن انحصار قدرت بورژوازی وملاکان وعمیقتر کردن محتوی انقلاب دموکراتیك ملی ودوری تدریجی از راه رشد سرمایه داری ویا جلوگیری از گذار از مراحل اولیه ومانوفاکتوری به مراحل بعدی بالاتر سرمایه داری .

روشن است که راه رشد غیرسرمایه داری در نقطه مقابل سوسیالیسم وراه سوسیالیستی قرار ندارد بلکه برعکس نطفه راه سوسیالیستی در شرایط اقتصاد کم رشدی است که از چند نوع شیوه تولید ترکیب شده است . بهمین طریق دموکراسی ملی نیز که در ماهیت خود دیکتاتوری انقلابی توده های زحمتکش غیرپرولتر است بهترین شکل سیاسی ا ولیه رشد در راه غیرسرمایه داری است . این دموکراسی در نقطه مقابل دموکراسی سوسیالیستی آینده قرار ندارد وامکان انتقال قدرت سیاسی را بدست طبقه کارگر از بین نمیبرد .

در اینجا باید خاطرنشان سازیم که هنگام بررسی مسئله رشد غیرسرمایه داری آنچه که بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد مسئله نیاز اقتصادی عینی به براندا ختن عقب ماندگی دیرین نیست (این مسئله بینهایت روشن است وحاجتی باثبات ندارد) بلکه جستجوی امکان واقعی براندا ختن این عقبماندگی با استفاده از سطح رشد نیروهای مولد ومنابع طبیعی وانسانی موجود است .

وقتی مسئله را با توجه بشرایط مشخص تاریخی در نظر میگیریم می بینیم که سرمایه داری جهانی کنونی نه تنها عقبماندگی مستعمرات سابق وکشورهای نیمه مستعمره سابق را پیوسته تجدید میکند بلکه با جلوگیری از رشد آتی این کشورها آنها را از دورنمای همسطح شدن با کشورهای پیشرفته ، محروم میکند . رشد ناموزون سرمایه داری که مشتی از دول امپریالیستی بیش از پیش از آن برای مطامع خود استفاده میکنند ودر نتیجه آن سیر عقب ماندگی کشورهای کم رشد تسریع میگردد ، این نظر را جداً تایید میکند که عقب ماندگی این کشورها را فقط با ایجاد شرایط بکلی تازه میتوان براندا خت . تمایل کشورهائی که مرحله سرمایه داری را طی نکرده اند به دوری از راه سرمایه داری ناشی از آنست که سرمایه داری جهانی بحکم قوانین ذاتی رشد خود در مرحله امپریالیسم خصم عمده استقلال اقتصادی این کشورها بوده وهست .

تردیدی نیست که نفی حکم تئوریك بسیار مهم امکان راه رشد غیرسرمایه داری یا کوتاه کردن راه سرمایه داری برای کشورهای عقب مانده در حکم تصدیق عملی عدم امکان ونفی واقعی بودن دورنمای سوسیالیستی برای کشورهای کم رشد آسیا وافریقا ودعوت این کشورها به گذشتن از کوره سرمایه داری است (واین همان استکه کائوتسکی در دوران خود پیشنهاد میکرد) . نفی این حکم بمعنای کوششی است برای گنجاندن شرایط ویژه کشورهای کم رشد در قالب خشك رشد کلاسیك از نوع رشد کشورهای اروپای غربی . این نکته را نباید از نظر دور داشت که تجویز الگوی رشد از راه سرمایه داری غربی در حکم دعوت به اسارت نئوکلنیالیستی کشورهای تازه آزاد شده ایست که در یك سلسله موارد هم اکنون واقعاً جامه عمل بخود پوشیده است .

نفی راه رشد غیرسرمایه داری کشورهای عقبمانده با استناد صرف به وجود تمایز اساسی آن با نمونه های عالی رشد سوسیالیستی که تحت رهبری پرولتاریا انجام گرفته ویا با استناد به ناکامی های طبیعی وشکست هائی که در این راه پیش آمده در حکم نفی استفاده آگاهانه

ازآن قوانین عینی سرمایه داری است که فنای آنرا نزدیك وتسریع میسازند . نفی این راه در درجه اول درحکم نفی استفاده سیاسی ازقانون رشد ناموزون اقتصادی وسیاسی درمبارزه آزادیبخش ملی ودرمبارزه طبقاتی جهانی است . ضمنا این قانون دردوران انقلاب علمی وفنی شد توحدت روزافزون کسب میکند ووروطه میان کشورهای تازه آزاد شده یعنی قطب فقراجتماعی وعقب ماندگی را ازیکسو ومشتی کشورسوسیالیستی بسیاررشد یافته را ازسوی دیگر ــ یعنی کشورهائیکه سرمایه داری انحصاری دولتی درآنها امر پیشرفت فنی وثروت اجتماعی را ازطریق استثمارامپریالیستی نه فقط زحمتکشان خود این کشورها بلکه همچنین زحمتکشان سایرکشورها دردستخود متمرکزساخته است ــ به عمق بیسابقه ای میرساند .

ویژگی دگرگونی های انقلابی

کار تز چنبش جهانی کمونیستی درباره رشد غیرسرمایه داری تنها باتایید نگذشت . بلکه ازآن انتقاداتی هم بعمل آمد ، باشك وتردید تلقی شد وحتی بانفی مطلق روبروگردید .

بخشی ازمخالفین این تز به ضرورت تامین هژمونی پرولتاریا درهمان نخستین مرحله انقلاب ضد استعمار معتقدند وبرآنند که بدون تامین هژمونی بلاواسطه پرولتاریا انجام وفرم های بنیادی دموکراتیك عمومی وپرداختن بتحولات اجتماعی بعدی میسرنخواهد بود وباینجهت رشد غیر سرمایه داری درکشورهائی که فاقد پرولتاریا وحزبکمونیست هستند ویا پرولتاریا وحزب کمونیست آنها ضعیفند وهنوزبه نیروی عمده بدل نشده اند غیرممکن است.

صاحبان این نظریات مراحل بینابینی وانتقالی انقلاب های آزادیبخش ملی وامکان انقلابی بالقوه ایراکه توده های زحمتکش پرولتر ونیمه پرولتر درجنبش آزادیبخش ملی ازآن برخوردارند ونیز خصلت دوران کنونی ونقش سیستم جهانی سوسیالیستی را نادیده میانگارند وباینجهت ازنظر عینی ملل آزاد شده را موظف میسازند که فقط پس ازطی راه سرمایه داری براه سوسیالیسم گام نهند . علاوه براین آنها این نکته را درنظر نمیگیرند که کم عده بودن وبی شکل بودن طبقه کارگر بسیاری ازکشورهای آسیا وافریقا ، وجود قشر خرده بورژوازی درمیان این طبقه ، جوانی وی حتی فقدان احزاب مارکسیست ــ لنینیست ، تسلط مناسبات قبیله ای ، پدرشاهی ــ طایفه ای ونفوذ فراوان آداب ورسوم فرقه های مذهبی (کاست) وصنوف مختلف ، کثرت فوق العاده زبانهای محلی ، بغرنجی روابط قومی وملی وسرانجام تاثیرعظیم مذهب وروحانیون ایجاب میکند که برای تسهیل رسوخ شعارها واندیشه های سوسیالیستی درافکار توده های بزرگ اشکال تازه ای جستجووکشف گردد . یك چنین شکلی همان استقرار رژیم دموکراسی ملی بعنوان مظهرجبهه موتلفه ضد امپریالیستی نیروهای ترقیخواهی است که میکوشند امکانات لازم را برای جلوگیری ازاتخاذ راه رشد سرمایه داری وجلوگیری ازادامه این رشد درکشورهائی که باین راه گام نهاده اند ، بیابند . ولی هیچیك ازاین نکات البته نافی این نظر لنین نیستکه طبقه کارگر ــ آنجاکه وجود دارد وازنیروی کافی برخوردار است میتواند وباید برای تامین نقش رهبری خود درانقلاب بورژوا دموکراتیك مبارزه کند .

علاوه بر نظریه انقلابی افراطی درباره رشد سرمایه داری نظریه دیگری هم دراین زمینه شیوع دارد که درظاهر امر چنین بنظر میرسد که درست درنقطه مقابل آن قراردارد . این نظریه درباره کامیابیهای رشد غیر سرمایه داری بمبالغه میپردازد واین راه رشد راخود سرانه

وبرپایه ذهنیات باسوسیالیسم یکی میداند . نظریه مزبور درمطبوعات رواج وسیع دارد ومورد علاقه وموافقت برخی از ایدئولوگ های دموکراسی ملی است .

تزی مطرح میشود که ظاهرا بی چون وچرا وازلحاظ منطقی بی خدشه بنظر میرسد . بدینمعنی که نشته میشود دردوران ما فقط دوراه رشد وجود دارد : یکی سوسیالیستی ودیگری سرمایه داری . راه سومی وجود ندارد . این مطلب صحیح است . واقعا هم راه سومی وجود ندارد . وچون ازنظر منطقی راه غیرسرمایه داری رانمیتوان سرمایه داری شمرد ، تنها کاری که باقی میماند آنست که این راه باسوسیالیسم یکی شمرده شود . ولی دراین میان یک مرحله تاریخی کامل حذف میگردد — همان مرحله ای که درجریان آن انقلاب ضدامپریالیستی وضد فئودال بانجام میرسد و معمولا نه چندسال بلکه دهها سال طول میکشد تامقدمات مادی وفرهنگی وسیاسی لازم برای گذار بمرحله سوسیالیستی انقلاب فراهم گردد .

وقتی ازراه غیر سرمایه داری سخن میگویند اغلب نمونه جمهوری های شوروی آسیای میانه رابمیان میکشند . این مطلب قابل توجه است و بی پایه نیست . ولی تزراه رشد غیرسرمایه داری درخارج ازسیستم سوسیالیستی یک پدیده کاملا تازه است . به بیان دقیق تر راهی راکه جمهوری های آسیای میانه پیموده اند راه غیر سرمایه داری نبود ، بلکه راه سوسیالیستی بود که طی آن این جمهوریها تحت رهبری حکومت پرولتری توانستند ازرشد سرمایه داری احتراز جویند . علامت ممیزه این نخستین تجربه تاریخی دارای اهمیت عظیم آنستکه کشورها وملل آسیای میانه هنگام بکار بستن این تجربه درمدار انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثیر قرار داشتند وبه کمک دولتی مستقیم این انقلاب متکی بودند یعنی ازرهبری آن ، ازدستگاه دولتی آن وازارتش آن برخوردار بودند ویکتا در سیاسی وحزب سیاسی متکی بهآموزش مارکسیستی — لنینیستی آنهارا رهبری میکرد . خصیصه رشد غیرسرمایه داری که درسالهای ۶۰ براساس تجربه کشورهای افریقائی وآسیائی پدید آمده است که دراینجا سخن برسر امکان برداشتن گامهای معین بسوی پیشرفت اجتماعی درکشورهائی استکه بابازار جهانی سرمایه داری قطع پیوند نکرده ، ازآن خارج نشده وبه اردوگاه سوسیالیستی نپیوسته اند ونفوذ وپشتیبانی سیستم جهانی سوسیالیسم ازآنها درمرحله کنونی بشکل رهبری مستقیم کشورهائی که پرولتاریای آن به پیروزی رسیده است ، انجام نمیگیرد . چنین استوجه تمایزاصولی میان راه رشد غیر سرمایه داری دوران کنونی وتجربه جمهوریهای شوروی .

ازنقطه نظر بین المللی ، سیستم جهانی سوسیالیسم که میکوشد ازرژیم های مترقی در قبال سوء قصدهای امپریالیسم دفاع کند وکمکهای بزرگ اقتصادی وسیاسی ونظامی بآنها برساند بدون شک تاحدود معین رشد غیرسرمایه داری راتامین میکند . اگر سیستم جهانی سوسیالیستی بعامل قاطع تکامل تاریخ بدل نشده بود ، راه رشد غیر سرمایه داری هم امکان پذیر نبود .

ولی این نکته را باید درنظر داشت که کشورهای سوسیالیستی نمیتوانند کارانجام جنگی وظائفی را که درزمینه رشد اقتصادی بعهده این کشورهاست ، بعهده خود گیرند . اگر می بینیم که این کشورها بمیزان زیادی به بازار جهانی سرمایه داری وابسته اند ، این امر تنها ناشی ازسنتهای تاریخی تثبیت شده نیست ، بلکه ناشی ازنیازمندیهای آنان به پیشرفت اقتصادی نیزهست وازهمین جاست که سرمایه داری جهانی میتواند نه تنها برای نفوذ اقتصادی بلکه ایضا برای نفوذ سیاسی نیز امکانات خودرا محفوظ نگاهدارد . تلاش این کشورها برای

حفظ توازن مناسبات خود میان دو اردوگاه نیز که جنبه کاملا عینی دارد وتاحدود معینی قابل توجیه‌هم هست ازهمین جاناشی میشود . مع الوصف این امرمانع مبارزه پیگیراین کشورهاعلیه امپریالیسم‌وهواخواهی روزافزون آنان ازکشورهای سوسیالیستی وهمکاری روزبروزوسیعترونزدیکتر رژیمهای غیرسرمایه داری آسیا وافریقا باکشورهای سوسیالیستی درعرصه جهانی نمیگردد .

خصیصه برخی ازکشورهائی که رامغیر سرمایه داری درپیش گرفته اند آنست که دراین کشورها قطبهای سنتی طبقاتی یعنی بورژوازی وپرولتاریا واحزاب سیاسی یا ضعیف است ویا تقریبا وجود ندارد . باینجهت دراین کشورها روشنفکران خرده بورژوا وچه بسا افسران مترقی ودموکرات موقتا بهنیروی سیاسی عمده بدل میگردند .

صفت مشخصه روشنفکران خرده بورژوا عبارتست ازنوسان معین تمایل به تغییر سمت وبالنتیجه گاه قرارگرفتن درمواضع زحمتکشان وگاه درمواضع بورژوازی . ولی درشرایط رشد غیرسرمایه‌داری یعنی درجوامعی که‌تناقضات طبقاتی هنوزبمیزان زیادی به نضج خود نرسیده ویا درآنها وظائف عمومی ملی مطرح است ، این قشر میانه ثبات معین ازخود نشان میدهد وبااتکاء به نیروی نظامی ورژیم های حزبی میتواند دیرزمانی گرایشهای متناقض را درحالتتوازن نگاه دارد وبی آنکه خصوصیات طبقاتی خود را ازدست بدهد ، نماینده مجموعه ملت باشد . باوجوداین به موازات تغییر تناسب میان وظائف دموکراتیک‌عمومی ووظائف سوسیالیستی انقلاب ونیز درادوار بحران های جنگی واجتماعی که باتصادم میان انقلاب وارتجاع همراهمیگردد حفظ موازنه میان دوقطب متضاد روزبروز دشوارتر میشود وقشر خرده بورژوائی سرانجام مجبوراست یکی ازدوقطب راانتخاب کند .

واما نمایندگان روشنفکران خرده بورژوا که‌زمام حکومت را بدست دارند ، بیانگرمنافع طبقاتی چه‌کسانی هستند ؟

خصلت طبقاتی حکومت دموکراسی ملی

درنوشته‌های مارکسیستی درتعریف دولت دموکراسی ملی گفته‌میشود که این دولت عبارتست از دیکتاتوری انقلابی گروهها وقشرهای اجتماعی زحمتکش پرولتر ، نیمه پرولتر وغیر پرولتری که به ترقی وپیشرفت اجتماعی — اقتصادی‌مستقل درجهت سوسیالیسم علاقمندند . دراین ارزیابی کمبطورکلی روشن است ، دومسئله که باهم ارتباط نزدیک دارند مبهم وقابل بحث میماند : یکی شرکت‌نیروهای‌ترقیخواه بورژوازی‌ملی ضد امپریالیست ومیهن‌پرست دراین جبهه ودیگری‌اینکه چه‌کسی رهبر این بلوک است .

وقتی راه غیرسرمایه داری باراه سوسیالیستی یکی تلقی شود — وسوسه حذف بورژوازی ملی ازجبهه نیروهای ملی وقائل شدن نقش‌رهبری برای‌زحمتکشان پدید میآید — بخصوص که برخی ازاعلامیه‌های ایدئولوگ های‌دموکراسی ملی زمینه معینی برای‌این‌نظر بوجود میآورد . ولی نفی‌کامل شرکت همه قشرهای بورژوازی ملی درادارهٔ امورکشوری‌که پیشرفت اجتماعی را هدف خود قرارداده است ، درمرحله کنونی عجولانه بنظر میرسد .

نخست‌آنکه هواداران راه رشدغیر سرمایه داری اکنون‌بطورعمده به انجام وظائف ضد امپریالیستی ودموکراتیک عمومی مشغولند وبخش ضد امپریالیستی بورژوازی‌ملی وبطورعمده بورژوا هبای‌خرد ومتوسط ، بازرگانان ، صاحبان کارگاههای‌دستی (مانوفاکتور) وموسسات

کوچك ومتوسط نیز در تحقق این وظائف ذینفعند .

دوم آنکه ضعف بورژوازی ملی موجب میشود که محافل معینی ازآن به شیوه های غیر سرمایه داری شالوده ریزی اقتصاد ملی ذینفع باشند . ملی کردن موسسات ومحدود ساختن دامنه ابتکار فردی شامل تمام قشرهای بورژوازی ملی نمیشود وبرای قشرهای متوسط وکوچك تا حدود معین میدان فعالیت باقی میگذارد . بدینسان برای تامین شرکت معین بخشی از بورژوازی ملی درجبهه نیروهای مترقی پایه عینی وجود دارد . زمامداری نمایندگان روشنفکران خرده بورژوا ـ اعم ازکشوری ولشکری نیز امکانات لازم را برای حفظ وحتی تقویت نفوذ سیاسی بورژوازی ملی فراهم میسازد .

باینجهت نادیده انگاشتن کامل بورژوازی ملی را هنگام ارزیابی خصلت طبقاتی حکومت درشرایط رژیمهای دموکراتیك ملی مشکل میتوان کار صحیح تلقی کرد . صحیحتر آنست که بگوئیم بورژوازی ملی ازانحصار قدرت سیاسی محروم است . بعبارت دیگر باید گفت که درکشورهائی که راه رشد غیر سرمایه داری درپیش گرفته اند ، هژمونی بورژوازی ملی ازبین رفته ، ولی خود بورژوازی ازبین نرفته وعجالتا نمیتواند هم ازبین برود . زیرا بورژوازی ازعرصه کارفرمائی سرمایه داری خرد ومتوسط شهر ودهریشه کن نشده ودرخی ازکشورها ریشه های آن حتی محکمتر گشته است (مثلا در جمهوری متحد عرب ودر سوریه) . معنای این سخن آنستکه بورژوازی بکلی ازحکومت برکنار نمیشود وزحمتکشان زمام تمام قدرت حاکمه را بدست ندارند . تفسیر خلاف درحکم کم بها دادن به نفوذ بورژوازی درجامعه ودر دولت ونیز کم بها دادن به گرایشهای هواداری ازبورژوازی است .

اعلامیه های برخی ازایدئولوگ های راه رشد غیرسرمایه داری عده ای ازکشورهای آسیا وافریقا درباره حکومت دهقانان وکارگران را نیز ظاهرا باید ازهمین نقطه نظر بررسی کرد . این اعلامیه ها را باید درنظر داشت وتایید کرد . ولی فقط بعنوان گرایشهای رشد سیاسی آینده .

طبیعت طبقاتی رژیم های غیرسرمایه داری دارای دوخصوصیتاست :

نخست آنکه بیانگر سیاسی منافع جبهه موتلفه زحمتکشان وبورژوازی خرد ومتوسط ، بطور عمده قشرهای خرده بورژوا (روشنفکران) هستند .

دوم آنکه دراکثر این کشورها بعلت عدم رشد مناسبات طبقاتی مکانیسم تبعیت مستقیم میان سازمانهای طبقاتی (درکشورهائی که چنین سازمانهائی درآنها پدید آمده است) و روشنفکران خرده بورژوائی که درسر قدرت هستند ، وجود ندارد . روشنفکران خرده بورژوا که در دولت وحزب وارتش ودستگاه اقتصادی عهده دار مقامات رهبری هستند ازآزادی عمل نسبی ودرحدود معینی از استقلال موقت درقبال طبقات اساسی جامعه برخوردارند . باینجهت دولت یا قداماتی دست میزند که با منافع قشرهای اجتماعی زحمتکش گاه مطابقت وگاه تضاد دارد وبالنتیجه چنین پنداری بوجود میآید که حکومت خصلت مافوق طبقاتی دارد .

دراین اواخر بعضی ازایدئولوگ های راه رشد غیر سرمایه داری گام معینی درجهت سوسیالیسم علمی وازجمله درزمینه مسئله بسیار مهم قبول مبارزه طبقاتی برداشته اند . ولی یکی دانستن این نظریات با سوسیالیسم علمی بعقیده ما نادرست است . طرفداران رشد غیرسرمایه داری درزمینه مسائل اساسی ایدئولوژیك مواضع ایدئولوژی خرده بورژوائی را ترك نکرده اند قبول مبارزه طبقاتی ازطرف آنها همانطور که درسوریه والجزیره مشاهده میشود عجالتا حتی

درمورد تشکیل جبهه‌موتلفه نیروهای مترقی ضد امپریالیستی دموکراتهای ملی وکمونیست ها نیز مصداق پیدا نکرده است . بدینمعنی کهآنها ازتشکیل چنین‌جبهه ای‌سرباز میزنند وامکانات همکاری باکمونیستهارا که عملا دامنه نامحدود دارد عمداً محدود میسازند . به بالا رفتن نقش کارگران‌ودهقانان درژیمهای غیرسرمایه داری نیز نباید باستناد اعلامیه‌های سیاسی پربهاداد . توده اساسی کارگران‌ودهقانان هنوزعملا از شرکت درحکومت برکنارهستند و حکومت به بیماری ترسرازتوده مبتلاست وبسیاری ازلیدرهای ملی براین‌بیماری فائق‌نیامده اند وبکارگران وکمونیستها بی اعتمادی نشان میدهند وحال آنکه مجبورند گاه باآنها همکاری کنند .

کاملا روشن استکه بسیاری‌ازنمایندگان روشنفکران انقلابی درشرایط معین‌میتوانند مواضع مارکسیسم ــ لنینیسم را اتخاذکنند ولی بااین‌عمل نمیتوانند بنیاد اجتماعی جنبشروپایه اجتماعی مجموع دولت دموکراسی ملی وحزب حاکمه را که بهرحال خرده بورژوائی باقی میماند تغییر دهند . باینجهت حتی گرویدن بهترین قشرهای روشنفکران درزمینه مسائل جداگانه بمواضع مارکسیسم‌ــ لنینیسم باآنکه بسیارمهم وازآنهم بالاترمطلوب است، ولی این‌موضعگیری متزلزل وبازگشت پذیراستوبهمین جهت حزب دموکراتملی بااین‌عمل بهیچوجه هنوزمارکسیست لنینیستنمیشود . اصل مطلب دربنیاد طبقاتی حزب است . بدینسان‌مهمترین‌ملاک در ارزیابی امکانات ودورنمای تحول این احزاب درجهت سوسیالیسم علمی ــ باید همان چگونگی بنیاد طبقاتی آنان‌باشد .

تکیه گاه این احزاب توده خرده بورژوائی است. چگونگی ماهیت طبقاتی احزاب دموکرات ملی‌را بعلت فقدان یا ضعف پرولتاریای آگاه دراین‌کشورها تامدتزیادی‌ظاهرا همان‌رهبری روشنفکران خرده بورژوابا تمام عواقبناشی ازآن‌معین‌خواهدکردکه سقوط احتمالی حکومت یکی ازآنهاست .

پس چرامارکسیست ــ لنینیست ها ازرژیم های غیر سرمایه داری وازبرنامه راه رشد غیر سرمایه داری که این رژیم‌ها مطرح میسازند وبدان‌عمل میکنند ، پشتیبانی مینمایند ؟

اولا بااین‌علتکه فعالیت‌این رژیم‌ها باعمومی ترین‌نیازمندیهای اساسی پیشرفت کشورهای درحال رشد درمرحله کنونی مطابقت دارد ودموکرات های ملی حتی علیرغم اختلاف نظرهائی که باایدئولوژی مارکسیسم ــ لنینیسم دارند بعملی ساختن تحولات مترقی ضد امپریالیستی ، ضد فئودالی وضد سرمایه داری عمیقی مشغولند که کمونیست ها نیز هرآینه درراس‌حکومت بودند همان‌کاررا انجام‌میدادند ولی‌البته منحصرا باتکیه بر زحمتکشان وبکمک سازمان حزب سیاسی پیشرو طبقه‌کارگر وبراساس‌برنامه پیگیر وروشن مارکسیستی ــ لنینیستی .

ثانیا دموکراسی ملی بتدریج تکامل میپذیرد ودرهمین‌مرحله‌کنونی میتوان‌دربرخی موارد نزدیکی آنرا باسوسیالیسم‌علمی مشاهده‌کرد . بهترین بخش دموکراسی ملی البته قادراست بمواضع سوسیالیسم‌علمی بگرود . ولی فقط پس‌ازتحولات تدریجی وطولانی وپایه مطمئن‌این موضعگیری‌هم فقط میتواند تحکیم مواضع وافزایش نفوذ طبقه کارگر درحال پیدایش وایدئولوژی سوسیالیسم علمی باشد . دموکراسی ملی بخودی‌خود چنین تضمینی را بوجود نمیآورد که حوادث درجهتی سیرکند که این دموکراسی ازروی آگاهی کامل وبطور منظم وپیگیرتکیه گاه پرولتری‌برای خود ایجاد کند وآنرا درحکومت شرکت دهد وزمینه را برای‌تغییر طبیعت طبقاتی دموکراسی ملی مهیا سازد . محافل حاکمه این رژیم‌ها که درمجموع خصلت‌مترقی

دارند ازشرکت فعال توده‌های بزرگ زحمتکش در فعالیت دولتبیم دارند ودموکراسی وحقوق سندیکائی کارگران رامحدود میکنند وحتی فعالیت احزاب وسازمانهای کمونیستی وکارگری را ممنوع میکنند . این عوامل موجبات ضعف شدید رژیمهای مترقی را فراهم میسازد . پرولتاریا درهیچیك ازکشورهای غیر سرمایه داری درراس حکومت نیست وتازمانیکه مرحله دموکراتیك ملی انقلاب بپایان نرسیده واتحاد پایدار دهقانان زحمتکش وروشنفکران تامین نشده وایدئولوژی سوسیالیسم علمی نفوذ کافی بدست نیاورده است، نمیتواند برراس حکومت قرارگیرد . باینجهت درمحیط نمایندگان روشنفکران خرده بورژوا که زمام حکومت را بدست دارند میتوان حتی تشدید گرایشهای بورژوائی را مشاهده کرد . غلبه این گرایشها نیز بعنوان یکی ازامکانات بجای خود باقی است .

باتوجه بتمام این جوانب مسئله میتوان گفت که راه رشد غیرسرمایه داری مرحله گذاری ازرشد استکه درجریان آن جبهه موتلفه نیروهای اجتماعی ترقیخواه بتحولات دموکراتیك عمومی ودگرگونی های اجتماعی تحقق می‌بخشد واین تحولات پایه‌های لازم را برای گذار بعدی به سوسیالیسم فراهم میسازد . ضمنا دراین جبهه توده‌های زحمتکش غیر پرولتر که بیانگر سیاسی آنها بطور عمده روشنفکران خرده بورژوا هستند تفوق خواهند داشت . درجریان راه غیر سرمایه داری ازنقطه‌نظر تئوریك سرمایه داری خصوصی نقش شیوه تولیدی حاکم یا عمده را ندارد ونباید داشته باشد . مع الوصف امکان وخطر استفاده ازتحولات دموکراتیك عمومی بعنوان پله‌هائی برای استقرارسرمایه داری محفوظ میماند . زیرا پیوند محکم این کشورها بابازار جهانی سرمایه داری ، تفوق اقتصاد دهقانی خرده کالائی که موجد سرمایه داری خصوصی است ، نظر منفی بورژوازی بوروکراتیك " پارلمان طلب " هوادارغرب به سوسیالیسم ، ادامه نفوذ ملاکان سابق وبورژوازی تجاری وسرانجام طبیعت خرده بورژوائی حکومتکه دریك سلسله ازکشورها بررژیم نظامی استواراست ، وضع سیاسی این کشورها را بی ثبات میسازد .

چگونگی تناسب نیروهای سیاسی معین خواهد کرد که کدامیك ازامکانات تحقق خواهد پذیرفت . برای تحکیم مواضع پیگیرترین عناصر انقلابی درون جبهه موتلفه نیروهای ترقیخواه ونیز برای جلب واقعی زحمتکشان بشرکت درحکومت این کشورها هم اکنون پیکارسیاسی حادی درجریان استودرآینده نیز ادامه خواهد یافت . دراین زمینه کامیابیهای معینی میتوان مشاهده کرد . ضامن پیشرفت آتی دموکراسی ملی درهمین ناکامیابیهاست ، ولو اینکه ناکامیها وحتی شکست هائی هم پیش بیاید .

لئونید برژنف درجلسه مشاوره جهانی اخیر احزاب کمونیست وکارگری ازطرف هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت : " ولی هیچگونه دشواری نمیتواند ازاهمیت این واقعیت عمده بکاهد که برای رشد کشورهای آزاد شده راه کاملا نوینی شالوده ریزی شده است. هراندازه که اقتصاد وفرهنگ کشورهای انقلابی — دموکراتیك باکامیابیهای بیشتری رشد کند ومزایای راه غیرسرمایه داری بنحو کاملتری نمودارگردد ، این کشورها سرمشق مقنع تری را عرضه خواهند داشت " .

توجه به ویژگی بنیاد اجتماعی که دموکراسی ملی برآن استواراست ، دگرگونی های اجتماعی را درکشورهای غیر سرمایه داری عمیقتر خواهد ساخت وکامیابی ساختمان اقتصادی را دراین کشورها تامین خواهد کرد . هرگونه شتابزدگی وتسریع مصنوعی انقلاب ، اعلام عجولانه شعارهائی درباره تغییر کیفی خصلت طبقاتی حکومت وهژمونی بیدرنگ پرولتاریا وضدانقلابی بودن

مجموعه بورژوازی ملی ونیز هرگونه تلاش برای پیشی گرفتن برامکانات واقعی رشد اقتصادی از طریق تسریع اقدامات تدارکی نشده ویا خود سرانه هنی گری در زمینه حل مسائلی که زمینه اقتصادی آن مهیا نشده باشد درحکم ماجراجوئی خطرناکی استکه به پیشرفت این کشورها لطمه خواهد زد . ولی استحاله بورژوکراتیک بورژوائی حکومت دموکراتیک ملی وازدستدادن ارتباط با زحمتکشان وفراموشی منافع اجتماعی ومادی آنان ، نادیده انگاشتن نقش حزب سیاسی پیشروو تکیه منحصر برافسران ارتشی وتعقیب هواداران سوسیالیسم علمی وسرانجام استفاده عوامفریبانه وخطرناک برخی ازرهبران دموکراسی ملی ازاختلاف نظرهای موجود درجنبش کمونیستی نیز بهمین اندازه خطرناک است .

هردو افراط در ارزیابی راه رشد غیر سرمایه داری در یک نقطه باهم متلاقی میشوند . هم نفی امکان رشد غیرسرمایه داری با اتکاء بمواضع چپ افراطی وهم تلاش اوپورتونیستی برای قراردادن دموکراسی ملی در ردیف سوسیالیسم علمی نتیجه یکسانی ببارمیآورد وعملا کاررا بمنفی نظریه لنین درباره مرحله ویژه گذار تاریخی منجر میسازد زیرا درهمین مرحله است که درکشورهائیکه ازستم استعمار رسته واقتصادی عقب مانده مبتنی بر چند شیوه تولید بمیراث برده اند وباینجهت شرایط داخلی آنها برای انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه آماده نیست، انقلاب دموکراتیک عمومی وضد امپریالیستی باید بفرجام برسد ومقدمات سیاسی ، فرهنگی واقتصادی لازم را برای ساختمان سوسیالیسم فراهم سازد .

وظائف انترناسیونالیستی و وظائف ملی در سیاست کمونیستها

یولیوش واتسلاوک

(پولیتبیورو لهستانی)

ترکیب وظائف انترناسیونالیستی ووظائف ملی در سیاست احزاب کمونیست برای مبارزه طبقاتی میان سوسیالیسم وسرمایه داری روزبروز اهمیت بیشتری کسب میکند . علت این امر آنستکه انقلابهای سوسیالیستی هم اکنون در بسیاری ازکشورهای اروپا وآسیا پیروزشده اند ، در امریکای لاتین کشورسوسیالیستی پدید گردیده ودرمناسبات بین المللی رشته جدیدی بوجود آمده که مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی است. علاوه براین جنبش کارگری درکشورهای سرمایه داری رشد یافته اوج گرفته وجنبش آزادیبخش ملی دامنه بیسابقه ای پیدا کرده وتوسل بسیستم استعماری امپریالیسم را درهم پیچیده وبه پیدایش گروه کثیری ازکشورهای جدید منجرگردیده است . باینجهت توجهی که شرکتکنندگان جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست وکارگری درسال ۱۹۶۹ باین جانب مبارزه میان سوسیالیسم وامپریالیسم معطوف داشتند ، جنبه کاملا طبیعی دارد .

جنبش جهانی کمونیستی اکنون احزاب کمونیست وکارگری کشورهائی راکه ازنظر وسعت خاك وسطح رشد اقتصادی ونظام اجتماعی ــ سیاسی وضع بکلی متفاوتی دارند ، دربر گرفته است . ترکیب وظائف انترناسیونالیستی وملی بیش ازپیش بغرنج میشود . عاملی که این بغرنجی را بیشترمیکند آنست که دستگاه تبلیغات امپریالیستی بوسائل گوناگون روحیات ناسیونالیستی را تشدید میکند واین روحیات بویژه درمحیط های خرده بورژوائی ونیز درمیان قشرهای معینی ازروشنفکران وحتی طبقه کارگر انعکاس معین میابد . حملات رویزیونیست های راست و " چپ " به اصل انترناسیونالیسم پرولتری تشدید گردیده است . برای مفاهیم انترناسیونالیسم ، ناسیونالیسم ، میهن پرستی ، حق ملل درتعیین سرنوشت خویش ، حاکمیت وغیره انواع مختلف تفسیرها وارزیابی ها پدیدآمده است . ولی این مفاهیم درتئوری مارکسیستی ــ لنینیستی دارای محتوی مشخصی هستند که اصل مبارزه طبقاتی پرلتاریاعلیه بورژوازی تعیین کننده آنست .

ضرورت ترکیب وظائف انترناسیونالیستی وملی

خوب میدانیم که مسئله اساسی مارکسیسم عبارتست ازمبارزه طبقاتی طبقه کارگر دراتحاد

باسایر قشرهای ترقیخواه مردم برای سرنگون ساختن طبقات استثمارگرواستقرار دیکتاتوری پرولتاریا . این همان نقطه نظری است که مارکسیسم در تمام مسائل وازجمله مسئله ملی برآن تکیه میکند . اصل خللناپذیر مارکسیسم ــ لنینیسم عبارتست ازقائل شدن برتری منافع طبقاتی طبقه کارگر بر دایره تنگ منافع ملی . ضرورت وحدت کارگران تمام کشورها وملیتها درمبارزه بادشمن مشترکیعنی سرمایه ازهمین اصل منشاء میگیرد وبهمین جهت هم جنبش کمونیستی ازهمان اوان پیدایش خود " پرولترهای تمام کشورها متحد شوید ! را برپرچم خود نقش کرد . برتری مبارزه مشترک اصل عمده انترناسیونالیسم پرولتری واصل وحدت بین ــ المللی طبقه کارگر وهمبستگی تمام زحمتکشان علیه استثمار وستم اجتماعی وملی تشکیل میدهد ؟

مارکس وانگلس در کتاب " مانیفست حزب کمونیست " خاطرنشان ساخته اند که" تمایز کمونیست ها بادیگر احزاب پرولتری تنها درآنستکه کمونیستها ازیکسو درمبارزه پرولترهای ملل گوناگون برمنافع مشترک تمام پرولتاریا بدون توجه به ملیت آنها تکیه میکنند و ازآن دفاع مینمایند وازسوی دیگر درمراحل گوناگون مبارزه پرولتاریا با بورژوازی همیشه بیانگر منافع مجموعه جنبش هستند " (" مانیفست حزب کمونیست " ترجمه فارسی ، ص ۸۰ ــ ۷۹ با مختصر تغییر درترجمه) .

مارکس وانگلس درعین حال خاطرنشان ساخته اند که مبارزه پرولتاریا ازنظر محتوی خصلت بین المللی دارد ولی ازنظر شکل " . . . درآغاز خود مبارزه ملی است . البته پرولتاریای هر کشور نخست باید کاررا با بورژوازی کشورخود یکسره سازد " (همانجا ، ص ۷۶) .

لنین ضمن تکامل مارکسیسم درشرایطی که سرمایه انحصاری تسلط یافته بود ، باین نتیجه رسید که " سوسیالیسم نمیتواند درآن واحد درتمام کشورها پیروزگردد . سوسیالیسم ابتدا دریکیا چند کشور پیروزخواهد شد وبقیه کشورها تامدتی درشرایط بورژوائی ویا ماقبل بورژوائی باقی خواهند ماند " (لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول ، قسمت دوم ، ترجمه فارسی ص ۶۸۵ با مختصر تغییر درترجمه) . تاریخ قرن بیستم وتجربه بیش ازنیمقرن انقلابهای سوسیالیستی عصر ما برصحت این اندیشه گواهی میدهد . چون مبارزه درراه سوسیالیسم دردرون کشورهائی انجام میگیرد که ازنظر سیاسی واقتصادی وملی ازیکدیگر مجزا هستند وچون سوسیالیسم نخست درکشورهای جداگانه یک ملتی وچند ملتی پیروزمیشود وهریک ازاین کشور ها دارای ویژگیهای معینی هستند ، جنبش جهانی کمونیستی ناچار باید وظائف طبقاتی انترناسیونالیستی را باوظائف ملی پرولتاریا ومبارزه درراه پیروزی سوسیالیسم درکشورخویش را بامبارزه درراه سوسیالیسم درسراسر جهان درآمیزد . احزاب کمونیست اگرچه وظائف مشترک بین المللی پرولتاریا را بروظائف دیگر برترمیشمارند ، نمیتوانند ویژگیهای مشخص ملی کشورهای خویش را نادیده انگارند واین یکی ازشرایط بدیهی برای تامین کامیابی اقدامات آنهاست .

ولی ازاینجا بهیچوجه نباید نتیجه گرفت که دعوت بوحدت ملی غیرطبقاتی ، دعوت به وحدت استثمارگران واستثمارشوندگان که باسنافع طبقاتی وبین المللی پرولتاریا وباسبارزه زحمتکشان درراه آزادی اجتماعی تناقض دارد ، مجاز است . مارکس ولنین همواره این نوع دعوت هارا محکوم میکردند وبرای آنها جنبه خرده بورژوائی یا بورژوائی قائل بودند . لنین مینویسد : " ما این پندارخرده بورژوائی را که بموجب آن خلق یک واحد یکپارچه راتشکیل میدهد واراده خلق میتواند درعرصه دیگری جز عرصه مبارزه طبقاتی متجلی گردد درهم کوبیدیم "

(جلد ۳۷ ، ص ۲۱۴) . خلط اصل طبقاتی انترناسیونالیسم با اصل منافع ملی مافوق طبقاتی اعم از اینکه هر برهانی برای توجیه آن بکار رود از نظر عینی خیانتی است به طبقه کارگر کشور خویش و بتمام پرولتاریای جهان . منافع طبقه حاکمه فقط در کشورهائی که سوسیالیسم در آنها پیروز شده است ، برای نخستین بار در تاریخ به منافع ملی مشترک بدل میگردد . زیرا در چنین کشورهائی طبقه کارگر در اتحاد محکم خود با سایر زحمتکشان طبقه حاکمه را تشکیل میدهد . تاریخ این کشورها و دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی آنان که مآورد تحقق منافع تمام زحمتکشان است ، بر وحدت منافع ملی و منافع طبقه کارگر و توده های زحمتکش گواهی میدهد . ولی در اینجا هم فراموشی این مطلب که جامعه سوسیالیستی و حزب کمونیست رهبر این جامعه در درجه اول باید منافع طبقه کارگر را ملاک قرار دهند زیرا این طبقه در مبارزه برای پیشرفت سوسیالیسم بیش از هر طبقه ای پیگیر است و نیز فراموشی منافع انترناسیونالیستی و وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگر نا گزیر با شتابهای جدی و حتی به شکست خواهد انجامید .

انترناسیونالیسم و جنبش آزادیبخش ملی

حل مسئله ملی در این یا آن کشور منوط است به شدت و دامنه مبارزه زحمتکشان خود آن کشور و به نتایج مبارزات طبقاتی بین المللی پرولتاریا علیه بورژوازی و مبارزه سوسیالیسم علیه سرمایه داری . باین جهت لنین ضمن مبارزه در راه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و در راه برابری حقوق ملل نظریه سوسیال ـ دموکراتها و خرده بورژواها را درباره مسئله ملی که پیوند مستقیم این مسئله را با مبارزه طبقاتی میان سوسیالیسم و سرمایه داری نفی میکردند بنحو پیگیر افشاء میساخت . لنین صریحا مینویسد : " برخی از خواستهای دموکراسی واز جمله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مطلق نیست ، بلکه جزئی از جنبش جهانی دموکراتیک عمومی (واکنون سوسیالیستی عمومی است) " (جلد ۳۰ ، ص ۳۹) .

در مارکسیسم ـ لنینیسم مسئله ملی و مسائل جنبش آزادیبخش ملی جزئی از مسئله کلی تر انقلاب سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان و محو طبقات است .

در سالهای اخیر تلاشهائی بعمل آمده است ، تا جنبش آزادیبخش ملی از جنبش انقلابی جهانی که سیستم جهانی سوسیالیسم پیشاهنگ آنست جدا و مجزا و انمود گردد . اپورتونیست های خرده بورژوا بدون احساس شرم کشورهای سوسیالیستی اروپا و بویژه اتحاد شوروی را جزو کشورهای استثمارگر و حتی امپریالیستی قلمداد میکنند . فقدان هرگونه مجوز و برهان مانع آن نیست که این عناصر خرافات ناسیونالیستی را در میان اهالی کشورهای سابقا مستعمره و وابسته آسیا و افریقا و نیز کشورهای امریکای لاتین دامن بزنند و آنها را علیه کشورهای سوسیالیستی اروپا و بویژه علیه اتحاد شوروی برانگیزند و تخم کین بپاشند . این بهیچوجه تصادفی نیست که ناسیونالیسم بورژوائی بیش از پیش بصورت آنتی سوویتیسم نمود ار میگردد . پشتیبانی اپورتونیسم بین المللی از انواع جریان های گریز از مرکز و تجزیه طلب در درون کشورهای نوبنیاد " جهان سوم " نیز به امپریالیسم در اجرای سیاست نئوکلنیالیستی اش کمک موثر میکند . این پشتیبانی غالبا در پرده شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش انجام میگیرد و حال آنکه هر مارکسیست ـ لنینیستی میداند که حق تعیین سرنوشت نباید با مبارزه ضد امپریالیستی در تضاد قرار گیرد ، زیرا فقط مبارزه با امپریالیسم تامین کننده استقلال ملی اصیل است .

وظیفه جنبش کمونیستی پشتیبانی از تمام نیروهای ترقیخواه وضد امپریالیستی در پیکار آزادی بخش ملی است . احزاب کمونیست حاکم در کشورهای سوسیالیستی باین جنبش کمکهای سیاسی مادی ونظامی روزبروز بیشتری مبذول میدارند . اصل انترناسیونالیسم پرولتری در اینجا تجلی واقعی مییابد ، صحت تزلنین درباره نقش عمده کشورهای سوسیالیستی در حل مسئله ملی واستعماری سال بسال بیشتر به ثبوت میرسد . لنین ضمن سخنرانی خود در دومین کنگره کمینترن گفت : " . . . در وضع کنونی جهان یعنی پس از پایان جنگ امپریالیستی روابط میان ملل وتمام سیستم جهانی کشورها را مبارزه گروه کوچکی از ملل امپریالیستی علیه جنبش شوروی و کشورهای شوروی که رو سیه شوروی در راس آنها قرار دارد ، معین میکند . اگر ما این نکته را از نظر دور کنیم نمیتوانیم هیچ مسئله ملی یا استعماری را ولو در دورافتاده ترین نقطه جهان به درستی مطرح سازیم . احزاب کمونیست چه در کشورهای متمدن وچه در کشورهای عقب مانده فقط بر پایه این نظریه میتوانند مسائل سیاسی را بدرستی طرح وحل کنند " (جلد ٤١ ، ص ٢٤٢) .

وقتی رهنمود لنین در دورانی که فقط اتحاد شوروی وجود داشت ، صحیح بود ، اکنون که سوسیالیسم به سیستم جهانی بدل شده است ، صحت آن صد بار بیشتر میشود .

همزیستی مسالمت آمیز ومبارزه میان سوسیالیسم وسرمایه داری

عقیده ای وجود دارد که بموجب آن نظریه کمونیست ها درباره همزیستی مسالمت آمیز گویا به اصل عالی مبارزه طبقاتی میان سوسیالیسم وسرمایه داری لطمه میزند ودورنمای انقلابی را در کشورهای سرمایه داری تضعیف مینماید .

نظریه همزیستی مسالمت آمیز کشورهای سوسیالیستی وسرمایه داری در شکل کنونی آن نتیجه منطقی اصول بشردوستانه آموزش مارکسیستی ــ لنینیستی است . این نظریه بویژه به مناسبت تحول اساسی تکنیک جنگی ناشی از پیدایش سلاح هسته ای جنبه مبرم کسب کرده است . کمونیست ها نظریه دگماتیک چپ روانه ایرا که بموجب آن میان جنگ جهانی وپیروزی سوسیالیسم در کشورهای سرمایه داری ارتباط حتمی وجود دارد ، رد میکنند . هدف نظریه همزیستی مسالمت آمیز آنستکه حاد ترین ومخرب ترین شکل مبارزه یعنی جنگ جهانی هسته ای را از حیات جامعه بشری حذف کند .

باید تصدیق کرد که در بعضی جاها گرایشی در جهت تفسیر بسیار وسیع فرمول همزیستی مسالمت آمیز وحتی انصراف از مبارزه ایدئولوژیک وسیاسی واقتصادی میان سوسیالیسم وسرمایه داری ومیان پرولتاریا وبورژوازی مشاهده میشود . خطا بودن این نظر تنها در آن نیست که با مبانی ایدئولوژی علمی مغایرت دارد ، بلکه پیش از همه در آنستکه این مبارزه از تمایلات ذهنی ما ناشی نمیشود ، بلکه یک واقعیت عینی است . حزب کارگری متحده لهستان چنین تفسیری را از همزیستی مسالمت آمیز بطور قاطع رد کرده است . در گزارش رفیق گامولکا ، دبیر اول کمیته مرکزی به کنگره پنجم حزب گفته میشود : " هیچکس نباید سیاست ما را در مورد همزیستی مسالمت آمیز خلط کند وعزم راسخ ما را برای جلوگیری از سوء استفاده از این اصل واستفاده از آن برای نیل بمقاصدی که سابقا میخواستند بکمک جنگ سرد " ویا مداخلات مسلحانه عملی سازند از نظر دور دارد . . . همزیستی مسالمت آمیز یک نظریه سیاسی است

که هدف آن کاهش وخامت بین المللی وایجاد سیستم امنیت دستجمعی وسد راه جنگ وپیشگیری ازفلاکتهسته ایست . همزیستی کشورهای پیرورژیم های اجتماعی مختلف ماهیت سوسیالیسم وماهیت سرمایه داری را سرسوزنی هم تغییرنمیدهد " .

همزیستی مسالمت‌آمیز به‌مفهوم‌مارکسیستی ــ لنینیستی آن بدورنمای مبارزه طبقه‌کارگر کشورهای سرمایه داری لطمه‌نمیزند . تجربه سالهای‌اخیر بنحومقنعی نشان داده استکه همزیستی مسالمت‌آمیز ومجاهدت کشورهای‌سوسیالیستی درراه‌کاهش وخامت بین المللی نه فقط برای رشد سیستم سوسیالیستی ، بلکه برای رشد اجتماعی عادی نیزکه درجامعه انحصاری دولتی ناگزیر باید مبارزه طبقاتی روزافزون پرولتاریا وتوده‌های‌بزرگ زحمتکشان راعلیه ستم انحصارات ودرراه‌توسعه آزادیهای دموکراتیک‌واتخاذ راه رشد سوسیالیستی تشدید کند ، شرایط مساعد فراهم میآورد .

باینجهت دعوی کسانی که‌میگویند گویا کمونیستها برای سرنگونی سرمایه داری‌بجنگ جهانی نیازمندند ولذا گوشش برای‌استقرار صلح پایدار بادورنمای پیروزی ناگزیرسوسیالیسم درعرصه‌جهانی تعارض‌دارد ، بکلی بی اساس‌است .

مبارزه علیه جنگ ودرراه صلح جهانی پایدار وخلع سلاح به‌مهمترین‌وظیفه وبجزء لاینفک هرگونه فعالیت انقلابی موفقیت‌آمیز بدل شده است. این‌کشورهای سوسیالیستی وکمونیستها نیستند ، بلکه امپریالیستها (وبویژه امپریالیستهای امریکا وآلمان غربی) هستند که بتشدید وخامت جهان نیازمندند تا درلفافه " خطر تجاوزکمونیستی " دودزهرناسیونالیستی وهیستری ضدکمونیستی وضد شوروی را بجای اصول انترناسیونالیسم پرولتری بخورد توده‌ها بدهند .

این رابطه‌میان‌منافع صلح منافع انقلاب باماركسیسم ــ لنینیسم که همواره تاکید کرده است که انقلاب رانمیتوان صادرکرد مطابقت کامل دارد .

انقلاب همیشه رهآورد تضادهای‌طبقاتی داخل کشوربوده است . جنگ جهانی اول ودوم تکامل وضع انقلابی را درکشورهائی که شرایط لازم فراهم آمده بود ، فقط تسریع کرد ، ولی این‌جنگ ها علت اساسی پیدایش وضع انقلابی نبودند . تکنیك جنگی معاصر این‌نظریه راهم که جنگ جهانی ناگزیربه پیدایش وضع انقلابی میانجامد ، بی پایه میسازد . بهمین جهت تئوریهای " افراطی چپ " وماجراجویانه ایکه بموجب آنها گویا سومین‌جنگ جهانی سرنگونی سرمایه داری را تسریع خواهدکرد ، عمیقا نادرست است . درواقعیت کنونی وضع براین‌منوال نیست . اکنون مبارزه درراه صلح جهانی پایداراست که جزء لاینفك پیکارانقلابی سوسیالیسم باسرمایه داری را تشکیل میدهد .

جنبش‌کمونیستی وکشورهای سوسیالیستی درعین‌مخالفت باصدور انقلاب‌علیه صدورضد انقلاب نیز باقاطعیت مبارزه‌میکنند . بدینسان‌همزیستی مسالمت‌آمیز شرط لازم برای کمك انترناسیونالیستی بنیروهای انقلابی وترقیخواه کشورهائی استکه به پیکار درراه آزادی اجتماعی وملی مشغولند .

درتاریخ جهانی دوران پس ازجنگ یافتن مواردی‌ازپیشگیری جنگهای محلی که امپریالیسم درصدد آن بود ونیز موارد عقیم گذاردن صدور ضد انقلاب وجلوگیری‌ازسرکوب مبارزه درراه پیشرفت اجتماعی وآزادی ملی دشوار نیست . این‌کامیابیها درپرتوقاطعیت کشورهای سوسیالیستی ونیروهای دموکراتیك وصلحدوست سراسرجهان‌بدست‌آمده است.

بحث بر سر اصل انترناسیونالیسم

این تصادفی نیست که کمونیست ها هنگام بحث پیرامون انترناسیونالیسم تاکید میکنند که منظورشان ازانترناسیونالیسم انترناسیونالیسم پرولتری‌است . ولی آیا انترناسیونالیسم دیگری هم وجود دارد . وقتی سرمایه داری کشورهای مختلف بخاطر منافع خود متحد میشوند ومیکوشند کشورهای سوسیالیستی را متلاشی ونابود کنند ویا رشد آنهارا متوقف سازند، وجنبش کارگری وآزادیبخش ملی را درهم بکوبند — اینهم درجای خود یك نوع "انترناسیونالیسم" است . ولی این "انترناسیونالیسم" ازنظر محتوی ومقاصد خود درقطب مخالف انترناسیونالیسم پرولتری قراردارد .

انترناسیونالیسم پرولتاریا ازچگونگی وضع جهانی طبقه استثمارشوندهکه ازهرگونه وسیله تولید محروم استونیز ازمنافع اساسی این‌طبقه یعنی مصادره مصادره کنندگان وتبدیل مالکیت خصوصی بروسائل تولید بمالکیت اجتماعی ناشی میگردد . باین جهت انترناسیونالیسم پرولتری تا آخرپیگیراست . واما درمورد "انترناسیونالیسم" بورژوازی یعنی "انترناسیونالیسم" صاحبان مالکیتخصوصی وضع برمنوال دیگری است . این "انترناسیونالیسم" ذاتاتاپیگیر وآنتی کمونیستی ومنشاء بالقوه جنگ وخیانتملی است. موافقتمیان‌گروههای مختلف ملی ومنطقه ای‌دران سرمایه داری‌همواره خصلتموقتوسودا گرانه دارد وباتغییر تناسبقوا میان گروههای مختلف انحصاری دولتی برهم‌میخورد .

البته‌نمیتوان ازنظر دورداشتکه‌نیروی روزافزون سوسیالیسم وهراس ازفنای ناگزیر سرمایه انحصاری‌دولتی را باتحاد مجبورمیسازد . دول اکثریتکشورهای‌سرمایه داری علیرغم تضادهای فیمابین مثلا درمسئله استنکاف ازشناسائی جمهوری دموکراتیك‌آلمان ویا در ارزیابی حوادث‌ویتنام بایکدیگر بطورکلی همبستگی دارند . این‌واقعیت ایجاب میکند که نیروهای ضدامپریالیستی نیز بیش ازپیش‌بایکدیگر متحد شوند .

درباره انترناسیونالیسم یك استنباط خرده بورژوائی هم وجود داردکه درآن تمام محتوی اجتماعی وطبقاتی انترناسیونالیسم نفی میگردد وانترناسیونالیسم تنها به مسئله برابری حقوق ملل منحصر میشود . بدیهی استکه شعار برابری حقوق ملی وحق ملل درتعیین سرنوشت‌خویش جزء ناگسستنی انترناسیونالیسم پرولتری‌است. ولی آنچنان‌جزئی که نمیتواند درنقطه مقابل محتوی طبقاتی عمومی این اصل قرارگیرد . لنین بویژه تحریف خرده بورژوائی همین اصل را درمدنظر داشت‌که نوشت :

"ناسیونالیسم خرده بورژوائی انترناسیونالیسم را به مفهوم قبول برابری حقوق‌ملل تلقی میکند وبس . ولی ... برای‌خود خواهی ملی مصونیت قائل است وحال آنکه انترناسیونالیسم پرولتری ایجاب میکند که اولا منافع مبارزه پرولتاریای یك‌کشور تابع منافع این‌مبارزه درمقیاس جهانی باشد وثانیا ملتی‌که برای نیل‌به پیروزی بربورژوازی مبارزه‌میکند ، توانائی وآمادگی آنرا داشته باشدکه بخاطرسرنگونی سرمایه بین‌المللی به بزرگترین قربانیهای ملی تن‌در دهد" (جلد ٤١ ،ص ١٦٦ — ١٦٥) .

تاریخ جنبش جهانی کارگری بخوبی نشان‌میدهدکه‌هم‌مارکس‌وهم لنین باآن جریانهائی‌که تجزیه طلبی ملی را برتر ازمنافع بین المللی مشترك جنبش‌کارگری‌قرارمیدادند بطورآشتی ناپذیرمبارزه‌میکردند . ونیزمیدانیم که تاریخ حقانیت لنین را درمبارزه انترناسیونالیستی اش

علیه احزاب سوسیال ـ دموکرات انترناسیونال دوم که هنگام نخستین جنگ جهانی امپریالیستی به‌پشتیبانی از دولتهای بورژوائی کشورهای خویش برخاستند ، به ثبوت رساند . لنین خاطرنشان میساخت که باید از قبول صرفالفظی انترناسیونالیسم جداً برحذر بود . او میگفت صداقت هر حزب را در این زمینه باید از طریق مقایسه گفتار او با کردارش آزمایش کرد .

وضع کنونی جنبش جهانی کارگری و کشورهای سوسیالیستی گواه برآنست که خطر عمده اکنون آن نیست که گویا بجوانب ملی جنبش کم بها داده میشود . خطر عمده اکنون عبارتست از کم بها دادن به‌جوانب بین المللی ، قبول انترناسیونالیسم در گفتار و در غلتیدن بمواضع ناسیونالیسم و تجزیه طلبی در کردار .

اصل توجه به ویژگی ملی و به‌تمایزات شرایط ملی و طرق مبارزه علیه سرمایه داری و طرق ساختمان سوسیالیسم از دیرزمان همه جا مورد قبول واقع شده و همه‌جا مراعات میگردد . در گزارش رفیق گاموکا ، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کارگری متحده لهستان به‌کنگره پنجم حزب گفته میشود : " راه رسیدن به سوسیالیسم در کشورهای مختلف نه فقط میتواند ، بلکه باید متفاوت باشد . . . راهی را که یک حزب معین کرده و یا بعبارت صحیحتر بیان یکی از کشورهای سازنده سوسیالیسم معین شده است ، نمیتوان به احزاب و کشورهای دیگر تحمیل کرد ، ولی این راه ها برای هر حزبیکه بخاطر رسیدن بحکومت مبارزه میکند و یا به ساختمان جامعه نوین مشغول است ، میتوانند و باید منبع تجربه اندوزی باشند . این تجربه را نمیتوان نادیده انگاشت . بی اعتنائی باین تجربه به احزاب و به‌مجموع جنبش کارگری و مبارزه جهانی در راه سوسیالیسم زیان خواهد رساند" .

خطر عمده اکنون در بی اعتنائی به‌تمایز میان طرق نیل به سوسیالیسم نیست بلکه در آنست که این اصل را طوری بکار میبندند که در جریان آن تجربه تاریخی و قوانین عام مبارزه علیه سرمایه داری و ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی نادیده انگاشته میشود .

آنچه که اکنون بویژه ایجاد خطر میکند ، کم بها دادن به‌نقش وحدت کشورهای سوسیالیستی است که برای مجموعه تکامل جهانی اهمیت اساسی دارد .

اندیشه سوسیالیسم البته به چارچوب مرزهای کشورهای سوسیالیستی محدود نیست . زیرا این اندیشه سراسر جهان را در برمیگیرد . ولی اهمیت مرزهای دولتی سوسیالیسم بعنوان سیستم بجای خود محفوظ است ، زیرا این مرزها معرف دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر سراسر جهان و تکیه گاه عمده پیروزیهای آتی جنبش جهانی کارگری و ضد امپریالیستی هستند .

کوشش برای حل مسائل مبارزه انقلابی و ساختمان سوسیالیسم بطور انفرادی و جدا و مجزا از اقدامات نیروهای بین المللی طبقه کارگر خطرات فراوان در بر دارد . در اوضاع و احوال امروز مسائل اساسی و عمده جهان کنونی یعنی مسئله جنگ و صلح ، مسئله مبارزه طبقاتی و آزادی‌بخش ملی علیه امپریالیسم و استفاده از دستاوردهای عظیم انقلاب علمی و فنی برای پیشرفت جامعه بشری و غیره را نمیتوان مجزا از مبارزه میان سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری حل کرد . محتوی کنونی انترناسیونالیسم پرولتری نیز در همین است . این محتوی تنها به کمک و پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی از احزاب کمونیست و تمام نیروهای ضد امپریالیستی کشورهای سرمایه داری منحصر نمیشود ، بلکه پشتیبانی و کمک احزاب کمونیست و نیروهای ترقیخواه جهان را بکشورهای اردوگاه سوسیالیستی نیز در بر دارد .

رفیق گاموکا ضمن سخنرانی خود در جلسه مشاوره جهانی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو

درژوئن سال ۱۹۶۹ خاطرنشان ساختکه : " نحوه برخورد به اصول انترناسیونالیسم امروز ملاك اساسی صحت مشی سیاسی هریك ازاحزاب کمونیست ومجموعه جنبش جهانی کارگری است " .

سوسیالیسم بنابرماهیتخود جنبه انترناسیونالیستی دارد ومنافع مبارزهمشترك پرولتر های سراسرجهان ازهرحزب کمونیست خواستار مسئولیت دوگانه است : مسئولیت درقبال طبقه کارگر کشورخویشومسئولیت درقبال جنبش جهانی کمونیستی ، مسئولیت دفاع ازاردوگاه سوسیالیستی که دستاورد مشترك است ومسئولیت تامین پیشرفت انقلابی وسوسیالیستی طبقه کارگر کشورخویش وکامیابی مبارزه علیه نیروهای بین المللی ونیروهای داخلی ارتجاع وضد انقلاب. رفیق گاموله کادرجلسهمشاوره جهانی احزاب کمونیستوکارگری گفت : " هرحزب کمونیستمشی سیاسی خودرا راسا طبق ارزیابی مشخص فعالیت کشورخویش وبرپایه اصول مارکسیسم ـ لنینیسم وتجربه تمام جنبشما کهخود جزئی ازآنست معین میکند . هرحزب هم درقبال مردم خویش وهم درقبال طبقهکارگر بین المللی مسئولیت سیاست خویش را بعهده دارد واین مسئولیت ها ووظائف دوگانه هرحزب کمونیست نه فقط نافی یکدیگر نیستند ، بلکه لازم وملزوم یکدیگرند . جنبشانقلابی کارگری ازآنجهت به پیروزی نائل میشود که بیانگرومدافع منافع طبقات اساسی مردم خود وملل کشورهای دیگر یعنی طبقهکارگر وتمامزحمتکشان است. مبارزهکمونیست هابا وجود شکل ملیآن ازنظر مضمون ناگزیر انترناسیونالیستی است، زیرا درهرحال تضاد اساسی دوران ما یعنی تضاد میان سوسیالیسموسرمایه داری را منعکس میسازد .

سوسیالیسم ومسئلهملی

درجهان کنونی دوگرایشمتضاد وجود دارد که درنظر اول غریب بنظر میرسد : ازیکسو تمایل بههمکاری بیش ازپیش ملل بایکدیگر قوتمیگیرد وازسوی دیگر تشدید نقش عوامل ملی مشاهد میگردد . لنین درزمان خود باین پدیده توجه کرده ونوشته است :

" سرمایه داری رشد یابنده دوگرایش تاریخی درمسئلهملی ازخود نشان میدهد : گرایش اول ، رستاخیزحیاتملی وپیداری جنبش های ملی ومبارزه علیههرگونه ستمملی وایجاد دولتهای ملی است وگرایش دوم ، توسعه وافزایش انواع مراودات میان ملل ، فروریختن حصارهای ملی وایجاد وحدت بین المللی سرمایه وزندگی اقتصادی بطوراعم ووحدت سیاست وعلم وغیرهاست. هردوگرایش قانون جهانسرمایه داری هستند . گرایش اول درراوان رشد سرمایه داری مسلط استوگرایش دوم معرف سرمایهداری نضج یافته استکه درجهتتبدیل به جامعه سوسیالیستی سیرمیکند . برنامهملی مارکسیست ها هردواین گرایش را درنظر میگیرد و این برنامه اولا ازبرابری حقوق ملل وزبان ها (وازجمله حق ملل درتعیین سرنوشت خویش ...) دفاعمیکند وهرگونه امتیازی را دراین زمینه غیرمجاز میشمارد وثانیا ازاصل انترناسیونالیسم واصل مبارزه آشتی ناپذیر برای جلوگیری ازابتلاء پرولتاریا بهناسیونالیسم بورژوائی ولوظریف ترین آن دفاعمیکند " (جلد ۲۴ ، ص ۱۲۴) . لنین گرایش تاریخی دوم یعنی گرایش بسوی وحدت وفروپاشیدن حصارهایملی وبرانداختن کوته بینی ملی را یکی ازعوامل نیرومند تبدیل سرمایه داری به سوسیالیسم میشمرد .

حالبهبینیم که این دوگرایش درشرایط سرمایه داری معاصر ودرشرایط سوسیالیسم

چگونه تحقق میپذیرند وازجمله مسئله برابری حقوق ملی درهریک ازاین دوسیستم چه صورتی بخود میگیرد ؟

برای پاسخ باین سئوال باید پیش ازآنکه باصول صوری توجه کنیم ، اوضاع واحوال مشخص تاریخی وازجمله شرایط اقتصادی را مورد تحلیل قرار دهیم وبابررسی این مسائل ازاین نقطه نظر خواهیم دید که هم گرایش اول وهم گرایش دوم در دوران وجود و مبارزه دوسیستم اجتماعی مختلف علیرغم تغییر شکل آنها بسی قوتگرفته اند . گرایش اتحاد ازتسریع فوق العاده رشد نیروهای مولده در دوران پس ازجنگ دوم جهانی وبویژه رشد صنایع (محصولات صنعتی جهان درهر ۱۱ ـ ۱۰ سال دوبرابرمیشود) ونیز ازسبقتگرفتن رشد بازرگانی خارجی و بسط دامنه همکاریهای علمی وفنی وغیره ناشی میگردد .

درعین حال درنتیجه تلاش سیستم استعمار بیش از ۷۰ کشور نوبنیاد پدیدآمده اند که میکوشند بهوابستگی وعقب ماندگی خود پایان بخشند . حتی درچارچوب کشورهای سرمایه داری رشد یافته ودردرون اتحادهای اقتصادی منطقه ای آنها (" بازارمشترک " وغیره) علاوه برگرایش اتحادی گرایش های نیرومند اتحاد براندازنیز مشاهده میگردد . این پدیده ناگزیراست . درنظام سرمایه داری بعلت تسلط قانون زورسرمایه وقانون توزیع منافع برحسب میزان سرمایه ملی کشورمعین، ازهیچگونه برابری حقوق میان ملتها نمیتواند سخنی در میان باشد . گواه بارز این امر اختلاف سطح روزافزون رشد اقتصادی میان کشورهای درحال رشد " جهان سوم " وکشورهای امپریالیستی است .

مسئله ملی حتی درآن کشورهای سرمایه داری هم که بنظر میرسید مدتهاست این مسئله را پشت سر گذارده اند ، دوباره مطرح میگردد ـ ازآنجمله دربرخی ازکشورهای اروپای غربی که درآنها حجم سرمایه گذاریهای شرکتهای امریکائی در دوران پس ازجنگ بمیزان زیادی افزایش یافته واکنون تقریبا به ۱۸ میلیارد دلار میرسد . ضمنا کاشف بعمل آمده استکه سرمایه گذاریهای امریکائی دراروپای غربی بمیزان زیادی ازمحل سرمایه های ملی کشورهای این منطقه تامین میشود .

رفیق گاموتکا ضمن پایان سخن خود درکنگره پنجم حزب ما گفت سرمایه امریکائی پروسه اتحاد اقتصادی را دراروپای غربی تسریع میکند . وعلت این امر تنها آن نیستکه این سرمایه بمیزان هنگفتی وارد رشته های عمده اقتصاد اروپای غربی میشود وسود فراوان ازآنجا بدست میآورد ، بلکه این سرمایه علاوه براین میکوشد " جبهه مشترک ضدکمونیستی بوجودآورد و پیمان تجاوزکار آتلانتیک را برپنیاد اقتصادی استوار سازد . بنابرهمین ملاحظات استراتژی وبویژه استراتژی امریکا وآلمان غربی هدف برهم زدن اتحاد کشورهای سوسیالیستی راتعقیب میکنند " .

گرایشهائی که لنین درزمینه مسئله ملی کشف کرده است درشرایط سوسیالیسم تناقضی با یکدیگر ندارند ، برعکس ، سوسیالیسم امکان میدهد که رشد هرملت باپروسه نزدیکی وهمکاری آنها بایکدیگر درآمیزد . عاملی که این امر را امکان پذیر میسازد آنستکه سوسیالیسم بساط براندا ختن حکومت سرمایه برای اتحاد طل برپایه اعتماد متقابل وهمکاری برادرانه بنیاد واقعی بوجود میآورد . مثلا میدانیم که فقط آهنگ رشد اقتصادی کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی بسی سریعتر ازآهنگ رشد اقتصادی سرمایه داری وسریعتر ازاروپای غربی کنونی است، بلکه درآن کشورهای سوسیالیستی که سطح رشد نازلتری داشتند گرایش آشکاری

درجهت رشد باآهنگی ازاینهم سریعتر مشاهده میگردد . بدینسان نظام سوسیالیستی اهرم زورمندی را برای برانداختن تدریجی تفاوت های اساسی سطح رشد اقتصادی بحرکت درآورده است . واین امر سخیف بودن انواع دعاوی دستگاه تبلیغات بورژوائی را درباره اینکه گویا ازهمکاری میان کشورهای ما اتحاد شوروی بطور یکجانبه سود میبرد بروشنی نشان میدهد . کافی است به استروکتور مبادله کالا میان اتحاد شوروی وسایر کشورهای عضو شورای تعاون اقتصادی نظری بیندازیم تا یقین حاصل شود که ۷۰٪ واردات شوروی در زمینه ماشین ها وماشین افزارها ازکشورهای عضو این شورا انجام میگیرد وصنایع این کشورها بخش اعظم مواد خام خود را (سنگهای معدنی ، نفت ، زغال ، کود وپنبه) از اتحاد شوروی دریافت میکنند . بطوریکه میدانیم اثربخشی سرمایه گذاری ها درصنایع استخراجی کمتر از سرمایه گذاری درصنایع تبدیلی است وبهمین جهت تعویض ماشین باموادخام بنرخ جهانی باصرفه تر ازتعویض مواد خام با ماشین است .

بدون مواد خام شوروی وبدون بازار شوروی برای فروش ماشین ها وسایر کالاهای صنعتی کشورهای سوسیالیستی اروپا نمیتوانستند درزمینه رشد اقتصادی به سطح کنونی برسند ونمیتوانستند برای آینده خود چنین دورنمای امید بخشی داشته باشند .

همکاری اقتصادی کشورهای سوسیالیستی براصول برابری حقوق وتعاون استواراست . بیهوده نیست که درشورای تعاون اقتصادی تمام کشورهای عضو بدون توجه بوسعت خاک ودرجه رشد اقتصادی ازحقوق برابر برخوردارند (۱) . تسریع رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی درآینده به توسعه دامنه همکاری اقتصادی آنها وبه تقویت پروسه های اتحاد اقتصادی کشورهای عضو تعاون اقتصادی که بامنافع مشترک ومنافع هریك ازآنها هماهنگ است ، وابسته خواهد بود .

تجربه کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد که رشد اقتصادی وهمکاری آنها بااحساسات میهن پرستانه تعارضی ندارد ، بلکه برعکس تقویت کننده این احساسات است . مثلا درلهستان دردوران سرمایه داری طبقات توانگر طی دهها سال اززحمتکشان خواستار قربانی وانصراف ازمبارزه درراه تامین منافع خویش وآزادی اجتماعی بودند ودرتوجیه این خواست به منافع ملی گذائی استناد می جستند ومیکوشیدند بدینوسیله مقاصد خود خواهانه طبقات حاکمه راپرده پوشی کنند . دردوران سوسیالیسم درلهستان توده ای منافع اجتماعی طبقاتی زحمتکشان برای نخستین بار به منافع عمومی خلق بدل گردید . تاریخ بطوراعم وتاریخ لهستان ازآنجمله همانطورکه رفیق زنون کلیشکو ، عضو پولیت بورو وبیر کمیته مرکزی حزب ما بدرستی خاطرنشان ساخت ، نشان داده است که بیانگر اندیشه میهن پرستی وموجد ایدئولوژی میهن پرستانه دردرون هرملت فقط آن طبقاتی هستند که درمرحله معین رشد ، ازترقی دفاع کرده اند . زیرا منافع اجتماعی این طبقات بامنافع ملت تضاد ندارد ، بلکه بالعکس منطبق برایـن منافع است .

حاکمیت سوسیالیستی

تلقی صحیح حزب کمونیست ازچگونگی منافع واقعی ملت باوظیفه ارتقاء منافع طبقاتی کارگران

---

(۱) ــ دربازار مشترك اروپا نمایندگان آلمان غربی وفرانسه وایتالیا وبلژیك وهلند هریك ۲ رای ونوکزامبورك فقط یك رای دارد .

وتمام زحمتکشان به سطح منافع همگانی ملت ارتباط ناگسستنی دارد . میهن پرستی بـــا چنین مفهوم صحیحی ، از انترناسیونالیسم و از تقویت اردوگاه کشورهای سوسیالیستی وتحکیـــم رشته‌های برادری با احزاب کمونیست سراسر جهان وتمام نیروهای سوسیالیستی ودموکراتیک تفکیک ناپذیر است .

بهمین جهت کمونیستها باید بکوشند تا تمایلات ملی مردم خصلت سوسیالیستی کسب کند .

تقویت مواضع سوسیالیسم در مقیاس جهانی شرط لازم حفظ وافزایش دستاوردهای سوسیالیسم وتحکیم حکومت طبقه کارگر در یک کشور است . لنین همین نکته را در نظر داشت که نوشت باید " دیکتاتوری پرولتاریا را از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری در چارچوب یک کشور که نمیتواند تعیین کننده سیاست جهانی باشد) به دیکتاتوری انترناسیونالیستی (یعنی به دیکتاتوری پرولتاریا حداقل چند کشور پیشرو که میتواند در تمام سیاست جهانی تاثیر قاطع داشته باشد) تبدیل کرد " (جلد ٤١ ، ص ١٦٥) .

فقط این " دیکتاتوری انترناسیونالیستی پرولتاریا " وبعبارت دیگر وحدت استوار اردوگاه کشورهای سوسیالیستی که اعمال تاثیر در سیاست جهانی را میسر میسازد تامین کننـــده نظام سوسیالیستی وحاکمیت ملی یکایک این کشورها ونیز تامین کننده نقش رهبری طبقه کارگر وحزب آن در تمام شئون زندگی کشور سوسیالیستی است . این مطلب در مورد سیاست هریـــک از کشورهای سوسیالیستی صادق است ، زیرا همه این کشورها همانطور که رفیق گـــومولکا تصریح کرده است در پرتو وحدت کشورهای عضو پیمان ورشو میتوانند سیاست خود را عملی سازند . از این نقطه نظر حاکمیت هر کشور سوسیالیستی به منافع بین المللی سوسیالیسم مشروط میگردد بدین معنی که حاکمیت باید با این منافع توام گردد .

بدون تحکیم این وحدت در درجه اول وحدت احزاب کمونیست ودول کشورهای سوسیالیستی که مسئولیت خاصی بعهده دارند ، تامین دفاع از سوسیالیسم چه در مقیاس جهانی وچه در مقیاس هریک از کشورهای سوسیالیستی غیرممکن است . عاملی که این امر را ضروری میسازد عبارتست از وجود پیمان تجاوزکار اتلانتیک وسیاست آلمان غربی عضو این پیمان که با مرزهای غربی اردوگاه کشورهای سوسیالیستی آشکارا مخالفت میورزد . نمود ار دیگر این واقعیت آنست که بورژوازی یک سلسله از کشورها تحت حمایت زاندارم جهانی یعنی ایالات متحده امریکا است که در ١٣٢ پایگاه خود در سراسر جهان بیش از ٢ میلیون سرباز وکارکنان نظامی واداری متمرکز کرده است .

تحکیم وحدت کشورهای سوسیالیستی علاوه بر آن از آنجهت ضرورت دارد که در پرتو آن بتوان همکاری اقتصادی نزدیکتری را بر پایه رعایت منافع متقابل برقرار ساخت . بدون این همکاری کشورهای سوسیالیستی قادر به حفظ آهنگ سریع رشد اقتصادی خود وتامین استقلال خود در قبال امپریالیسم نخواهند بود .

سرانجام باید در نظر داشت که تحکیم اتحاد وقدرت اردوگاه کشورهای سوسیالیستی علاوه بر آنکه حد اعلای اثربخشی ساختمان سوسیالیسم را در هرکشور تضمین میکند ، برای جنبش سوسیالیستی وجنبشهای مترقی وآزادیبخش ملی تمام کشورها نیز تکیه گاه عمده است وبآنها کمک میکند وصلح جهانی را تضمین مینماید .

اصل حاکمیت در جامعه طبقاتی خصلت طبقاتی دارد . حاکمیت در شرایط سوسیالیسم جزء لاینفک انترناسیونالیسم پرولتری ودال بر آنستکه حزب ودولت هرکشور سوسیالیستی در

قبال طبقه‌کارگرومردم‌کشورخود مسئولیت دارند وسیاست داخلی وخارجی خود را باتوجه به شرایط ویژه وتجربه‌کشورخود ودرعین‌حال باتوجه بمنافع مجموعه اردوگاه سوسیالیستی ومنافع جنبش جهانی کمونیستی مستقلا تعیین‌میکنند .

درمسئله حاکمیت کشورسوسیالیستی همیشه پیش ازهرچیز سخن‌برسرآنست که خصلت سوسیالیستی کشورحفظ شود . ولی لازمه این‌امر آنست که درتعیین‌چگونگی منافع وتمایلات این‌کشور منافع ملی کوته بینانه ملاك قرارنگیرد ودرنقطه‌مقابل منافع وتمایلات وهدفهای سوسیالیسم بمقیاس جهانی آن‌قرارداده‌نشود . این‌مسئله بهیچوجه ناشی از تمایلات ذهنی نیست . بلکه یك خواستعینی است. رفیق گاموکادرگزارش خود به‌کنگره پنجم میگوید : " مبارزه هرحزب تنها به چگونگی تناسب نیروهای‌اجتماعی وسیاسی درون‌کشور مشروط نیست بلکه به‌تناسب نیروها درعرصه بین المللی وبه‌مبارزه‌میان دوسیستم وبچگونگی پروسه ذوجوانب مبارزه‌ومسابقه‌میان سوسیالیسم وسرمایه داری درمقیاس جهانی یعنی پروسه ایکه درتمام شئون حیات‌جامعه بشری رسوخ‌کرده نیز بستگی دارد " .

انترناسیونالیسم پرولتری وحاکمیت کشورسوسیالیستی تنها به پشتیبانی فعال‌ازجنبش های سوسیالیستی وضدامپریالیستی سراسرجهان منحصرنیست ، بلکه وظیفه واکنش‌فعال درقبال تلاشهای‌ضدانقلابی نیروهای‌ارتجاع امپریالیستی را نیز دربرمیگیرد . این اصل‌از درك صحیح اصول انترناسیونالیسم پرولتری‌ناشی میشود وفقط درچنین‌صورتی استکه ثمرات مبارزات شاق وحاصل رنج چندین‌نسل از پرولترها وانقلابیون اززوی سبك مفسزی بهدرنمیرود وبه خصلتطبقاتی حکومتکارگری لطمه وارد نمی‌آید .

رفیق کلیشکو میگوید : " درتاریخ نمونه‌های زیادی‌وجود دارد که‌نشان‌میدهد چگونه کامیابی هائی که یك نسل به بهای قربانی های عظیم بدست‌آورده است ، توسط نسل‌دیگر بهدررفته است . این قبیل اتفاقات درشرایط تاریخی واجتماعی گوناگون‌رخ داده‌است" .

باید علاوه برد رنظرگرفتن وجود سیاست امپریالیستی فشاروکودتا ومداخلات مسلحانه این‌نکته‌را نیز همواره درنظر داشتکه‌جامعه سوسیالیستی بهیچوجه خصلت‌غیرطبقاتی ندارد وسنتها ، اخلاقیات وروحیات طبقات استثمارگروجهان بینی ناسیونالیستی خرده بورژوائی هنوزتاثیرخود را درکشورهای سوسیالیستی اعمال میکند وهنوزدراین‌کشورها محافل ضد سوسیالیستی ونیروهای‌پیرونظریات التقاطی وجود دارند که بشیوه‌های رویزیونیستی به‌مارکسیسم برخورد میکنند وعلاقه‌خود را بسرمایه داری وایدئولوژی آن حفظ کرده اند . نباید فراموش‌کرد که درکشورهای سوسیالیستی مبارزه طبقاتی بویژه درزمینه ایدئولوژیك باشکال مختلف‌ادامه دارد . این‌مبارزه رامراکز تبلیغاتی امپریالیستی درخارجه (وبطورعمده‌مراکزامریکائی وآلمان غربی) دامن‌میزنند . دراین‌زمینه نیز تبلیغ ناسیونالیسم بورژوائی با آنتی‌کمونیسم وآنتی سوویتیسم آشکارا درآمیخته است .

مبارزه دونیروی آنتاگونیستی سوسیالیسم‌وسرمایه داری ، ایدئولوژی مارکسیستی وایدئولوژی بورژوائی ، ناگزیر به پیدایش‌نیروها ومواضع بینابینی منجرمیگردد . ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی یکی ازهمین نیروهای‌بینابینی استکه‌میکوشد مبارزه طبقاتی میان‌سوسیالیسم وسرمایه داری را درپرده نگاهدارد ویا خود را مافوق این‌مبارزه قرارده‌د . این‌ناسیونالیسم بدینوسیله بآلتی دردست نیروهای علنا ارتجاعی بدل میگردد . درهمین‌جاست منشاء اجتماعی نظریاتی که منافع ملی طبقه‌کارگررا درمقابل منافع بین المللی آن قرارمیدهند وتمام‌مفهوم انترناسیونا

پرولتری‌را به شعارتعیین سرنوشتوحاکمیت به مفهوم کوته بینانه آن‌منحصرمیسا زند . لنین میگفت که درمیان‌خواستهای دموکراتیک‌هیچ خواستی نیست که " . . . دراوضاع واحوال معین نتواند به‌وسیله ای در دست بورژوازی برای فریب کارگران‌بدل نگردد وعملا بدل‌نشده باشد " و خواست حق ملل درتعیین سرنوشت‌خویشنیز ازاین‌حالتمستثنی نیست (جلد ۲۷ ، ص ۲۵۸) .

درتغییر نظام‌موجود کشورهای سوسیالیستی در درجه اول امپریالیسم جهانی ذینفع استوتغییر مرزهای‌کشورهای سوسیالیستی اروپائی هدفی است که‌ویژه امپریالیسم تلافیجوی آلمان غربی درواه‌آن تلاش میورزد ودعاوی ارضی خود را دراین‌زمینه آشکارا اعلام میدارد . همین‌نیروها هستند که بانواع تحریکات دست‌میزنند ومیکوشند بازمانده‌های ناسیونالیسم را درکشورهای سوسیالیستی تقویت‌کنند وبرای پرده پوشی مقاصد خود خطرموهومی که گویا حاکمیت وحق تعیین سرنوشت راتهدید میکند بمیان‌میکشند وغیره . ولی منظور آنها البته بهیچوجه اصل حاکمیت وتعیین سرنوشت نیست ، زیرا طبقه‌کارگر وملل کشورهای‌دموکراسی توده ای همان‌هنگامی که انقلاب سوسیالیستی را انجام‌میدادند ویوغ سرمایه ووابستگی بانحصارات‌خارجی را ازگرده‌خود برمیداشتند ، سرنوشت‌خود‌را تعیین‌کردند . امپریالیست ها میکوشند اردوگاه کشورهای سوسیالیستی را تجزیه کنند واین‌کشورها را تک تک ازاردوگاه جدا سازند وتابع نفوذ خود نمایند .

تنوع اشکال ملی سوسیالیسم‌وتنوع راه حلهای سیاسی وتمایز شیوه‌های‌برخورد باین‌یا آن مسئله دیرزمانی است‌که بواقعیت‌عینی بدل شده‌وتوجیه‌عینی پیدا کرده وبه غنای سوسیالیسم کمک‌میکند . شعار " سوسیالیسم‌ملی " یا " کمونیسم ملی " هم ازنظر تئوریک وهم ازنظر سیاسی بی پایه استو برای‌ساده لوحان وکسانی که ازسوسیالیسم علمی بکلی بی خبرند درنظر گرفته شده است . برای رسیدن به سوسیالیسم راههای گوناگون وجود دارد وتنوع این راه ها در آینده بیش‌ازپیش‌خواهد شد . ولی سوسیالیسم درماهیت‌خود تنها یکی است . وجه‌مشترک اشکال مختلف‌نظام سوسیالیستی همان‌حکومت‌طبقه‌کارگر تحت رهبری پیشاهنگ سیاسی مارکسیست‌ـ لنینیست آن‌واداره وسائل تولید اجتماعی بربنیاد برنامه است .

■

حزب کارگری متحده لهستان‌آزمایش های‌فراوانی را ازسرگذرانده وتجربه سرشار اندوخته است . مجموعه این‌تجربه‌نشان‌میدهد که‌برای حزب ما مسئله حفظ پیوند بااحزاب کمونیست و کارگری سراسرجهان وتمام‌نیروهای انقلابی‌عصر حاضر درمبارزه علیه امپریالیسم ودرراه صلح و ترقی وسوسیالیسم ونیز مسئله اتحاد بااتحاد شوروی وتحکیم اردوگاه سوسیالیستی همانطورکه رفیق کلیشکوتصریح کرده است " مسئله ایست مربوط بتمام آینده آن وتضمینی است برای‌تمامیت ارضی عادلانه کنونی وامنیت ورشد صلح‌آمیزآن " .

لهستان درمیان‌کشورهای سوسیالیستی ، کشوری است که ساختمان سوسیالیستی در آن اشکال ویژه بسیارزیادی‌دارد ومسائل‌اقتصادی واجتماعی وسیاسی درآن‌بصور ویژه ای حل‌و فصل شده استواین امر بتحکیم سوسیالیسم درلهستان کمک میکند . واما ویژگیهای‌ساختمان سوسیالیسم درلهستان‌نه‌تنها پیوندهای انترناسیونالیستی میان‌کشورما واردوگاه کشورهای سوسیالیستی وجنبش جهانی کمونیستی وکارگری‌را برهم‌نمیزند ، بلکه برعکس رشته‌های این پیوند را مستحکم میسازد .

انتخابات رئیس جمهوری در فرانسه چه چیزی را نشان داد؟

پیر انتوس

(روزنامه نگار فرانسوی)

شکست ژنرال دوگل در رفراندم ۲۷ آوریل در حکم شکست رژیم حکومت فردی بود که از سال ۱۹۵۸ در فرانسه مستقر شده بود . این شکست بحران رژیم حکومت فردی را باوج خود رساند وتضاد های بسیار شدیدی را که این رژیم وبهمراه آن نظام سرمایه داری با آن دست به گریبان است نمودار ساخت. رفراندم ۲۷ آوریل در میان تمام رفراندم های دیگری که در دوران پس از ناپلئون سوم صورت گرفته ، نخستین رفراندمی بود که در پایان آن خود سازمانگر آن میبایست باین نتیجه برسد که " انجام رسالت تاریخی او غیرممکن شده وبنابراین بنقطه ختام رسیده است".

دوگل طی ۱۱ سال آزگار پیوسته از قدرت تمامه خود سخن میراند . مگر هم او نبود که میگفت:

" این مطلب بدیهی وعین صوابست که زمام قدرت بلامنازع کشور توسط مردمی که رئیس جمهور را انتخاب کرده اند بطور تام وتمام به شخص رئیس جمهور سپرده شده است وهیچ قدرتی را اعم از وزارتی وکشوری ولشکری وقضائی به شخص دیگری جز او نمیتوان تفویض کرد " ؟

عمل او هم طابق النعل بالنعل با تئوری او مطابقت داشت. مگر در سال ۱۹۶۲ ما شاهد آن نبودیم که چگونه کابینه دبره یعنی همان کابینه ایکه پیوسته در مجلس ملی اکثریت بدست میاورد از آنجهت که خوش آیند رئیس جمهور نبود بدون هیچ توضیحی ناپدید گردید ؟ ومگر باز هم در همان سال ۱۹۶۲ ماندیدیم که دولت تحت رهبری ژرژ پمپیدو با آنکه در پارلمان اقلیت داشت در قدرت باقی ماند ؟ میشل دبره در آنهنگام میگفت : " از دیرزمانی پارلمان مظهر حاکمیت ملت بشمار میرفت ولی در ایام ما این رسم برافتاده است " .

ارقام زیر ضعف تدریجی گلیسم را از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶۹ نشان میدهد . دوگل کمی پس از روی کار آمدن خود در رفراندمی که در همان سال ۱۹۵۸ صورت گرفت ۷۹٫۲۵ ٪ آراء را بدست آورد . در رفراندم سال ۱۹۶۲ پنج میلیون رای از دست داد و ۶۱٫۷۵ ٪ آراء را دریافت کرد . در ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ در قیاس با سال ۱۹۶۲ باز هم ۲٫۲ میلیون رای دیگر از دست داد و در برابر ۱۰۲ ۰۰۷ ۱۲ رای مخالف فقط ۷۵۳ ۹۰۱ ۱۰ رای موافق بدست آورد که ۴۷٫۵۸ ٪ مجموع آراء داده شده و ۳۷٫۰۹ ٪ تعداد کسانی بود که برای رای دادن نامنویسی کرده بودند .

این شکست ره آورد حکومت فردی ۱۱ ساله یعنی ره آورد حکومتی بود که با انحصارات بزرگ پیوند استوار داشت و مستقیما اراده آنان را متجلی میساخت . این نکته را نیز نباید فراموش کرد که حزب کمونیست در سال ۱۹۵۸ یگانه حزبی بود که علیه این حکومت مبارزه میکرد . حزب کمونیست تنها حزبی بود که میگفت و ثابت میکرد که نیروهائی که کامیابی دوگل را در میان توده ها تامین کردند بهیچوجه منافع واحد ومشترک نداشتند وتضاد های موجود سرانجام با تمام حدت خود بروز خواهد کرد وحکومت فردی که مظهر آشکار سیطره انحصارات سرمایه داری است همواره بمنافع قشرهای

غیرانحصاری لطمه خواهد زد .

جنگ الجزیره کمبیش از هفت سال ادامه داشت وتاسال ۱۹۶۲ بطول انجامید واقدامات خشونت‌آمیزی که درسال ۱۹۶۳ علیه اعتصاب کارگران معادن زغال بکاررفت ، هرگونه پنداری را درباره گلیسم وباصطلاح نظام‌غیر سرمایه داری فرانسه بکلی زائل ساخت .ولی تمام دشواریهائی که‌کاررا به بحران‌ماههای مه ـ‌ژوئن ۱۹۶۸ ویک سال پس‌ازآن به استعفای دوگل منجرساخت یعنی :بیکاری‌که به پدیده عمومی بدل گردید ، رد تقاضاهای زحمتکشان ، اقدامات‌علیه تامین اجتماعی ، کمبود بناهای عمومی (مسکن ، مدرسه ، بیمارستان) ، بحران ارزی نوامبر۱۹۶۸ سلگینی بارمالیات ها وتورم که بمتمام قشرهائی که به الیگارشی مالی وانحصارات بزرگ تعلق نداشتند ، لطمه‌وارد ساخت وخلاصه تمام بدی هائی که ازترکیب تباهی آورفعالیت انحصارات ودولت سرمایه داری ناشی میشود ، اهمیت واقعی مبارزه‌علیه‌گلیسم را چه قبل و چه بعد از۲۷ آوریل نشان‌میدهد .

مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۶۹ رانمیتوان‌ازپیکارهائی که‌مردم فرانسه ازسال ۱۹۵۸ به بعد انجام داده اند ، جدا ساخت. ازاعتصابات‌عمومی سال ۱۹۶۱ علیه شورش‌نظامی درالجزیره گرفته تااعتصاب کارگران‌معادن‌زغال درسال ۱۹۶۳ وازجنبش‌نیرومند کارگران درسالهای۱۹۶۷ـ ۱۹۶۶ گرفته تا مقاومتی که دراین سال علیه قدرت تامه دوگل نشان داده شد همواره ازجنبش لاینقطع ومبارزه ای سخن‌درمیان بوده استکه دراعتصابات وتظاهرات ماههای مه وژوئن ۱۹۶۸ به نقطه اوج خود رسید .

اعتصابات هنگامی درگرفت که‌وضع اقتصادی‌بمیزان زیادی‌وخیم شده بود ، تورم پدیدآمده بود ، قیمت هاترقی‌کرده بود وبیکاری عمومی آغازشده بود . این اعتصابات همانطورکه بنوآفراشون رئیس‌کنفدراسیون کل کار خاطرنشان ساخت: " نخستین تصادم بزرگ دوران تسریع تمرکزسرمایه و نخستین تصادم بزرگ توده‌های زحمتکش باحکومت انحصارات درشرایطی بود که این‌حکومت‌با تضادهائی روبروشده بود که‌توانائی حل آنها راندا شت " . اعتصابات‌عمق نارضائی هائی راکه در طول دوران بیتر از دهساله گلیسم عقده شده بود ، آشکار ساخت. ضربات این اعتصابارکان رژیم را سخت‌بلرزه درآورد ودلسردی فرانسویان را ازاین رژیم تسریع کرد . همین‌اعتصابات بود که تاحد وزیادی‌موجبات شکست دوگل را در ۲۷ آوریل فراهم ساخت وموجب شد که ضعف مواضع جانشین دوگل ازهمان‌آغاز بمراتب ازضعف طولانی مواضع خود او شدید ترگردد .

■

گلیسم پس‌ازرفتن ژنرال چه‌سرنوشتی درپیش‌خواهد داشت ؟ آیا میتوان بگفته آندره مالرو وزیر دوران یازده ساله زمامداری‌دوگل اعتماد کرد ؟ اوگفته است : " هیچ گلیستی درآینده نخواهد توانست فرانسه‌متکی بررای" نه " راکه دوگل راهم برکنار خواهد ساخت ، حفظ کند " . واماسئوال مهم‌تر دیگری که تمام سئوالات دیگررا زائد خواهد ساخت اینستکه :آیا احزاب چپ فرانسه که خود راضد گلیست نامیده اند ، خواهند توانست با یکدیگر متحد شوند ومانع آن‌گردند که گلیسم تغییر صورت یافته ، سیاست سرمایه بزرگ را در دوران‌زمامداری رهبر دیگرگلیسم ادامه دهد ؟

کمونیست ها تمام کوشش خود را برای تحقق‌این اتحاد بکار برده اند .

حزب کمونیست فرانسه ازهمان‌شب رفراندم توسط پولیت بوروی خود رسما اعلام داشت‌که " عزم راسخ دارد تمام‌نیروی خود را بکار برد تا به اتحاد احزاب چپ وسازمانهای بزرگ سندیکائی وحرفه ای برپایه برنامه مشترک صریح وروشن ونیز به اتحادعاری‌ازهرگونه سازشی میان‌آنان‌ونیروها

راست کمک کنند " .

حزب کمونیست در همانزمان ضمن مراجعه مکرر به حزب سوسیالیست پیشنهاد کرد که برپایه آلترناتیف روشن کارگران ونیروهای دموکراتیک کاندید مشترکی تعیین شود .

ولی کنگره حزب سوسیالیست در ٤ مه امتناع خود را ازطرح برنامه مشترک تایید کرد وبدون هیچگونه توافقی باسایر احزاب چپ کاندید خود را معین نمود .

رهبران سوسیالیست میخواستند ازپیشروی اپوزیسیون خلق بسوی هدفهای تعیین شده وازجنبشی که دردوران رفراندم نمودار شد جلوگیری کنند وازهمین هنگام بود که نقشه عملیات "سانتریستی" خود را طرح ریختند . سه نوع پیش بینی آنها را بتامین کامیابی این عملیات مطمئن میساخت :

۱ ــ آنها میپنداشتند که کاندید گلیست ها درانتخابات اول ژوئن آراء خود را درقیاس باژنرال بمیزان زیادی ازدست خواهد داد . ژول مك وزیراسبق این نکته را باصراحت کافی ضمن مقاله منتشره درمجله " رووسوسیالیست " بیان داشت ونوشت : " رئیس جمهور مستعفی تجسمی ازیك دوران تاریخی معرفت فرانسه بود واما درمورد کسی که جانشین اوخواهد شد ، چنین سخنی را نمیتوان گفت . علت دوم عقب نشینی قابل پیش بینی آنستکه پمپید وپرچم گلیسم را دردورانی ازدوگل تحویل میگیرد که گلیسم بمسیر قهقرائی افتاده است . . . عقب نشینی که درآوریل آغازشد میبایست ادامه یابد وکاندید گلیست میبایست فدای آن گردد " . این اطمینان که برپایه ملاحظات صرفا " انتخاباتی " مبتنی بود ، وحدت طبقه کارگر ونیز آینده دموکراسی وسوسیالیسم را درنظر نمیگرفت وموجب میشد که رهبران سوسیالیست به دعوت کمونیستها که میگفتند بهترین شرایط را برای تامین اکثریت تنظیم یك برنامه مشترک فراهم خواهد ساخت وقعی نگذارند .

۲ ــ رهبران سوسیالیست همچنین اطمینان داشتند که آنتی سوویتیسم ــ آنها را بسلاحی هم علیه گلیست ها وهم علیه کمونیستها مجهز خواهد ساخت وبدینسان خواهند توانست کمونیست هارا تضعیف کنند بی آنکه گلیست ها راتقویت نمایند . ژول مك هم اینها وهم آنها را به توطئه در زمینه سیاست خارجی متهم میساخت . درباره دوگل میگفت : " نمیتوان دائما تکرارکرد که : یا من و یا هرج ومرج (منظور کمونیسم است) ودرعین حال سیاست خود را درسازمان ملل متحد وخاورنزدیك وویتنام باسیاست اتحاد شوروی یکسان ساخت . نتیجه این امر آن خواهد بود که درافراد تصورد وگانه ای بوجود خواهد آمد وخواهند گفت : " ازیکطرف به کمونیسم تکیه میکنند وازطرف دیگر ازآن لولوی ترسناك میسازند " .

۳ ــ لیدرهای سوسیالیست اطمینان داشتند که حزب کمونیست جرات نخواهد کرد ازخود کاندید معرفی کند واگر بگفته هفته نامه " اکسپرس " که ازنامزدی گاستون دفرپشتیبانی میکرد باورکنیم رهبری حزب کمونیست وحشت داشت زیرا نمیتوانست این مشکل راحل کند که " چه تدبیری بکاربرد تادرشب روزاول ژوئن آراء کمونیستها شمرده نشود " (اکسپرس " مورخ ۲۵ ــ ۱۹ مه ۱۹۶۹) .

این استنتاجات ذهنی ناشی ازاین اطمینان بود که طبقه کارگرفقط نقش نیروی کمکی راخواهد داشت . بنابراین وظیفه درجه اول عبارت ازنادیده انگاشتن کاندید کمونیستها بود . لیدرهای سوسیالیست میگفتند باید کاندید کمونیستها را عقب زد وازآنها بیشتر را بدست آورد وبعبارت دیگر باید چگونگی مناسبات خود را باحزب کمونیست تغییر داد . بهمین جهت تمام آنتی کمونیستهائیکه میخواهند سرانجام یکروزامر وحدت پیروزشود باید طوری رای بدهند که پیروزی درمیان نیروهای چپ نصیب نمایندهٔ کمونیست نشود وچگونگی آراء رهبران حزب کمونیست را به تعمق وادارد .

ولی چگونگی آراء کمی بعد خود لیدرهای سوسیالیست را بتعمق واداشت واگرآنها بخواهند

درباره تصمیم فلاکتبار ٤ مه ازخود استفسار کنند ناچار باید سئوال بسیار جالب وشاخصی رانیزکه روزنامه سوسیالیستی " نور ــ ماتن " مطرح ساخته بود ، بیادآورند . این روزنامه در دوران فعالیت انتخاباتی سال ١٩٦٥ نوشته بود : " اگر سانتریسم رسماوموکداهرگونه امید خود را ازوحدت کارگری قطع نکند ، ازنظر سیاسی چه امیدی برایش خواهد ماند ؟ " .

عملیات سانتریستی ازسال ١٩٦٣ آغازمیشود . درآنزمان " اکسپرس " عکسی ازیک آدم الکترونی بنام مسیو x چاپ کرد که تمام صفات لازم را برای جانشینی دوگل واجد بود . کمی بعد گاستون دوفرهمچون پروانه درون پیله ازعکس این آدمك سردرآورد تا " فدراسیون بزرگ " را که سوسیالیست ها و MRP رادربرگیرد ، پیشنهاد کند .

" اکسپرس " درآستان دوراول انتخابات ١٩٦٩ گفت : " رای صحیح در دوراول رائی است که به دوفر داده شود " . ولی " اکسپرس " این مسئله را حل نشده گذاشت که ازدوفر وپوئر ــ رئیس سناوسیاستمدارپرورده MRP ــ کدامیك در دوردوم پرچم سانتریسم را بدوش خواهد کشید ودردور اول اعلام خواهد کرد که روزاول ژوئن " فدراسیون بزرگ که گاستون دوفر درراه آن مبارزه میکرد درهمان صندوق های آراء پدید خواهد آمد " .

ژول مك ضمن مقاله ای درمجله " رووسوسیالیسم " آرزومیکرد کسانی چون پله ون ، سودرو لوکانوئه وآلن پوئرکه شأنشان بیش ازآنستکه دربرابرپومپیدو به گذشت تن دردهند باین اتحاد جلب شوند .

ما پائین تر به آلن پوئرخواهیم پرداخت ، ولی درباره رونه پله ون ، مدیرکل سابق شعبه اروپائی شرکت امریکائی " اوتوماتیك تلفن کمپانی " ووزیردوران جنك ویتنام وعضو کابینه شابان دلماس از ٢٢ ژوئن ١٩٦٩ ببعد (گرچه روز ٢٧ آوریل رای مخالف داد) باید بگوئیم که او وایضالوکانوئه کاندید طرفدار وآتشه امریکا درانتخابات ریاست جمهوری سال ١٩٦٥ یا سودرو ، وزیرسابق دوگل ــ نمایندگان شایسته اتحادیه هائی هستند که سوسیالیست ها میخواستند تشکیل دهند .

ازیکسو اقدامات رهبران حزب سوسیالیست درباره اتحاد باسیاست بازان بورژوائی بکلی ارتجاعی درتمام موارد یکی ازتلاش هائی بود که آنها بعمل میآوردند تا به بورژوازی امکان دهند از وضع بحرانی که بدان دچارشده بود ، خارج شود .

ازسوی دیگر این واقعیت راکه گاستون دوفرهنگام فعالیت انتخاباتی خود به پیرمندس فرانس نخست وزیر اسبق پیوست واورا برای رهبری دولت آینده پیشنهاد کرد ، باید درارتباط بارفتار گروهی ازسیاستمداران دردوران بحران مه ــ ژوئن سال ١٩٦٨ فرانسه بررسی کرد ، زیرا این هادوجانب یك مبارزه واحد هستند که بایکدیگر پیوند محکم دارند . روز ٢٨ مه ١٩٦٨ فرانسوا میتران که درآنهنگام رئیس فدراسیون نیروهای چپ بود بدون مطلع ساختن حزب کمونیست طرحی برای تشکیل دولت محلل انتشارداد . بموجب این طرح مندس فرانس میبایست باحمایت فرانسوا میتران که میپنداشت رئیس جمهورخواهد شد رهبری دولت را بدست گیرد . گی موله ، لیدر سوسیالیست ها درکنفرانس مطبوعاتی ١٧ ژوئن ١٩٦٨ گفت که سیاستمدارانی چون آقایان مندس فرانس ، پینه ، لوکانوئه وآپلین که دارای خصائل بکلی متفاوت هستند ازفکر تشکیل دولت محلل پشتیبانی میکردند .

حزب کمونیست فرانسه دربرابراین بند وبست های ماجراجویانه موضع خود را صریحا اعلام کرد . این موضعگیری ازانگیزه خدمت به طبقه کارگر ودموکراسی ناشی میشد وباسیاست پیگیری که کامیابیهای اخیرحزب راتامین کرد ونیروی آنرا حتی بدشمنانش ثابت نمود ، مطابقت داشت .

روز ٢٧ ماه مه ١٩٦٨ پولیت بورواعلامیه ای انتشارداد ودرآن خاطرنشان ساخت که وجود " برنامه مشترك موجبات پیروزی کارگران ونیروهای دموکراتیك راتامین خواهد کرد " ودراعلامیه همچنین

گفته‌میشد که : " ما اجازه نخواهیم داد طبقه‌کارگررا بفریبند واغفال کنند . . . ما در قبال هیچ ماجوری که‌هدف تعویض‌حکومت دوگل با دولت دیگری باشد که‌خواستهای‌زحمتکشان‌را برآورد نسازد وآنها راگمراه اعلام کند وطبقه‌کارگروحزب آنرا ازرهبری امورکشور برکنارسازد واندیشه دموکراسی حقیقی وسوسیالیسم را بی اعتبارکند وراه را برای رژیم تحت فشار آنتی کمونیسم وتبعیت ازسیاست امریکا هموارسازد ــ خاموش‌نخواهیم نشست " .

علت شکست دوفر کاندید سوسیالیست در دوراول انتخابات رئیس‌جمهوری پیش ازهرچیز آنستکه رهبران سوسیالیست باین اخطارهاوقعی نگذاشتند . مگر این‌امر برای زحمتکشان‌یاس آور نبود که دیدند برخی ازفدراسیون‌های سوسیالیست درهمان‌دوراول ازپوئرطرفداری‌کردند ویا اعلام داشتند که دوفر باید در دوردوم ازکاندیدکردن خود بسود پوئرصرفنظرکند وآنهم در حالیکه سرکرده های‌سازمان‌فاشیستی O A S یعنی ژرژبیدووژاک‌سوستل ویاتیکسیه ــ ویتیاکور وزیر اسبق اطلاعات درکابینه پتن از پوئر پشتیبانی میکردند .

همانطورکه نتایج آراء دراول ژوئن نشان داد وما درزیر آنرا یادآور میشویم ــ تمام این نقشه ها عقیم ماند .

	تعداد آراء	درصد آراء
پمپیدو	۱۰۰۵۱۸۱۶	۴۴ر۴۶
پوئر	۵۲۶۸۶۵۱	۲۳ر۳۰
دوکلو	۴۸۰۸۲۸۵	۲۱ر۲۷
دوفر	۱۱۳۳۲۲۲	۵ر۰۱
روکار	۸۱۶۴۷۱	۳ر۶۱
دوکاتل	۲۸۶۴۴۷	۱ر۲۶
کریوین	۲۳۹۱۰۶	۱ر۰۵

چقدراین ارقام برای حزب‌سوسیالیست بیرحمانه است! ۵٪ آراء . چهاربارکمترازحزب کمونیست . درایالاتی که حزب سوسیالیست بزرگترین درصدآراء را بدست‌میآورد مثلا در نورپاس دوگاله ، دوفردوسوم ودربعضی جاهاسه‌چهارم آراء سوسیالیست هارا درقیاس باردوراول انتخابات پارلمانی سال ۱۹۶۸ ازدست داد . دوفر درمارسی که‌خود شهردارآنست فقط ۱۰ر۹٪ آراء را بدست‌آورد . درگرونوبل که مندس فرانس درسال ۱۹۶۷ ازآنجا نماینده مجلس‌انتخاب شده بود درصدآراء سوسیالیست ها از ۲۷ درصد سال ۱۹۶۸ دراول ژوئن به ۷٪ تنزل کرد .

حزب سوسیالیست متحده نیز شکست‌خورد ودرصدآرائش در ۲۳ ژوئن ۱۹۶۸ از۳ر۹۴٪ به۳ر۶۶ درصد رسید . این‌حزب‌درتظاهرات چپ روانه ضد حزب کمونیست وکنفدراسیون‌کل کار شرکت کرده بود (درتظاهراتی نظیر تظاهرات دوروزشگاه شارلسوتی پاریس در۲۷ مه) . برخی ازلیدرهای‌آن درآنهنگام اعلام‌میداشتند : " هراقدامی جایزاست ! " و " برای‌کسانی‌که وظیفه بنیان گذاری آینده‌کشوررا بعهده دارند . . . رژیم کنونی ازپدیده‌های دوران‌گذشته است " .

کریوین تروتسکیست ازحمایت ژان‌پل‌سارترنویسنده فرانسه برخوردار بود . شخص اخیرسعی داشت اینطورشایع کند که دراعتصابات مه ــ ژوئن ۱۹۶۸ " فرزندان بورژوازی‌کنفدراسیون‌کل‌کاررا به دنباله روی‌ازخود وادارشتند " . ولی درواقعیت امرکنفدراسیون‌کل کار نقش‌اساسی را درتشکل و

بسط این جنبش را یافته کرد و در ۵ مه اعلام داشت : " مبارزه را میتوان و باید همه‌جا بسطح عالی ارتقاء داد . . . در پاسخ دعوت سندیکاهای خود بید رنگ بمبارزه برخیزید " . سپس افزود که : " تعویض حکومت کنونی و استقرار دولت خلق برجای آن و ایجاد تحولاتی که ما در راه آن مبارزه میکنیم . . . منوط است به اتحاد و وحدت عمل تمام قربانیهای رژیم کنونی " .

در اول انتخابات رئیس جمهوری به جماعتی که با شعارهای ضد کمونیستی از جلوی بنای اداره " اومانیته " میگذشتند پاسخ شایسته داد . کریوین به زحمت یک درصد آراء را بدست آورد و حتی از کاندیدی بی اهمیتی چون دوکاتل هم عقب ترماند . بدینسان چگونگی آراء شکست نیروهای مخالف اتحاد را که عوامفریبانه خود را یگانه نیروهای سوسیالیستی قادر به ایجاد آلترناتیف ضد رژیم سرمایه داری کنونی جلوه میدادند ، تاکید کرد .

تعداد عظیم آرائی که به ژاک دوکلو داده شد برای مخالفین حزب کمونیست بکلی غیر منتظره بود . نامزدی اورا کمیته مرکزی حزب ما روز ۵ مه تایید کرد ووالدک روشه هنگام معرفی او گفت :

" حزب کمونیست ما تمام اقدامات ممکن را برای توافق بر سر معرفی کاندید واحد نیروهای چپ بعمل آورد و این گناه ما نیست که چنین توافقی صورت نگرفت . در چنین شرایطی پولیت بورو به کمیته مرکزی پیشنهاد میکند که حزب ما با پرچم خاص خود وارد میدان مبارزه برای انتخاب رئیس جمهور شود . . . مردان و زنان کشور ما ژاک دوکلو را مجاهد برجسته راه جنبش کارگری میشناسند و میدانند که او یکی از کسانی است که همراه با موریس تورز حزب ما را بنیاد گذارد . پاکدامنی ، تجربه و وفاداری بیکران اورا بآرمان زحمتکشان و استثمارشوندگان همه از دوست و دشمن تصدیق دارند . . . ما نشان خواهیم داد که هر اندازه آراء بیشتری به کاندید کمونیست ها داده شود بهمان اندازه برای وحدت نیروهای کارگری و دموکراتیک شرایط مساعد تری فراهم خواهد شد و زمان دگرگونی های عمیقی که طبقه کارگر و شاغلین کارهای جسمی وفکری و بزرگترین بخش قشرهای میانه در راه آن مجاهدت میورزند زودتر فرا خواهد رسید " .

برنامه انتخاباتی حزب همان بود که در سال ۱۹۶۸ در مانیفست آن تحت عنوان " در راه دموکراسی پیشرو و فرانسه سوسیالیستی " بیان شده بود .

کمونیستهای فرانسه برای استقرار " نظام واقعاً دموکراتیک و پیشرو " که باید " حقوق سیاسی توده های مردم را توسعه دهد و شرکت واقعی آنان را در اداره امور کشور تامین کند " مجاهدت میورزند .

والدک روشه گفت : " بدون انجام اقدامات جسورانه برای استوار ساختن حیات اقتصادی و اجتماعی کشور بر بنیاد دموکراتیک پیشرفت دموکراتیک واقعی میسر نخواهد بود . باین جهت ما طلب میکنیم :

ـ بخشهای کلیدی اقتصاد ملی شود و اداره امور موسسات ملی شده بر بنیاد دموکراتیک انجام گیرد ؛

ـ برنامه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی با شرکت و تحت کنترل زحمتکشان و سازمانهای آنان اجرا شود ؛

ـ در سیستم مالیاتی کشور رفرمی انجام گیرد که سمت ضربت آن علیه شرکتهای بزرگ سرمایه داری و ثروت های بزرگ متوجه باشد و از سنگینی بار مالیاتهائی که بدوش قشرهای کوچک و متوسط مردم است بکاهد " .

در عین حال حزب کمونیست توضیح داد که طرفدار سیاست مستقل فرانسه و علیه شرکت در پیمان آتلانتیک و الحاق فرانسه به اروپای ضعیف تراستها و نمایندگان آن " بازار مشترک " و نیز علیه

اتحاد با میلیتاریست های آلمان غربی بود وهمت وخواستار آنستکه فرانسه در سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز ودر امنیت اروپا وهمکاری با کشورهای سوسیالیستی ومبارزه علیه امپریالیسم نقش فعال داشته باشد .

بنظر میرسید که وجود عواملی چند برای فعالیت انتخاباتی ژاك دوگلود شواریهای غیرقابل رفع پدید میآورند .

ازیکسو قانون انتخاباتی ساخته دوگل وجود داشت که بموجب آن در دور دوم فقط دو کاندید که در دور اول پیش ازهمه رای داشته‌باشند میتوانند شرکت‌کنند .

ازسوی دیگر بنظر میرسید که فعالیت سانتریسم امکان کمونیستهارا برای ایفاء هرگونه نقشی در دور دوم سلب میکند .

ونیز باید گفت که حزبی چون حزب کمونیست معمولا هنگام انتخاب نماینده مجالس ولایات و یا انجمن های محلی امکانات بیشتری برای توسعه نفوذ خود دارد زیرا رای‌دهنده میتواند تاثیر رای خود را ازفاصله نزدیك تر وتا حدودی بطورمشخص‌تر مشاهده کند .

ولی حزب ما بلافاصله بفعالیت انتخاباتی خصلت‌نبرد بزرگ در راه تحقق‌وحدت‌بخشید واین‌نبرد را باملاحظات انتخاباتی آنی روزمربوط نساخت .

هربارکه ژاك‌دوگلو به سخن‌برمیخاست میگفت : من" ترجیح میدادم در فعالیت انتخاباتی باپشتیبانی ازکاندید واحد نیروهای چپ برای‌انتخاب رئیس جمهورشرکت‌کنم " .

حزب بامعرفی کاندید خود در انتخابات امکان‌یافت در مقیاس‌بکلی بیسابقه ای ازوسائل‌تبلیغاتی که در اختیارش‌گذاشته شده بود ، استفاده کند . حزب‌توانست نه تنها بامتینگ های متعددی که‌خود تشکیل میداد ، بلکه بااستفاده از رادیو وتلویزیون دولتی ورادیووتلویزیون های محلی نیز اندیشه‌های‌کمونیستی را هرروزبدرون‌هرخانه رسوخ دهد . همانطورکه ژاك دوگلوگفت فرانسویها تا آنزمان‌هیچگاه چنین‌امکانی نداشتند که بدانند " کمونیست ها ازکجا آمده وچه‌کسانی هستند و به کجا میروند " . جاذبه خاص این‌فعالیت انتخاباتی وعلاقه بآن که تاحدودی جنبه تفریحی داشت وموجب تبادل نظر وتغییر شانس‌کاندیدها میشد ، برای‌مقابله‌ومقایسه عقاید وفعالیت وخصائل‌انسانی کمونیستها بانمایندگان احزاب دیگر شرایط مساعدی فراهم ساخت . درچنین شرایطی استفاده از تاکتیك‌قدیمی توطئه سکوت علیه ژاك دوگلوبهیچوجه‌میسرنبود ودروغ پراکنی وتهمت زنی به حزب ویا به شخصی که صدایش‌بگوش همه‌میرسید وزبانش راهمه‌میفهمیدند ، امکان‌نداشت . این بارتمام روزنامه ها هم‌آواخاطرنشان‌میکردند که ژاك‌دوگلوفعالیت انتخاباتی خود را ازتمام کاندیدهای دیگر بهتر ازپیش میبرد . درنتیجه این‌امر هرچه زمان دوراول نزدیکتر میشد کاندیدای‌اووزن بیشتری پیدا میکرد وهمه احساس‌میکردند که کمونیستها نه‌تنها خواهند توانست حداقل تعداد آرائی راکه درگذشته بطورمعمول بدست‌میآوردند برای خود تامین‌کنند ، بلکه یگانه شانس نیروهای‌چپ هم برای آنکه بتوانند تا دور دوم دوام بیاورند آنست که به ژاك‌دوگلو رای بدهند .

بررسی ارقام نشان‌میدهد که فقط تعداد کمی رای لازم بود تا کاندیدکمونیستها در دور دوم واقعا یگانه کاندیدنیروهای چپ‌باشد .

اگر روکار ، نماینده حزب سوسیالیست‌متحده وکریوین تروتسکیست بقصد تفرقه اندازی یا خرابکاری کاندید نمیشدند ، ژاك‌دوگلوکه در داخل فرانسه با داشتن ۲ر۵۲ درصد علیه ۲ر۴۲ درصد آراء از پوئر فقط کمتر از ۲٪ عقب مانده بود (درمجموع آراء داخل وخارج‌فرانسه فاصله آن دوفقط ۳ر۲ درصد بود) مسلما میتوانست جای‌دوم را احرازکند .

کمونیست هاکه در تمام مراکز بزرگ کارگری‌جلوبودند ودرمراکزصنعتی بسیور ، پادوکاله ، گارن علیا

بوش ، درون ومارسی بمواضع خود تحکیم بخشیده بودند درقیاس با دوراول انتخابات ژوئن ۱۹۶۸ مجلس موسسان ۳۵۰ هزارای بیشتر داشتند .

روزاول ژوئن برای همه روشن شد که اکثریت طبقه کارگر فرانسه حاضر نیست دنباله روکسی باشد وخود درمیدان مبارزه سیاسی فعال است ونقش ناظر حوادث را ندارد . حزب کمونیست نیز ثابت کرد که متشکل ترین نیروی سازمانهای چپ وحزب سترگ پرچمدار سوسیالیسم است .

این کامیابی به دسائس امپریالیسم ، گیسم ونیز سایر نیروهای ارتجاعی که میکوشند طبقه کارگر را باسیستم سرمایه داری پیوند دهند ، ضربت درهم شکن وارد ساخت.

ازنظر تئوریک نیز این کامیابی واجد اهمیت بسیار است . بویژه اگر درنظر گرفته شود که یکی از دعاوی اساسی یکی از " مفسرین " کنونی مارکسیسم یعنی هربرت مارکوزه آنست که " سرمایه داری در دوران رشد خود بجای مبارزه طبقاتی بیشتر بهمکاری طبقاتی گرایش طولانی نشان میدهد " وطبقه کارگر آرزومند انست که از " منافع حقیقی " خود درهمان درون سرمایه داری دفاع کند نه در جبهه ای علیه سرمایه داری .

قانون انتخاباتی دوگل که بموجب آن در دور دوم انتخابات فقط دو کاندیدی که در دور اول اکثریت آراء را بدست آورده وما یل به ابقاء کاندیدای خود باشند میتوانند شرکت کنند نیز بتوضیحی چند نیاز دارد .

ما با یک دموکراسی بالنسبه عجیب روبروهستیم که بحق رای ۲۱٫۵۲٪ فرانسویهای داخل خود فرانسه یعنی حق رای آگاهترین بخش طبقه کارگر لطمه میزند (ما ازچگونگی انتخابات استانها وسرزمینهای ماورا" بحار که امپریالیسم فرانسه تسلط استعماری خود را برآنها حفظ کرده است ، سخنی نمیگوئیم) . حق رای دراین شرایط فقط به حق انتخاب میان کسانی تبدیل میگردد که رای دهندگان لحظه ای پیشدست رد بسینه آنها زده اند . باینجهت حزب کمونیست توصیه کرد که در دور دوم ازشرکت درای خود داری شود .

ولی واقعیات دراینجا حدود وثغور دموکراسی بورژوائی را هم نشان میدهد . حق ممتنع ماندن ازنظر تئوریک ناشی ازحق رای است وبخودی خود روشن است که هرکس بخواهد میتواند ازاین حق استفاده کند ولی قبل ازدور دوم " اومانیته " نامه های بسیاری ازرای دهندگان دریافت کرد که در آنها گفته میشد اگر ما که در دور اول به حزب رای داده ایم در دور دوم ازشرکت در رای امتناع کنیم با مقایسه فهرست اسامی رای دهندگان بلافاصله معلوم خواهد شد که چه کسانی ازرهنمود حزب کمونیست پیروی کرده اند . یکی ازخوانندگان روزنامه در شهر نوآز دراین مورد نوشت : " درکمونهای بسیار کوچکی که همه یکدیگررا میشناسند ، کمونیست رای دهنده نمیتواند ازشرکت در رای دادن امتناع ورزد ، زیرا حیات او به زمین دارمحلی ویا به یک ارباب کار وابسته است " .

این واقعیات نشان میدهند که دستاورد دموکراتیکی چون حق رای عمومی آنجاکه بورژوازی با تملک وسایل تولید بر " حیات " زحمتکشان مسلط است درماهیت امر چه اندازه معیوب ازکار در میآید .

حزب کمونیست دراین قبیل موارد به رای دهندگان خود توصیه کرد در رای دادن شرکت بکنند ولی رای سفید یا باطل بدهند . اگرچه حزب میدانست که این عمل نمیتواند مثل دعوت به امتناع ازرای برای توده ها بسیج کننده باشد . دعوت به امتناع ازرای درآخرین تحلیل در دور دوم نقش مهم خود را بازی کرد .

آیا امتناع ازرای روش جدیدی است که کمونیستها اتخاذ کرده اند ؟ آری . بمفهوم معینی بدون تردید روش جدیدی است. زیرا درلحظه ایکه حزب نمیتوانست کاندید خود را حفظ کند وظیفه

او بود که مبارزه انتخاباتی را باسلاحی که در اختیارش باقی مانده وپاسخگوی تمایلات دموکراتیک توده‌هاست، ادامه دهد .

درچنین شرایطی امتناع هنوزدرحکم شرکت‌در رای بود . زیرا بااین‌عمل اعتباری که حزب کمونیست در دوراول بدست‌آورده بود ، تائید میشد ومانع آن‌میگردید که کاندیدانتخاب شده اکثریت آراءکسانی راکه برای رای ثبت نام کرده بودند ویا اکثریت کسانیراکه در دوراول رای‌داده بودند ـ بدست‌آورد . نتایج انتخابات صحت این‌نظررا به ثبوت رساند . زیرا کاندیدانتخاب‌شده رامجبور میساخت نیروی اپوزیسیون را بحساب‌آورد . برعکس اگرماباین یاآن‌کاندیدباقیمانده رای میدادیم خود را آلت دست احزاب میساختیم که‌علیه‌آنها مبارزه میکنیم ودرعین‌حال به‌گلیست ها وسانتریست هااجازه میدادیم که اپوزیسیون دموکراتیک‌مخالف نقشه‌های سیاسی خود را درهم شکنند . وانگهی انتخاب میان پمپید ووپوئراصولا امکان هم‌نداشت؛ژاك دوگلود رهمان‌جریان‌فعالیت‌انتخاباتی دور اول نشان‌داد که پوئروپمپید ودرماهیت امر ازیك قماشند .

روزدوم ژوئن والدك روشه موضع حزب راتوضیح‌داد وگفت : " اگر پمپید وانتخاب شود حتما همان‌سیاستی راادامه خواهد داد که دردوران شش‌ساله (از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸) نخست‌وزیری حکومت دوگل تعقیب میکرد وچنین سیاستی منافع توده‌های مردم را فدای امتیازات انحصارات سرمایه داری‌میکند . پمپید وکه‌نماینده بانکهای بزرگ است میکوشد حکومتفردی را الی الابدادامه دهد . باینجهت زحمتکشان ودموکراتها نمیتوانند به پمپیدوی مرتجع رای بدهند . حزب کمونیست مبارزه‌علیه این معتمد سرمایه بزرگ را هیچگاه قطع نکرد ودرآینده نیز قطع نخواهد کرد . دومین کاندیدارتجاعی که باقی مانده پوئراست واگر اوانتخاب شود حتماسیاستی راتعقیب خواهد کرد که پاسخگوی تمایلات سرمایه بزرگ ومعارض‌با منافع زحمتکشان‌خواهد بود . پوئر عملا سیاستمدار MRP است که بارها باانواع‌کابینه‌های‌ارتجاعی باصطلاح نیروی سوم همکاری‌کرده است . این کابینه ها دردوران‌جمهوری چهارم خود حاکم بوده‌وسپس زمینه را برای روی کارآمدن حکومت گلیسم مهیا ساختند . پوئر همراه باسیاستمداران مرتجع جمهوری‌چهارم از ۱۹۵۸ ببعد اقدامات ارتجاعی ضداجتماعی حکومت دوگل وازجمله قوانین ضداستقلال آموزش وپرورش درقبال کلیسارا تایید کرده است . پوئر ازپشتیبانی جبهه موتلفه مرتجعین دوآتشه ودشمنان سوگند خورده طبقه‌کارگرود موکراسی برخوردارا ستوومانند پمپید وپشتیبان‌محافل معین‌سرمایه مالی بوده است. . . پیروی ازاین‌یاآن چاکر سرمایه‌نتیجه ای جزنومیدی‌تلخ وافتادن بدام فریب ببار نخواهدآورد . . . " .

سیاستمداران بورژوازی‌فرانسه پس‌ازاول ژوئن گوئی بخصوص پیشگوئی حزبکمونیست راتایید میکنند راه دسیسه واتحادبازی را درپیش گرفته اند وبااین‌عمل نشان دادندکه میان دوگروهیعنی میان گلیست‌ها وسانتریست ها تفاوت جدی وجود ندارد .

سانتریست هائی چون پلهون و دوآمل که دررفراندم " نه " گفته بودند ومستقل‌هائی چون ژیسکاردستن‌که از " بله " گفتن‌به ژنرال دریغ کرده بودند درستهمانطوربه اردوی پمپید وگرویدند که سوسیالیست السی روبی ، رئیس شورای‌کل استان کورز بآن گرویده . دردوردوم کاندیدگلیست ازپشتیبانی تیکسیه ـ وینیاکور، وزیر اسبق اطلاعات کابینه پتن نیز برخوردار شد .

ولی پوئر افراد نزدیك به لوکانوئه یعنی باصطلاح دموکراتهائی چون ژرژبیدو، نخست‌وزیر اسبق وژاك سوستل ، وزیر اسبق دوگل را درکنارخود نگاه داشت .

نقاط تماسوآمیختگی میان دوارد وگاه بقدری‌زیاد بود که پس‌ازدوراول دراردوی‌سانتریست هافریادهائی برای برکناری‌پوئر ازنامزدی ریاست جمهوری برخاست . فشار آراء سانتریست هابسر پمپید ونمیبایستهدفی " جزهدف والای‌تفویض‌رخسار انسانی به‌گلیسم " داشته باشد . (بنقل‌از

" لوموند " ۱۴ ژوئن ۱۹۶۹) .

پوئرخواستار ابقاء نامزدی خود شد ودرتوجیه آن گفت اگرکنارشود ژاك دوگلوخواهد توانست بار دیگرازحق سخنرانی دوساعته ازرادیو وتلویزیون استفاده کند . زهی باین دموکراسی بلنـد پایه !

تمام این جریانات درگیرودار مبارزه طبقاتی حادی انجام گرفت که تضادعمیق میان گرایشهای دموکراتیك وضد دموکراتیك را درجامعه بورژوائی آشکار میساخت . لنین بدرستی میگوید " سرمایـه داری بطورکلی وامپریالیسم بویژه دموکراسی را به پنداری بدل میسازد ودرعین حال سرمایه داری درتودههای مردم تمایلات دموکراتیك پدید میآورد وموسسات دموکراتیك ایجاد میکند وبه تناقض آشتی ناپذیرمیان امپریالیسم که نفی کننده دموکراسی وتودههای شائق به دموکراسی است حدت می بخشد" (جلد ۳۰ ، ص ۷۱) .

نتایج دوردوم برخی ازعلائم ممیزه سرمایه داری فرانسه را بروشنی نمودارساخت. بورژوازی فرانسه توانست رای دهندگان را به انتخاب یکی ازدوطائفه ساکن کوی واحدارتجاع وادارکند ــ دوطایفهای که بشدت با یکدیگر نزاع داشتند ولی آنرا پیکارجلوه میدادند تافردای همانروزیکدیگررا درکنارگیرند وباهم آشتی کنند . ولی انتخابات ۱۵ ژوئن درعین حال تلاشی گلیسم را باردیگرنشان داد.

بازهم به ارقام مراجعه کنیم که گویاترهستند :

ژوژپمپیدو ۱۱۰۶۴۳۷۱ رای بدست آورد که ۲۱ر۵۸ درصد شرکتکنندگان درروای و ۳۷ر۵ درصد کسانی بود که نام نویسی کرده بودند .

آلن پوئر ۷۹۴۳۱۱۸ رای یعنی ۷۸ر۴۱ درصد آراء شرکتکنندگان درروای و ۹۲ر۲۶٪ آراء کسانی راکه نام نویسی کرده بودند بدست آورد .

مقایسه این ارقام با نتایج انتخابات رئیس جمهوری در سال ۱۹۶۵ افزایش قابل ملاحظـه ممتنعین را نشان میدهد (باین عده باید کسانی راهم که رای سفید یا باطل داده اند اضافه کرد) .

در دوردوم انتخابات سال ۱۹۶۵ تعداد ممتنعین وآراء سفید یا باطل ۵۱۹۹۲۷۰ یعنی ۱۷ر۹۸ درصد کسانی بود که نام نویسی کرده بودند .

در دوردوم انتخابات سال ۱۹۶۹ تعداد ممتنعین وآراء سفید یا باطل ۱۰۴۹۲۸۴۵ یعنی ۵ر۳۰ درصد کسانی بود که نام نویسی کرده بودند .

در داخل فرانسه درصد رای دهندگان ثبت شده ای که به پمپیدورای دادند (۱۶ر۳۷٪) نه تنها از درصد آراء ژنرال دوگل دردوردوم انتخابات سال ۱۹۶۵ بلکه از درصد آراء کاندید واحد نیروهای چپ یعنی فرانسوامیتران (۳۹ر۳۷٪) نیز کمتر بود واین امر گواه صادقی است براینکه پس ازشکست دوگل در ۲۷ آوریل چنانچه تمام نیروهای کارگری ودموکراتیك فرانسه متحد میشدند و کاندید واحدی معرفی میکردند امکان داشتند درانتخابات ریاست جمهوری پیروزشوند .

■

پس ازاعتصابات عظیم سال ۱۹۶۸ فعالیت سیاسی حزب کمونیست فرانسه درهنگام رفراندم وسپس درانتخابات سال ۱۹۶۹ رئیس جمهوری به تشدید بی ثباتی وتضادهای سرمایه داری فرانسه کمك کرد . این حوادث در اوضاع واحوال جهانی صورت میگرفت که درسند مصوبه کنفرانس جهانی احزاب کمونیست وکارگری درمسکو چنین توصیف شده است : " امپریالیسم قادرنیست ابتکارعمل تاریخی ازدست رفته خود را بازگرداند " .

دولتی که پس از ۱۵ ژوئن درفرانسه روی کارآمد همانطورکه گفته شد درمجموع خود آلت اجرای ائتلافی

ازتمام الوان ارتجاع استکه افراد آن قبل یابعد ازکودتای نظامی غالبا وزیر بودند (این کودتا در سال ۱۹۵۸ ژنرال دوگل را بحکومت رساند) . ولی این دولت ازنظرترکیب خود برای حل مشکلات بورژوازی فرانسه بیش ازگلیسم سالهای ۱۹۶۹ — ۱۹۵۸ آمادگی ندارد .

پیام رئیس جمهور پمپیدوکه در مجلس ملی قرائت شد طنین مانیفست انحطاط را داشت :

" تمدن ما بابحران روحی دست بگریبان است. تحولات اقتصادی ، تسریع پیشرفت علمی وفنی ، تزلزل ایمان وارکان سنت ها وانحطاط اخلاقی جامعه را بمسابقه دیوانه واری برای پیشرفت کشانده واین پیشرفت را حد وحصری نیست، ولی ظاهرا نیازمندیها را سریعتر ازوسائل ارضاء آن فزونی میدهد ، بی انکه باسخگوی آرمانهای عمیق جامعه انسانی گمراه شده باشد " .

ژرژپمپیدو آگاهانه ازانجام اقداماتی طرفداری میکند که هدفش توسعه سرمایه داری انحصاری دولتی است . اومیخواهد ازموسسات ورشته‌هائی ازصنایع که برای رقابت بین‌المللی آمادگی زیاد ندارد حمایت کند ومیگوید " باید به موسسات دینامیک ومدرن آزادی هرچه بیشتری داد ولازمه این کارعلاوه برکمکهای ضروری ومتنوع یکی هم آنست که خود این موسسات برای نوسازی مدیریت واسلوبهای فعالیت خود که گاه ادغام یا تمرکز آنها را ایجاب میکند ، مساعی دائم بکار برند " (فیگارو ، ۱۲ ژوئن ۱۹۶۹) .

امکاناتی که سرمایه داری فرانسه ازآن برخوردار است ، بیش ازپیش محدود میشود . باین جهت تصادفی نیست که نخست وزیر شابان دلماس ضمن صحبت درباره وضع اقتصادی گفت که اقتصاد فرانسه " تحت تاثیر شدید وضع جهانی است واین وضع بنوبه خود دستخوش تکان های شدید است " . ژیسکاردستن ، وزیر اقتصاد ودارائی گفت ما سیاست اقتصادی خود را بناچار باید درشرایطی اجرا کنیم که " وضع پول باعدم ثبات روبرواست وخطر کمبود اشتغال وجود دارد " . او افزود که " کامیابی یا ناکامی ما درنیل بهدف (منظوراوبرنامه است) منوط به چگونگی وضع بازاراست که تابع اراده دولت نیست " .

دولت جدید درلحظه ای بانجام وظائف خود پرداخت که تمام سازمانهای سندیکائی برای اتخاذ تصمیمات مهمی درباره خواستهای اقتصادی واجتماعی آماده میشوند . کنفدراسیون کل کار برآنست که " تمام مشکلاتی که قبل ازرفراندم وانتخابات رئیس جمهوری وجود داشت اکنون نیز باقی است " و " این مشکلات تبسیارند " .

واما درمورد دانشگاهها باید گفت که اکثریت گیستها میکوشند گذشتهائی راکه تحت فشار حوادث سال ۱۹۶۸ صورت گرفته بحداقل برسانند . ژرژپمپیدو که تا حوادث توفانی مه ۱۹۶۸ نخست وزیر بود قبل ازانتخاب خود به ریاست جمهوری اظهار تمایل کرد که آهنگ افزایش هزینه‌های آموزش ملی کاهش یابد .

دولت جدید قصد ندارد درزمینه سیاست خارجی مشی اساسی دیپلماسی فرانسه راکه در دوران ژنرال دوگل تعقیب میشد تغییر دهد . این مطلب هم بجوانب منفی این سیاست (قرارداد باآلمان غربی وامتناع ازشناسائی جمهوری دموکراتیک آلمان) مربوط است وهم بجوانب مثبت آن . نخست وزیر شابان دلماس گفت : " ما سیاست همکاری باکشورهای خاوری و بطورعمد با اتحاد شوروی را حفظ خواهیم کرد وبآن تحکیم خواهیم بخشید . این همکاری رفته رفته ثمرات خود را درزمینه اقتصادی ببارمیآورد ودرعین حال بنظرما این همکاری جنبه صرفا سیاسی هم دارد " . زحمتکشان ودموکراتهای فرانسه این جوانب مثبت سیاست فرانسه را ازنفوذی که قدرت اقتصادی وسیاسی ونظامی روزافزون ونیز سیاست خارجی مسالمت‌آمیز اتحاد شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی درسراسر جهان اعمال میکنند ونیز ازاوج جنبش هواداران صلح درخود فرانسه تفکیک‌ناپذیر میدانند .

حزب کمونیست فرانسه افزایش احترام و اعتباری را که بعنوان نیروی اساسی چپ در کشور کسب کرده است، مرهون مبارزه خود علیه جنگ و بتنام میداند .

حزب کمونیست فرانسه در حال حاضر در تمام جبهه‌ها همان مبارزه‌ایرا که در گذشته علیه حکومت فردی انجام میداد علیه دولت کنونی نیز ادامه خواهد داد . این دولت با آنکه چهره خود و اسلوبهای خود را تا حدودی تغییر داده همچنان افزاری در دست سرمایه بزرگ انحصاری باقی مانده است.

امروز نیز مثل دیروز باید مبارزه در راه وحدت را ادامه داد . انتخابات اخیر سیاست تفرقه جویانه لیدرهای سوسیالیست و عواقب آنرا به زحمتکشان نشان داد و ثابت کرد که سازمانهائی چون حزب سوسیالیست متحده که پایه توده ای ندارد و انواع گوناگون اپورتونیسم از راست گرفته تا "چپ" در آن رسوخ دارد و نیز گروههای خرد و ریز چپ روچه زیانی میتوانند به جنبش کارگری وارد آورند . ولی وظیفه حزب کمونیست آنست که در عین محکوم کردن تفرقه افکنان توده‌هائی را که هنوز در جستجوی راه صحیح هستند ، متشکل سازد و به مبارزه جلب نماید . اما مبارزه در راه وحدت در هر اوضاع و احوالی کار یست بغرنج .

حزب کمونیست که حزب طبقه کارگر است باید منافع ویژه و متفاوت و چه بسا متضاد نمایندگان قشرهای میانه‌ای را که سرمایه انحصاری بآنها لطمه میزند ، بحساب آورد . احزاب و جمعیت های متکی باین قشرهای میانه و یا متکی به ناآگاه‌ترین عناصر طبقه کارگر ناگزیر پندارها و دلهره ها و پیش داوری های آنها را منعکس خواهند ساخت و بهمین جهت نمیتوانند همیشه و همه جا سیاست پیگیری داشته باشند . حزب کمونیست فرانسه تمام نیروی خود را بکار خواهد برد تا برای همگان یک عامل پیوند دهنده باشد . حزب و نمایندگان و فعالین آن در آینده نیز از منافع طبقه کارگر و تمام قشرهای غیر انحصارگر مجدانه دفاع خواهد کرد . حزب کمونیست میداند که مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم به مبارزه در راه خواستهای اجتماعی که خواستهای طبقه کارگر مهمترین آنهاست و تحقق آنها برای این مبارزه ضرورت دارد ، محدود نمیشود . جبهه واحد طبقه کارگر در وجود جبهه سندیکائی عمومی که کنفدراسیون کل کار بدون خستگی در راه تشکیل آن مجاهدت میورزد ، تجسم می یابد . اتحاد تمام قشرهای اجتماعی تحت ستم سرمایه بزرگ ایجاد کننده یگانه در ورنمای تابناکی است که به پیروزی بر بورژوازی بزرگ انحصارگر و احزاب آن می انجامد و فرانسه را با گذراندن مرحله ضروری دموکراسی پیشرو به سوسیالیسم میرساند . همانطور که رفیق گاستون پلی سونیه روز ۲۷ ژوئن ضمن گزارش خود در پلنوم کمیته مرکزی گفت : " انتخابات رئیس جمهوری ــ فقط یکی از مراحل مبارزه است . . . پیچیده و خواستار "آشتی ملی" است . . . و همکاری طبقاتی را میستاید ولی سیاست او که در خدمت منافع اقلیت ممتاز است به اکثریت عظیم فرانسویان زیان میرساند و ناگزیر به تشدید مبارزه طبقاتی منجر خواهد شد . اکنون برای اتحاد وسیع ضد انحصارات شرایط لازم فراهم میگردد " .

داد خواست علیه امپریالیسم

بنا به توصیه کمیسیون تدارک کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری و توسط احزاب کمونیست و کارگری تنظیم شده است . ژوئیه سال ۱۹۶۹ (۱) .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم:

با اینکه موحش ترین خطر را برای آینده تمام خلق ها بوجود آورده است

امپریالیسم آن نظام اجتماعی است که نیروی حاکم در آن را سرمایه انحصاری تشکیل میدهد .

امپریالیسم بمعنای تمرکز ثروت های عظیم مولود رنج و محرومیت میلیون ها انسان در دست گروه کوچکی از سرمایه داران انحصارگر است .

امپریالیسم بمعنای وابستگی و یا سرکوبی خلق های دهها کشور و بمعنای آنست که این خلق ها بوسیله انحصارهای سرمایه داری که گرسنگی و فقر برای آنها به ارمغان میآورند ، در معرض غارت قرار گرفته اند .

امپریالیسم بمعنای مبارزه مستمر انحصارها بخاطر منطقه نفوذ و قدرت است و این مبارزه پیوسته خطر جنگ های تازه را در بر دارد .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم که در دورانی را که برای پیشرفت جامعه بشری امکانات بی نظیر پدید آورده است ، به دورانی که در آن میلیونها انسان در نهایت فقر بسر میبرند و به دوران آکنده از ترس و وحشت بدل ساخته است.

---

(۱) — در تنظیم این داد خواست از منابع زیرین استفاده شده است : آمارهای رسمی سازمان ملل متحد و موسسات اختصاصی آن ؛ نشریات آماری رسمی کشورهای مختلف ؛ (بقیه زیر نویس در صفحه بعد)

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: باینکه فقط طی ۶۰ سال سده کنونی بیش از صد ها سال گذشته مرگ وویرانی برای جامعه بشری ببارآورده است .

فقط در جریان دو جنگ جهانی اخیر بیش از ۶۰ میلیون نفر به قتل رسیدند و ۱۱۰ میلیون نفر معلول شدند . علاوه براینها دهها میلیون نفر دراثر بیماریهای واگیروسایر بیماریهای ناشی ازجنگ بهلاکت رسیدند . جامعه بشری همچنین درنتیجه پائین آمدن سطح تولید وافزایش شدید میزان مرگ ومیر درکشورهائی که مستقیما ویا بطورغیرمستقیم بعرصه جنگ کشانده شده بودند ، تلفات عظیمی متحمل شده است .

در دوران دهشتزای فاشیسم بیش از ۲۶ میلیون نفر به اردوگاهها تحویل شدند ، ۱۱ میلیون نفر یا در اطاق گازنابود شدند ویا تیرباران وحلق آویزشدند ویا بوسائل وحشیانه دیگر بهلاکت رسیدند .

درنتیجه بحران های اقتصادی بیش ازهزار میلیارد دلار ارزشهای مادی نابود گردید ، درحالیکه میلیونها نفر بگرسنگی وبیماری وفقر محکوم بودند .

خطر روزافزون جنگ های امپریالیستی

در جنگ های قرن هفدهم ۳ میلیون نفر در قاره اروپا به قتل رسیدند .
در جنگ های قرن هیجدهم ۲ره میلیون نفرکشته شدند .
در جنگ های قرن نوزدهم ۵ره میلیون نفر بهلاکت رسیدند .
تعداد مقتولین درنخستین جنگ جهانی فقط درمیان نیروهای نظامی درحدود ۱۰ میلیون نفروتعداد معلولین نیز درحدود ۲۰ میلیون نفر بود .

اسناد ومدارك احزاب کمونیست وکارگری ؛ مدارك انستیتوهای پژوهش علمی زیرین : انستیتوی اقتصاد جهانی وروابط بین المللی ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی جنبش جهانی کارگری ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی خاورشناسی ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی افریقا ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی امریکای لاتین ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی ایالات متحده امریکا ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی دولت وحقوق ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو) ؛ انستیتوی اتنوگرافی ــ آکادمی علوم اتحاد شوروی (مسکو ــ لنینگراد) ؛ انستیتوی تاریخ معاصر برلن . انستیتوی علوم اجتماعی ــ برلن . انستیتوی حقوق بین المللی ــ ورشو . انستیتوی پژوهش مسائل صلح ــ استکهلم . انستیتوی پژوهش استراتژیك ــ لندن . انستیتوی امور بین المللی ــ رم مرکز پژوهش سیاست خارجی ــ پاریس . انستیتوی موریس تورز ــ پاریس . انستیتوی گرامشی ــ رم . مرکز پژوهشهای بین المللی ــ پرینستون ایالات متحده امریکا . مرکز امور بین المللی ــ کمبریج ــ ایالات متحده امریکا . شورای روابط خارجی ــ نیویورك .

در دومین جنگ جهانی (۱۹۴۵ – ۱۹۳۹) بیش از ۵۴ میلیون نفر کشته وبیش از ۹۰ میلیون نفر زخمی وازجمله ۲۸ میلیون نفر معلول شدند . در این جنگ ۲ میلیون نفر از اهالی غیرنظامی در اثر بمباران ها به هلاکت رسیدند .

جنگ هسته ای جدید ، زندگی صدها میلیون نفر را میتواند برباد دهد .

ویرانی های ناشی از جنگ ها در نخستین جنگ جهانی ۳۳۸ میلیارد دلار ارزش های مادی نابود گردید . خسارات مادی دومین جنگ جهانی بیش از ۴۰۰۰ میلیارد دلار بود . ازجمله اتحاد شوروی در حدود ۵۰۰ میلیارد دلار خسارت دید .

هزینه وسائل تخریب هزینه های مستقیم جنگی در سالهای نخستین جنگ جهانی ۲۰۸ میلیارد دلار و در سالهای دومین جنگ جهانی ۱۳۸۰ میلیارد دلار بود .

هزینه های نظامی ایالات متحده امریکا طی سالهای ۱۹۶۸ – ۱۹۴۶ به ۱۰۵۰ میلیارد دلار یعنی به بیش از دو برابر مجموعه هزینه های نظامی سراسر تاریخ این کشور تا سال ۱۹۴۵ بالغ گردید .

هزینه های نظامی ناتو در سالهای ۱۹۶۷ – ۱۹۴۹ برابر ۱۲۵۰ میلیارد دلار بود .

از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۵۷ در نتیجه ویرانیهای جنگ وهزینه های بیحاصل نظامی مجموعا بیش از ۵۰۰۰ میلیارد دلار ارزش های مادی به هدر رفته است .

خسارات ناشی از بحران های اقتصادی از ۵۷ سال نسبتا صلح آمیز قرن بیستم (۱۲ سال جنگهای جهانی را بحساب نمی آوریم) ۲۵ سال دستخوش بحران های شدید عمده جهان امپریالیسم را در برمیگرفت ، ۷ سال نیز با رکود اقتصادی گذشت وفقط ۲۵ سال با رونق اقتصادی توام بود . این رونق نیز بنوبه خود بمیزان زیاد معلول اقداماتی بود که برای تدارک جنگ بعمل میآمد .

خسارات امریکا فقط در نتیجه بحران اقتصادی سالهای ۳۰ به ۳۰۰ میلیارد دلار و خسارات سایر کشورهای سرمایه داری به ۴۰۰ میلیارد دلار بالغ گردید .

خسارات ناشی از بحران های ۱۹۴۸ ، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۸ امریکا به ۴۰۰ میلیارد دلار میرسد .

صورت حسابی کهنه امپریالیسم عرضه میدارد : امپریالیسم در نتیجه هزینه های بیحاصل نظامی وجنگ های بزرگ و " کوچك " ونیز در نتیجه بحران ورکود خسارات مادی هنگفتی به خلق ها وارد آورده است که به ۶۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار سر میزند . واین هزینه ها در جهانی انجام میگیرد که بیش از ۱/۵ میلیارد نفر در آن گرفتار فقر ومیلیون ها تن از گرسنگی جان میسپارند ! (از گزارش رسمی سیزدهمین اجلاسیه سازمان خواربار وکشاورزی سازمان ملل متحد ، ۲۰ ماه نوامبر تا ۸ ماه دسامبر ۱۹۶۶ ، رم ، ۱۹۶۶ ، صفحه ۵۷) .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم : باینکه جنایات استعماری مرتکب شده است .

در قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد که استعمار را محکوم میکند ، گفته میشود : " تابع کردن خلق ها بیوغ وسلطه بیگانه واستثمار این خلق ها بمعنای نفی حقوق اساسی بشر است وبا اساسنامه سازمان ملل متحد مغایرت دارد ومانع بسط همکاری واستقرار صلح در سراسر جهان میگردد " .

مجمع عمومی سازمان ملل متحد " ضرورت پایان دادن فوری وبلاقید وشرط به تمام اشکال ومظاهر

استعمار" را رسما اعلام داشته است (اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره تفویض استقلال به کشورها و خلقهای مستعمره . این اعلامیه در سال ۱۹۶۰ با ۸۹ رای موافق و ۹ رای ممتنع به تصویب رسید) .

باآنکه سازمان ملل متحد استعمار را بمثابه جنایتی علیه جامعه بشری محکوم کرده است ، در سال ۱۹۶۸ مجمع عمومی این سازمان اگزیر بود اعلام دارد که استعمارگران با کمک نیروهای امپریالیستی " برای سرکوب کردن مبارزه عادلانه خلقهائی که هدفشان نیل به آزادی واستقلال است ، باقدامات بیش ازپیش خشونت آمیز ازجمله اقدامات نظامی وتحمیل قهرآمیز سیاست نژادپرستانه متوسل میشوند" (قرار مجمع عمومی سازمان ملل متحد بمناسبت چگونگی اجرای اعلامیه درباره تفویض استقلال بکشورها وخلق های مستعمره) .

جنایات استعمار عبارتست از :

اشغال اراضی کشورهای غیر وپایمال کردن حق حاکمیت خلق ها .

جنگ های استعماری . این جنگ ها به شیوه‌های کاملا غیرقانونی وبکمک سلاحهائی که حقوق بین المللی آنهارا ممنوع اعلام کرده است، ازجمله بکمک سلاحهای شیمیائی وباکترلوژیک انجام میگیرد ،

کشتار وامحاء جمعی مردم آسیا وافریقا وامریکای لاتین .

استعمار اهالی بومی را به گرسنگی محکوم میکند ، سلامت خلق هارا بخطر میاندازد ، بیسوادی وخرافات مذهبی را حفظ میکند وازپیشرفت فرهنگ جلوگیری بعمل میآورد .

تمام این جنایات بمنظور حفظ منافع عظیم انحصارهای خارجی انجام میگیرد .

عواقب استثمار خلق ها بوسیله استعمار . درسالهای ۵۰ کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره و کمرشد که درحدود دوسوم جمعیت کره زمین درآنها ساکن است ، فقط درحدود ۵٪ محصول صنعتی جهان را تولید میکردند .

درآمد متوسط سرانه شاغلین کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره ۱۱ بار کمتر از درآمد سرانه شاغلین کشورهای رشد یافته سرمایه داری بود .

استعمار یعنی نابودی خلق ها . استعمار تسلط خود را ازراه نابودی خلق ها برقرار ساخت. درنیمه دوم قرن ۱۵ تا نیمه دوم قرن ۱۹ ، ۱۰۰ میلیون نفر را بعنوان برده ازمستعمرات خارج کردند .

جمعیت کنگوی فرانسه درسال ۱۹۰۰ درحدود ۱۵ تا ۱۲ میلیون نفر تخمین زده میشد ولی در سال ۱۹۲۱ فقط ۲٫۸ میلیون نفر بود . جمعیت کنگوی بلژیک درسال ۱۸۸۴ به ۳۰ میلیون نفر بالغ میشد ولی درسال ۱۹۱۵ فقط ۱۵ میلیون نفر بود .

درقرن ۱۷ درقاره افریقا یک پنجم جمعیت کره زمین زندگی میکرد ولی درسالهای تسلط استعمار وزن مخصوص جمعیت افریقا به یک دهم کاهش یافت .

سودهای حاصله ازمستعمرات . امپریالیستها درسالهای تسلط خود تقریبا یک چهارم درآمد ملی هند و یک سوم درآمد ملی اندونزی را تصاحب کردند .

میزان سودی که درسال ۱۹۳۷ ازمعادن مس رودزیای شمالی بدست آمد به ۲۰۰ درصد سرمایه گذاری دراین معادن بالغ میشد .

ایالات متحده امریکا ازمناطق نفتخیز خاورمیانه ۷۷۷۹ میلیون دلار سود خالص بدست آورد و حال آنکه مجموعه سرمایه گذاریهای آن دراین منطقه فقط ۷۴۷ میلیون دلار بود (اسناد سازمان ملل متحد ، E/۴۳۷۴ بتاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۶۷) .

بیماری‌ومرگ ومیر موافق آمار سازمان‌ملل متحد ۳۷۵ میلیون نفر درخطر مرگ ازگرسنگی‌قرار دارند . روزانه ۸۰ هزارنفر درنتیجه کمغذائی بهلاکت‌میرسند . یعنی هرثانیه یك نفر !

بنا بخبر نشریه سازمان بین‌المللی بهداشت " یك سوم کودکان افریقا پیش‌ازآنکه بسن پنج سالگی برسند ، میمیرند " .

یك مجله بهداشتی پان‌آمریکی مینویسد " میزان مرگ ومیردرمیان کودکانی که از ۵ سال کمتردارند ٤٤٪ مجموع‌مردگان را درامریکای لاتین تشکیل میدهد ولی این رقم درایالات متحده امریکا درحدود ۸٪ است " .

میزان مرگ ومیر درافریقا نسبت به هرهزارنفر جمعیت ۲۲ نفراست ، درآسیا ۱۸ نفر ودر اروپا ۱۰ نفر ودرایالات متحده ۹٫۵ نفر .

متوسط طول عمردراکثر کشورهای‌آسیا وافریقاوامریکای لاتین اکنون‌برابر متوسط طول عمردر اروپای قرون ۱۷ و ۱۸ است .

باآنکه دراین‌کشورهاوبا وطاعون وآبله ومالاریاوسایر امراض واگیربیداد میکند ولی تعداد پزشکان درآنهابی اندازه‌کم است . مثلا دراندونزی به‌هر ۳۰ هزارنفر یك پزشك میرسد ودرنیجریه به‌هر ۳۱ هزارنفر ودرکشورهای افریقای‌مرکزی بطورمتوسط به‌هر ۲۵ هزارنفر (درایالات متحده به‌هر ۵۰۰ نفر) .

این ، یکی ازعواقب مهیب تسلط استعماراست .

بیسوادی مردم درپایان تسلط ۳۰۰ ساله استعمارگران هلند ، فقط ۵٪ مردم اندونزی باسواد بودند . درمدارس مستعمرات بریتانیای کبیر فقط از ۸تا ۲۰ ٪ کودکان بومی تحصیل میکردند . درآنگولا درنتیجه سیادت استعماریرتقال ، تاکنون‌نیز ۹۷٫۳٪ مردم بیسواد باقی مانده اند ودرموزامبیك این‌رقم به ۹۸٫۷ درصد میرسد .

نتیجه تسلط استعمار درافریقااینست که ۸۵ — ۸۰ ٪ مردم آن بیسوادند ، ازهر ۱۰۰۰هزار نفربطورمتوسط فقط ۷٫۵ نفر بکارهای فکری‌اشتغال دارند . هنگامیکه به‌کنگوی بلژیك‌استقلال‌داده شد ، فقط ۲۰ نفر ازاهالی بومی آن تحصیلات‌عالی داشتند .

فقط درقاره‌افریقا . . . دول امپریالیستی طی ۱۰۰ سال اخیر فقط درقاره افریقا ۱۲۱بار به‌جنگ وبه عملیات قهریه دست برده اند . دراین جنگ ها ۳٫۵ میلیون‌افریقائی بقتل‌رسیدند . بزرگترین قربانی ها راالجزیره (۱٫۶ میلیون‌نفر) ، سودان (۱ میلیون‌نفر) ، اتیوپی (۷۵۰هزارنفر) وکنگوکینشاسا (۵۵۰هزارنفر) متحمل شده اند .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: بغارتگری وستمگری‌به شیوه استعمارنوین

مبارزه‌آزادیبخش خلق‌ها حفظ سیطره آشکار استعمار را برای امپریالیسم غیرمیسرساخته است. پس‌ازدومین‌جنگ جهانی بیش‌از ۷۰ کشور باستقلال نائل آمدند .

ولی امپریالیسم میکوشد تسلط خودرا دراین بخش‌جهان بشیوه‌های نواستعماری حفظ ویا احیاءکند .

استعمارنوین میکوشد کشورهای نواستقلال را بوسائل وطرق مختلف درزنجیر اسارت خود نگاهدارد .

بوسائل سیاسی ، ازطریق تحمیل قراردادهای غیرعادلانه باین‌کشورها ویا جلب‌آنها به

پیمانهای اقتصادی ونظامی ؛

بوسائل نظامی ، ازطریق ایجاد پایگاه درخاک این کشورها ویا تجاوزمسلحانه وضد ورضد انقلاب ؛

بویژه بوسائل اقتصادی ، که امکان غارت خلق هارا فراهم میآورد واین کارازطریق زیرین انجام میگیرد :

ـ ضد ورسرمایه وتصاحب منافع هنگفت حاصله ازسرمایه گذاریهای خصوصی بوسیله انحصارها ،

ـ دریافتهای ناشی ازوامها واعتبارات بزرگ دولتی که بوسیله کشورهای امپریالیستی واگذارشده است ،

ـ تحمیل شرایط نابرابر بازرگانی بهکشورهای نواستقلال وشعبده بازی باقیمتها .

تمام اینهابنام " کمك " انجام میگیرد . ولی درواقع موجبات وابستگی کشورهای نواستقلال را فراهم میآورد وبمعنای غارت این کشورها ومحروم ساختن آنها ازارزش هائی است که ثمره کار این خلق ها بوده وبمراتب بیش ازسرمایه گذاریهای کشورهای امپریالیستی است .

ماهیت سیاست نواستعماری امپریالیسم عبارتست ازحفظ کشورهای درحال رشد درچارچوب اقتصاد جهانی سرمایه داری بمثابه منبع مواد خام وحفظ تقسیم کار اسارتآور میان این کشورها وکشورهای استعماری سابق .

غارت کشورهای درحال رشد . سودی که انحصارهای خارجی بدستمیآورند ، بمیزان قابل ملاحظه ای بیش ازسرمایه گذاریهای آنانست :

	١٩٦٢	١٩٦٣	١٩٦٤	١٩٦٥	١٩٦٦
میزان خالص سرمایه گذاریها ، وامها واعتبارات خصوصی (میلیون دلار)	٢٤٣٦	٢٥٣٣	٢٨٤٦	٣٧٧٠	٣٠٩٢
میزان سود وحق السهم وبهره دریافتی (میلیون دلار)	٣٦٤٣	٣٩٨٠	٤١٨٧	٤٦١٤	٥١٦٦
فزونی منافع برسرمایه گذاریها	١٢٠٧	١٣٢٧	١٣٤١	٨٤٤	٢٠٧٤

بهکشورهای درحال رشد شرایط غیرعادلانه بازرگانی تحمیل میشود که درنتیجه آن خسارات هنگفتی باین کشورها وارد میآید :

	١٩٦١	١٩٦٢	١٩٦٣	١٩٦٤	١٩٦٥	١٩٦٦
میزان خسارت وارده کشورهای در حال رشد *	١٨٢٤	٢١٥٨	٢١٠٩	٢٠٣٦	٢٥١٩	٢٧٥٢

خلق های کشورهای نواستقلال درازاء کارخود بیش ازپیش درآمد کمتری بدستمیآورند .

بدترشدن شرایط بازرگانی بیعدالتی هائی راموجب میشود که نمونه های آن بشرح زیراست :

" کامرون درسال ١٩٦٠ دربرابر مبالغ دریافتی ازفروش یك تن کاکائومیتوانست ٢٧٠٠ متر پارچه ویا ١٢٠٠ کیلوسیمان خریداری نماید ولی درسال ١٩٦٥ فقط ٨٠٠ متر پارچه

---

* برپایه سطح قیمتها درسالهای ١٩٥٧ — ١٩٥٣ (اسناد سازمان ملل متحد TD / ٥ ، ١٥ ار ١١ ار ١٩٦٧ ، ص ٥٠) .

و ٤٥٠ کیلوسیمان " (ازاظهارات دیوری آمانی ، رئیس جمهور نیجریه در کمیسیون " بازارمشترک" در ٢٥ر١٠ر١٩٦٦) .

" برای وارد کردن تراکتور ، اکنون باید دوبرابر بیشتر ازچند سال پیش آرد ومواد معدنی صادر کنیم " (ازاظهارات گالوپلاس ، دبیرکل سازمان کشورهای امریکائی در باشگاه ملی مطبوعات ایالات متحده امریکا در اکتبر سال ١٩٦٨) .

دلارزاد وولد میکند . امپریالیستهای ایالات متحده امریکا خود به منافعی که استعمارنوین عاید شان میگرداند می بالند . چنانکه رئیس کمپانی امریکائی " اینترنشنل هاروستر " اعلام داشت: " درقبال هردلاری که ما طی پنجسال اخیر بمقاصد مختلف درخارج ازایالات متحده امریکا خرج کرده ایم ٤ر٦٧ دلار دریافت داشته ایم " .

ایالات متحده طی سالهای ١٩٦٦ — ١٩٦٠ سرمایه ای بمیزان ٣ر٢ میلیارد دلار به کشورهای درحال رشد صادر کرده است. منافعی که انحصارهای امریکا درهمین مدت ازاین کشورها بدست آورده اند ، مجموعا برابر ٢ر١٦ میلیارد دلار بود که ٦ر١٣ میلیارد دلار آن به ایالات متحده امریکا بازگردانده شده است.

پدیده شگفت قرن بیستم . کشورهای نواستقلال به متخصصینی مانند کارمندان علمی ومهندسین وتکنیسین ها وپزشکان وغیره نیازفراوان دارند . ولی این متخصصین پرازکسب معلومات درکشورهای نواستقلال درکشورخود نمی مانند وعده کثیری ازآنان بخدمت امپریالیستها که به " خرید مغزها " میپردازند ، درمیآیند . این بیعدالتی فاحش را پدیده شگفت قرن بیستم مینامند .

ازسال ١٩٦١ تاسال ١٩٦٥ تعداد ٢٨ ٧١٤ نفر متخصص ازکشورهای امریکای لاتین به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرده اند . درامریکای لاتین ٨٠ دانشکده پزشکی وجود دارد . تعداد پزشکانی که پرازپایان این دانشکده ها به ایالات متحده امریکا میروند برابر پزشکانی است که در ٢٠ دانشکده پزشکی امریکای لاتین تحصیل کرده اند . ایالات متحده امریکا ازاین راه برابر تمام " کمک " هائی که به سیستم آموزش کشورهای امریکای لاتین میکند سود میبرد .

ولی خود این کشورها کماکان درحال عقب ماندگی هستند .

مبارزه خلق‌های آزاد شده مبارزه بخاطر زندگی است

استعمارنوین باعث میشود که درقرنی که ازلحاظ تکنیک پیشرفته‌ترین قرن‌هاست ، خلق های کشورهای نواستقلال عقب بمانند وبه گرسنگی وبیماری وسایرشکنجه های استعماری محکوم گردند .

طبق آمار سازمان خواربارو کشاورزی سازمان ملل متحد سطح متوسط تولید سرانه کشورهای در حال رشد درسالهای ١٩٦٧ — ١٩٦٥ سه درصد کمتر ازتولید سرانه این کشورها درسه سال قبل ازآن بود .

او نتی ئون ، دبیر کل کمیسیون اقتصادی برای آسیا وخاور دور اعلام داشته است که تولید سرانه خواربار درکشورهای درحال رشد آسیا ٥ ٪ کمتر ازحد اقل لازم است . مصرف خواربار در کشورهای درحال رشد ٢٠ ٪ کمتر ازحد اقل ضرور برای تامین زندگی عادی است .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: به جنگ وجنایات جنگی علیه ویتنام وسایرخلق‌های مبارز راه آزادی

همه خلق‌ها دارای حق استقلال ملی هستند . قیام خلق‌ها علیه مصائب ناشی ازاستعمار وامپریالیسم برپایه همین حق انجام میگیرد .

ولی هنگامیکه امپریالیسم سیادت نواستعماری خود را در معرض خطر می بیند ، برای حفظ و یا احیاء ستم خود به جنگ های تبهکارانه متوسل میشود .

امپریالیسم بهمین منظور پس از دومین جنگ جهانی به بیش از ۳۰ جنگ وصدها عملیات مسلحانه اقدام نموده است . جنگ ایالات متحده امریکا علیه خلق ویتنام ، بدترین و نفرت انگیزترین این جنگ ها است . تمام اختراعات دهشتناك تکنیك جنگی معاصر و کلیه وسایل کشتار جمعی ــ جز سلاح هسته ای ــ برای مطیع ساختن خلق آزادی خواه ویتنام بکار انداخته شد . ولی نتیجه ای بدست نیامد .

جنگهائی که بمنظور اسیر کردن خلقهای دیگر انجام میگیرد ، در عین حال جنایتی است علیه خلق های کشورهای امپریالیستی . ایالات متحده امریکا از لحاظ طول مدت و شدت تلفات تاکنون جنگی نظیر جنگ ویتنام هیچوقت انجام نداده بود .

خلق های سراسر جهان جنایات جنگی امپریالیسم را متفقا محکوم میکنند .

جنگ بدنبال جنگ . کشورهای امپریالیستی پس از دومین جنگ جهانی برای تحکیم تسلط نو استعماری خود به جنگ ها و عملیات جنگی عدیده متوسل شده اند .

فرانسه علیه لائوس و کامبوج (۱۹۵٤ ــ ۱۹٤٥)
فرانسه علیه ویتنام (۱۹۵٤ ــ ۱۹٤٦)
انگلستان علیه عمان ، عدن (از سال ۱۹٤٦)
فرانسه علیه ماداگاسکار (۱۹٤۷)
انگلستان علیه مالائی (۱۹۵٤ ــ ۱۹٤۸)
ایالات متحده امریکا علیه جنبش آزادیبخش ملی در فیلیپین (۱۹۵۱ ــ ۱۹٤۸)
جمهوری افریقای جنوبی علیه افریقای جنوب باختری (نامیبیا) (۱۹٤۹)
ایالات متحده امریکا علیه جمهوری دموکراتیك توده ای کره (۱۹۵۳ ــ ۱۹۵۰)
هلند علیه اندونزی (۱۹٤۹ ــ ۱۹٤۵)
انگلستان علیه کنیا (۱۹۵٤ ــ ۱۹۵۲)
ایالات متحده امریکا علیه گواتمالا (۱۹۵٤)
فرانسه علیه الجزیره (۱۹٦۲ ــ ۱۹۵٤)
ایالات متحده امریکا علیه لائوس (از سال ۱۹۵٤ تا زمان حاضر)
انگلستان علیه قبرس (۱۹۵۹ ــ ۱۹۵۵)
فرانسه علیه تونس (۱۹۵۸ ــ ۱۹۵٦)
انگلستان ، فرانسه ، اسرائیل علیه مصر (۱۹۵٦)
ایالات متحده امریکا ، انگلستان علیه اردن (۱۹۵۸)
ایالات متحده امریکا علیه لبنان (۱۹۵۸)
ایالات متحده امریکا علیه چین (تنگه فرمز) (۱۹۵۸)
ایالات متحده امریکا علیه پاناما (۱۹۵۹)
انگلستان علیه نیوزلاند (مالاوی) (۱۹۵۹)
اقدامات چند کشور امپریالیستی علیه کنگو (۱۹٦۲ ــ ۱۹٦۰)
ایالات متحده امریکا علیه جبهه ملی آزادی در ویتنام جنوبی (از سال ۱۹٦۰ تاکنون)
ایالات متحده امریکا علیه کوبا (۱۹٦۱)
پرتقال علیه آنگولا (از سال ۱۹٦۱ تاکنون)

فرانسه علیه تونس (بیزرت) ، (١٩٦٣ — ١٩٦١)
ایالات متحده امریکا علیه کوبا (بحران دریای کارائیب) ، (١٩٦٢)
پرتقال علیه گینه (بیسائو) (ازسال ١٩٦٢ تاکنون)
ایالات متحده امریکا علیه پاناما (١٩٦٤)
پرتقال علیه موزامبیك (ازسال ١٩٦٤ تاکنون)
ایالات متحده امریکا علیه جمهوری دموکراتیك ویتنام (ازسال ١٩٦٥)
ایالات متحده امریکا علیه جمهوری دومینیکن (١٩٦٥)
اسرائیل علیه کشورهای عربی (١٩٦٧)
انگلستان علیه آنژیلا (١٩٦٩) ...

جنگ تبهکارانه امپریالیسم امریکا علیه خلق ویتنام . استعمال سلاحهای امحاء جمعی که بوسیله حقوق بین المللی ممنوع شده است ، علیه خلق ویتنام :

— بمب های ساچمه ای (ازسال ١٩٦٦) ؛
— وسائل ایجاد حریق (بمب ها وگلوله های آتشزا و ناپالم وغیره) ؛
— سلاح باکتریولوژیك ؛
— گازوسایر مواد مسموم کننده .

ناپالم. تا اواخرسال ١٩٦٨ درحدود ... ١٠٠ تن بمب ناپالم بخاك ویتنام پرتاب شده است . یعنی بیش از دوبرابر بمبهائی که درجنگ کره بکار رفته بود .

" ازسال ١٩٦١ تاسال ١٩٦٦ درحدود ... ٢٥٠ کودك ویتنام جنوبی بهلاکت رسیده و ... ٧٥٠ نفر درنتیجه انفجاربمبهای ناپالم معلول شده اند " (پهپر ، مدیرانستیتوی ملی کاتولیك ها درنیویورك ، سال ١٩٦٨) .

کشتارعمدی اهالی . " ازفوریه سال ١٩٦٧ دربیش از ١٣٠ شهرومراکز ایالتی وسایرنواحی مسکونی درسراسرویتنام جنوبی وازجمله درسایگون ، گوئه ، دالات ، فانت هیئت ، کُنتوم ، پلیکو ، بانمتهیوته ، کانتهو ، ینجه ، مایتهو ، تیائودك ، وین لُنگ وکاماثوبکمك مواد منفجره ویرانی بعمل آمده است . در ٤٢ مرکز ازشهرهای واقع درد لتای رود مکنگ بیش از ١٠ هزارخانه ویران گردیده وبیش از ده هزارنفر کشته وزخمی شده و ٣٠ هزارنفر بی خانمان شده اند " (از اعلامیه کمیته تقبیح جنایات جنگی امپریالیسم امریکا وهمدستان آن در ویتنام جنوبی . هانوی ، ١٥ اوت ١٩٦٧) .

هدف قحطی زدن است . ژنرال کرتیس لی ، رئیس سابق ستاد نیروهای هوائی ایالات متحده امریکا وکاندید معاونت ریاست جمهوری که درانتخابات سال ١٩٦٨ درحدود ١٣ میلیون رای بدست آورد ، میگوید : " ویتنام شمالی را باید چنان بمباران کرد که به عهد حجر بازگردد " .

ازژوئن سال ١٩٦٦ تا دسامبر سال ١٩٦٧ بوسیله ١٣٠٧ هواپیما ٤٥٥٧ بمب آتشزا و ٤٤٠ بمب ساچمه ای بروی شهر هانوی ریخته شد . ٧٥٪ شهر تهان هوا کاملا ویران شده است.

تا آغازسال ١٩٦٨ مهمترین شهرها ومناطق مسکون جمهوری دموکراتیك ویتنام بارها درمعرض بمباران قرارگرفته است. از ٣٠ مرکز بخش ٢٥ مرکز بشدت تآسیب دیده و ٥ مرکز دیگربه ویرانه مبدل شده و ٣٩ منطقه مسکونی کوچك نیز کاملا ویران گردیده است . تا اواخرسال ١٩٦٦ — ٣٩١ مدرسه و ١٤٩ کلیسا و ٨٠ معبد بمبارزان شد و ازاوت ١٩٦٤ تا اوت ١٩٦٧ ، ٢٤ بیمارستان از ٣٠ بیمارستان بخش درنتیجه بمباران ویران گردید .

بمباران بمنظور ایجاد گرسنگی. " امپریالیست های امریکا با ویران کردن سد ها ومخازن آب میخواهند تولید برنج وسایر غلات را کاملا ازبین ببرند . امپریالیستهای امریکا در ماههای خشك سال یعنی ازماه آوریل تا ماه ژوئن که برای کشت برنج وسبزی احتیاج خاصی به آب وجود دارد حملات هوائی خود را علیه مناطقی متوجه میسازند که در آنها سد وایستگاههای تلمبه وآب بند وکانال احداث شده است ، سد های دریائی را نابود میکنند تابدینوسیله مزارع را در آب شور غرق کنند . ۷۰ سد بیش از ۳۰۰ بار در معرض حملات هوائی قرار گرفته است .

بمب افکن های استراتژیك " ب ـ ۵۲ " وحشیانه به وین لین حمله کردند ومناطق وسیعی خسارت وارد ساختند . بمب افکن های "ب ـ ۵۲" در پنج ماه اخیر ۶۷۰ بار بحمله پرداختند و ۲۳ ده را به سختی بمباران کردند . در این حملات ۲۰ هزار بمب بروی این دهات ریخته شد ، صدها تن کشته وزخمی شدند وهزاران خانه ومقادیر بسیار آذوقه وسبزی ازبین رفت .

هواپیماها وناوگان جنگی امریکا ۷ موسسه کشاورزی دولتی وبیش از ۴۰۰ کوپراتیو کشاورزی را بمباران کرده اند . تمام کوپراتیوهای ناحیه وین لین بوسیله بمب ها وگلوله های امریکائی نابود شده است . بمب افکن های "ب ـ ۵۲" فقط در ماه ژوئیه ۴۴ بار بحمله پرداختند ودر این حملات ۱۰ هزار تن بمب بروی بیش از ۳۰۰ هکتار مزارع برنجکاری وسبزیکاری فروریختند "

(اعلامیه کمیسیون پیگرد تبهکاران جنگی در ویتنام . مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۸ ، هانوی) .

اعتراف به جنون . " کاملا حیرت آور است که کشوری با اینهمه معضلات بخرنج داخلی ، کشوری که عملا در آستان ورشکست جدی مالی در مقیاس جهانی قرار گرفته است ، به ائتلاف ثروتی برابر تقریبا یك چهارم بودجه خود ادامه میدهد وبیش از نیم میلیون از جوانان خود را در پی ماجراهای جنگی به آن سوی کره زمین یعنی بجائی که ارتباط بمباردوری با منافع حیاتی این کشور دارد ، اعزام میدارد " (جرج کنان ، سفیر سابق ایالات متحده امریکا در مسکو ، سخنرانی در ویلیامسبرگ (ایالت ویرجیانا) ، ژوئن ۱۹۶۸) .

مواد شیمیائی مسموم کننده . ایالات متحده امریکا از آغاز سال ۱۹۶۱ برای مسموم کردن اهالی ودامها ومزارع بمقیاس وسیعی مواد شیمیائی مسموم کننده بکار میبرد .

مساحت زمین هائی که در آنها مواد سمی پخش شده است

در سال ۱۹۶۲	۱۱۰۰۰ هکتار
در سال ۱۹۶۳	۳۰۰۰۰۰ "
در سال ۱۹۶۴	۵۰۰۰۰۰ "
در سال ۱۹۶۵	۷۰۰۰۰۰ "

بنابر آمارهای ایالات متحده امریکا تا سال ۱۹۶۸ در حدود ۲۲٪ جنگلهای تحت کنترل جبهه ملی آزادی ویتنام جنوبی بوسیله مواد مسموم کننده آلوده شده است .

اردوگاهها ی مرگ . " از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۶۷ بیش از یك میلیون نفر از مردم غیرنظامی ویتنام جنوبی در اردوگاهها به قتل رسیده ، زخمی شده ویا شکنجه دیده اند " (" کتاب سیاه " هیئت نمایندگی دائم جبهه ملی آزادی ویتنام جنوبی در هانوی ، سال ۱۹۶۷) .

مردم ایالات متحده چقدر زیان دیده اند ؟ بنا بر آمار رسمی امریکا ، ایالات متحده در جریان جنگ ویتنام تا اواخر سال ۱۹۶۸ در حدود ۲۵۰ هزار کشته وزخمی داده است .

از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶۸ جنگ ویتنام برای ایالات متحده بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار خرج برداشته است .

این پول را ممکن بود بنحو زیر مصرف کرد :

بابت مبارزه با فقر در ایالات متحده امریکا	۷۰ میلیارد دلار
بابت تاسیس بیمارستان وغیره برای تامین کامل اهالی امریکا با خدمات پزشکی	۲۱ " "
بابت ساختمان خانه‌های مسکونی برای سالخوردگان و بازنشستگان	۷ " "
جمع	۹۸ " "

(ازمجله " یونایتد استیز اند ورلد ریپورت " ـ ۱۱/۱۱/۱۹۶۸) .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم : به قهروجنگ علیه خلقهای کشورخود

امپریالیستها بنابه مقتضیات منافع طبقاتی خود ، در هرمورد یکه لازم وممکن بدانند علیه خلقهای کشورخود به قهرمتوسل میشوند . درعین حال اقدامات دولت ثروتمند آن با حقوقی که درقانون اساسی این کشورها بمردم داده شده ، تضاد آشکار دارد .

درکشور عمده امپریالیستی یعنی درایالات متحده امریکا شهرها ونواحی کاملی بطورمستمر درروضع جنگ داخلی قراردارند .

درآلمان غربی " قوانین فوق العاده " بتصویب رسیده استکه‌میتواند تمام حقوق مصرحه در قانون اساسی را ازبین ببرد . دربسیاری ازکشورهای سرمایه داری ، پلیس مجهزبه سلاحهای مدرن ، رمونستراسیون‌های مسالمت‌آمیزرا متفرق میسازد .

درناتوبرای استقرار دیکتاتوریهای نظامی " نقشه‌های امدادی " تهیه شده است . دراستقرار دیکتاتوری " سرهنگان سیاهکار " دریونان ازچنین نقشه ای استفاده شد .

امپریالیست های ایالات متحده امریکا برای روی کارآوردن دیکتاتوریهای نظامی تازه بتازه درامریکای لاتین به کودتا دست‌میزنند .

بسیاری ازدیکتاتوریهاعلیه خلق کشورخود به جنگ علنی متوسل شده اند .

امپریالیست ها درافریقا چنین‌کودتاهائی راتشویق میکنند وتصادمات‌خونین را دامن میزنند . درسالهای ۱۹۶۸ ـ ۱۹۶۳ درکشورهای افریقائی ۳۸ کودتای نظامی انجام گرفت .

رژیم‌مورد پشتیبانی امپریالیسم دراندونزی درحدود ۵۰۰ هزارنفرکمونیست وسایر دموکرات هارا بقتل رساند .

اخبارجنگی ازخیابان های ایالات متحده امریکا . " درسال ۱۹۶۸ ، هنگام متفرق ساختن دمونستراسیونی که درشهر شیکاگومحل برگزاری کنگرحزب دموکرات ایالات متحده امریکا ترتیب داده شده بود ، بنابرآمار ناقص بیش از ۷۰۰ نفر غیرنظامی و ۸۳ نفر پلیس زخمی و ۶۵۳ نفر زندانی شدند وحال‌آنکه تعداد شرکتکنندگان درمونستراسیون به ۱۰ هزارنفر نمیرسید . یعنی سیزدهم دوبارکمتر ازتعداد پلیس وعمال سازمان امنیتوگارد ملی وسربازان شرکتکننده درسرکوب دمونستراسیون بود . نیروهای‌پلیس بافریاد " بکش ، بکش ! " به تظاهرکنندگان وتماشاچیان حمله‌میکردند . نیروهای پلیس‌د ستور دیلر ، شهردار شیکاگو رخیابانها " هرج ومرج‌خونین " بوجودآوردند . بی نظمی یک‌هفته‌تمام ادامه داشت " (" ابسرور " ، ۸/۱۲/۱۹۶۸) .

" درروزهای ٤ ـ ۳ آوریل ۱۹۶۹ ، بمناسبت‌سالروزقتل مارتین لوترکینگ نیروهای عظیم پلیس ونظامیان درتمام‌شهرهای بزرگ امریکا بحالت‌آماده باش جنگی درآمده بودند . درمحل های سیاهپوست‌نشین شیکاگو۸۹ نفر زخمی و ۲۶۷ نفر زندانی شدند . درواشنگتن ۶۰ نفر ودرمالتیمور ۱۰۰ نفر بزندان افتادند . علیه‌محصلین‌سیاهپوست‌مدارس‌رفلینگ بمب های‌گاز

اشغال آوریکار برده شد . کلیسای سیاهپوستان در نیویورک بوسیله بمب های آتش زاآسیب دید " (خبرگزاری رویتر) .

جنگ علیه خلق های امریکای لاتین . ازسال ۱۹۶۰ تاکنون در کشورهای امریکای لاتین ۱۱ کودتا انجام گرفته است .

در دوران دیکتاتوری شترشمرد رپاراگوئه یک سوم اهالی ناگزیربه ترک کشور شدند ، هزاران نفر به قتل رسیدند وعده بیشتری به اردوگاهها تحویل شدند .

تون تون ــ باکوت ها یعنی گارد مخصوص دووالیه ، دیکتاتور هائیتی ، براین کشور مسلط شده اند . درمقابل کاخ ریاست جمهوری چوبه های دار باآخرین قربانیان خود برپاست .

درگواتمالا طی ۲ر۵ سال اخیر بیش از ۴۰۰۰ میهن پرست به قتل رسیده اند .

درکلمبیا در دوران زد وخورد های داخلی ("ویولنسیا") فقط ازسال ۱۹۴۸ باین طرف بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر مقتول شده اند . دهها هزار روستائی بوسیله نیروهای نظامی دولت وباشرکت میسیون های نظامی ومشاورین "عطیات ضد پارتیزانی" امریکا به قتل رسیده اند .

قتل های سیاسی ایالا تمتحده امریکا سیاستمدارانی راکه مانع اجرای نقشه های ارتجاع هستند ، باتوسل به ترور از سر راه برمیدارد . درسالهای اخیر جان کندی ، ویولالیبوزو ، مالکلم ، مدگار اِوِرس ، مارتین لوترکینگ وروبرت کندی قربانیان این قبیل قتل های سیاسی بودند .

سلاح جدید برای سرکوب توده ها . " پلیس ایالا تمتحده امریکا سلاح جدید مبارزه باشورشیان را با ابرازامتنان تحویل گرفت . این سلاح جدید " میس" نامیده میشود وبطری مملو ازگازی است که موجب نابینائی موقتی میگردد وانسان را ازقدرت حرکت بازمیدارد " ("تایم" ، ۷ر۸ر۱۹۶۸) .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: به احیاء فاشیسم و نازیسم

درپایان دومین جنگ جهانی بخلق ها وعده داده شد که نازیسم وفاشیسم برای همیشه ریشه کن خواهد شد (اعلامیه یالتا وقرارداد پوتسدام درسال ۱۹۴۵) .

ولی هرجا که امپریالیسم صاحب قدرت بود ، براندا ختن نازیسم بهضحکه ای بدل شد . این وضع بیش ازهمه درآلمان غربی مصداق پیدا کرده است . رژیم های فاشیستی در اسپانیا وپرتقال نه فقط برکنار نشدند ، بلکه تثبیت شدند .

درآلمان غربی ودرسایرکشورهای امپریالیستی نئونازیسم ونهضتهای فاشیستی بدون مانع بسط می یابند .

هرجا که امپریالیستها رژیم های دستنشانده برسرکار آورند این رژیم ها اغلب رنگ فاشیستی بخود میگیرند . (درکره جنوبی ، ویتنام جنوبی وامریکای لاتین) .

دراروپا بزور سرنیزه های ناتو رژیم فاشیستی جدیدی (دریونان) بوجود آمد .

فاشیسم مانند گذشته جنایتی استطیه جامعه بشری ودرآینده نیز چنین خواهد بود . حمایت وتشویق فاشیسم بوسیله امپریالیسم نیز جنایت است .

آثار خونین فاشیسم . جامعه بشری بخاطر مصالح خود هرگز نباید فراموش کند که فاشیسم چه مصائبی برای او بوجود آورد .

درآلمان طی ۱۲ سال تسلط فاشیسم دهها هزار آلمانی بقتل رسیدند وبیش از یک میلیون نفر تسلیم اردوگاهها شدند .

دراسپانیا ، فرانکو برروی نعش ۶۰۰۰۰۰ اسپانیائی بحکومت رسید . درسال ۱۹۶۸

در زندان‌های اسپانیا ۱۲۱۰۹ زندانی سیاسی وجود داشت. استبداد فرانکو علیه کارگران، دانشجویان و اقلیت‌های ملی نظیر باسک ها را به خاک و خون میکشد. این دیکتاتوری از ایالات متحده امریکا و آلمان غربی کمکهای نظامی و اقتصادی دریافت میکند.

در پرتقال دیکتاتوری سالازار کشور را بورطه فقر کشانده است. در این کشور ترور حکمفرماست و عامل آن پلیس مخفی ــ پیده ــ است. پلیس مخفی پرتقال بکمک گشتاپو ایجاد شده است. از سال ۱۹۶۱ تاکنون ۱۵۰ هزار نفر از کشور گریخته اند. رژیم فاشیستی در پرتقال از طرف آلمان غربی ایالات متحده امریکا و فرانسه پشتیبانی میشود.

در یونان که در گذشته نیز تسلط دیکتاتوری فاشیستی را بخود دیده است، "سرهنگان سیاهکار" طی یکسال ۶۰ هزار میهن پرست را زندانی کرده و عده کثیری را بقتل رسانده اند. در جزائر یور و لروس اردوگاههای وحشت انگیزی بوجود آمده است.

مضحکه "براندا ختن نازیسم". در آن بخش آلمان که امپریالیستی باقی مانده است، وعده "ریشه کن ساختن نهائی نازیسم" بدین نحو انجام گرفت:

از تقریبا یک میلیون نفری که در دوران دیکتاتوری نازیها مرتکب جنایت شده بودند، فقط ۷۷ هزار نفر دادرسی شدند و از این عده فقط ۶۱۹۲ نفر محکوم و بقیه تبرئه شدند. ۱۱۴ نفر نیز کارشان با پرداخت جریمه نقدی فیصله یافت.

برای مقایسه: از سال ۱۹۵۱ در آلمان غربی ۲۰۰ هزار پرونده علیه ۶۵۰ هزار از ساکنین جمهوری فدراتیو آلمان بخاطر فعالیت‌های ضد فاشیستی و سایر فعالیت های دموکراتیک که در آنجا "فعالیت علیه دولت" نامیده میشود، تشکیل شده است.

بنا بگفته وزیر دادگستری جمهوری فدراتیو آلمان از اول ژوئیه ۱۹۶۸ تاکنون ۳۰۰۰ پرونده علیه دانشجویان و نمایندگان سایر نیروهای دموکراتیکی که در تظاهرات علیه فعالیت کنسرن روزنامه شپرینگر شرکت داشته اند، تشکیل شده است.

نازی های سابق "بخاطر خساراتی که متحمل شده اند" غرامت و حقوق بازنشستگی دریافت میکنند.

برای پرداخت حقوق بازنشستگی کارمندان عالیرتبه و ژنرالهای سابق نازی سالیانه ۱۳۷۱ میلیون مارک مصرف میشود. نازی‌های عالیرتبه ماهانه تا ۲۷۰۰ مارک حق بازنشستگی دریافت میکنند. برای مقایسه: قربانیان نازیسم بطور متوسط ماهانه ۳۰۰ مارک حق بازنشستگی میگیرند.

۲۰ وزیر و مدیرکل دولت آلمان غربی از جمله صدراعظم کیزینگر از اعضاء فعال حزب نازی بوده اند. لوبکه، که از سال ۱۹۵۹ تا سال ۱۹۶۹ یعنی طی ده سال ریاست دولت بن را بعهده داشت، بناگذار اردوگاههای مرگ بود.

بیش از ۱۸۰۰ نفر از جنایتکاران نازی، در دستگاههای دولتی و دادگستری و نظامی عهده دار مقامات رهبری هستند.

۱۸۹ نفر از افسران سابق نازی در ارتش آلمان غربی مقام رهبری دارند: ۱۷ نفر در وزارت دفاع، ۱۲ نفر در فرماندهی عالی ناتو، ۱۶۰ نفر در مقامات فرماندهی (از جمله بعنوان بازرسان کل ارتش و نیروهای هوائی و زمینی). ۱۱۱۸ نفر از افسران نازی در دستگاههای دادگستری، ۴۴ نفر در وزارت خارجه و ۳۰۰ نفر در پلیس و ارگان های حفظ قانون اساسی.

مردم، هشیار باشید! در کشورهای امپریالیستی که تبلیغات دولتی توده‌ها را به گمراهی میکشاند، نهضت‌های جدید فاشیستی توسعه می یابد.

در ایالات متحده امریکا بیش از ۲۶۰۰ سازمان افراطی راست فعالیت میکنند که صدها هزار

عضو دارند . رهبران " انجمن جون بوچ " اعلام داشته اند که تعداد اعضاء سازمان آنها به ۸۰ هزار نفر بالغ میشود وسران " می نیتمن ها " تعداد اعضاء سازمان خود را ۲۵ هزار نفر اعلام میدارند . ولز که دارای برنامه افراطی راست است در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ در حدود ۱۳ میلیون رای بدست آورد .

در آلمان غربی ۱۱۳ سازمان فاشیستی علنی وجود دارد . حزب ناسیونال ـ دموکرات هسته اصلی این نیروها را تشکیل میدهد و ۱٫۹ میلیون نفر باین حزب رای داده اند . این حزب در دولت آلمان نفوذ شدید دارد . ۳۰٪ اعضاء این حزب را نازی‌های سابق تشکیل میدهند .

فرانسه دستخوش ترور سازمان O A S بود .

در انگلستان راسیسم افراطی اِنوکا پاثوالا در حال گسترش است .

این قبیل گرایش ها در بسیاری کشورهای دیگر نیز مشاهده میشود .

آخرین سخنان ژولیوس فوچیک ، آنتی فاشیست چک پیش از اعدام چنین بود :

" مردم ، هشیار باشید ! " .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: به ننگ نژاد پرستی

مخوف ترین صفحات تاریخ با تنفر نژادی وتضییقات نژادی ارتباط داشته است . نژاد پرستی بخصوص در سالهای دومین جنگ جهانی بصورت وحشت انگیزی گسترش پیدا کرده است .

پس از جنگ تمام اشکال تبعیض نژادی در اسناد بین المللی متعددی مانند آئین نامه سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) ، اعلامیه حقوق بشر (۱۹۴۸) ، اعلامیه درباره پایان دادن به تمام اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۲) ، عهدنامه درباره لغو تمام اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵) اعلامیه یونسکو درباره نژاد ها وخرافات نژادی (۱۹۶۷) محکوم شده است.

با اینهمه در شرایط تسلط امپریالیسم تبعیض وتضییق نسبت به میلیونها انسان بخاطر تعلق نژادی ویا رنگ پوست آنان کماکان ادامه دارد ، تنفر نژادی دامن زده میشود وجنایات نژادی انجام میگیرد .

در نتیجه تلاش هائی که امپریالیسم برای حفظ سیستم استثمار وسرکوب زحمتکشان بعمل میآورد ، نژاد پرستی نیز بطور مصنوعی حفظ میشود . امپریالیسم برای تدارک ماجراهای خونین میکوشد خلق ها را علیه یکدیگر تحریک کند .

همه ملل بمبارزه علیه نژاد پرستی وامپریالیسم برمیخیزند .

برخورد غیر انسانی با سیاهپوستان امریکا . در بزرگترین کشور امپریالیستی امریکا ، ۲۲ میلیون سیاهپوست بمثابه انسان های درجه دوم زندگی میکنند . سایر اقلیت های ملی نیز مانند مکزیکی ها وپورتوریکوئی ها ویهودیان از تبعیض نژادی آسیب می بینند .

سیاهپوستان ۱۱٪ جمعیت ولی بیش از ۲۰٪ طبقه کارگر کشور را تشکیل میدهند . دستمزد سیاهپوستان بطور متوسط ۵۳٪ دستمزد کارگران سفید پوست است واین رقم در ایالات جنوبی حتی به ۴۰ ـ ۳۰ ٪ میرسد .

فقر : " ۳۹٪ سیاهپوستان ایالات متحده امریکا در فقر زندگی میکنند . بیش از ۳۰٪ دوشیزگان و ۲۵٪ جوانان سیاهپوستی که از ۱۶ تا ۲۱ سال دارند ، فاقد کارند . در گتوهای شهرهای بزرگ بیکاری میان سیاهپوستان اغلب به ۵۰٪ بالغ میشود " (در سال ۱۹۶۷ سطح متوسط بیکاری در امریکا ۳٫۸٪ جمعیت فعال کشور بود) . (از سخنرانی کلارک ، وزیر دادگستری

ایالات متحده امریکا دربا شگاه ملی مطبوعات در ۱۳ آوریل ۱۹۶۷) .

نابرابری در زندگی ومرگ : عمرسیاهپوستان ۵ سال کوتاهتر ازعمر سفید پوستان و مرگ ومیر میان کودکان " رنگین " ۴۰٪ بیشتر از مرگ ومیرمیان کودکان سفید پوست است . امریکائی سفید پوست بطورمتوسط سه سال بیشتر ازسیاهپوست تحصیل میکند . بیکاری میان اهالی غیرسفید پوست دوبرابر بیکاری میان سفید پوستان است . سیاهپوستان درخانه‌هائی سکونت دارند که ۵۶٪ آن فاقد شرایط عادی زندگی وایمنی هستند . درآمد یك خانواده میانه‌حال سیاهپوست ۴۰٪ کمتر ازخانواده متوسط سفید پوست است (ازپیام جانسون به‌کنگره در ۱۵ فوریه ۱۹۶۷) .

گتوها قیام‌میکنند : " تقریبا ۲٫۵ — ۲ میلیون‌سیاهپوست یا ۲۰ — ۱۶ درصد کلیه سیاهپوستان ساکن شهرهای‌بزرگ ، درگتو ها زندگی میکنند ودچارمحرومیت هستند " (ازگزارش " کمیسیون رسیدگی به بی نظمی های‌اهالی درایالات‌متحده امریکا ") .

ساکنین نومید وخشمگین گتوها عصیان‌میکنند وواحد های نظامی باگازومسلسل بآنان پاسخ میگویند .

اعمال غیرانسانی نژادپرستان افریقای جنوبی . درجمهوری افریقای‌جنوبی ۱۴ میلیون‌افریقائی ازهرگونه حقوق محرومند ودرشرایط تبعیض‌نژادی (آپارتهئید) زندگی میکنند . آپارتهئید سیستم قضائی معینی است که برای‌محروم ساختن اهالی غیرسفید پوست ازحقوق وشرایطی که سفید پوستان ازآن برخوردارند ، بوجودآمده است .

از ۳۵٫۶ میلیون جمعیت‌کشورهای‌افریقای‌جنوبی (جمهوری افریقای جنوبی ، افریقای‌جنوب باختری ، رودزیا ، موزامبیك وآنگولا) که خلق های آن علیه استعمار ونژادپرستی مبارزه میکنند فقط ۴٫۲ میلیون نفر اروپائی هستند . درجمهوری افریقای‌جنوبی که ۱۸٫۷ میلیون جمعیت دارد عده اروپائیان فقط ۳٫۶ میلیون‌نفراست . ولی از ۱۷۰ نماینده پارلمان‌این‌کشور ۱۶۶ نفرسفید پوست هستند . دراین‌کشور هرروز ۱۰۰۰ نفر را به زندان‌روانه‌میکنند .

جمهوری افریقای جنوبی میکوشد ازطریق الحاق غیرقانونی افریقای جنوب‌غربی (نامیبیا) این سیستم را بآنجا نیز گسترش دهد . درورودزیای شمالی نیز بکمك شیوه‌های تروریستی چنین رژیمی تسلط دارد . این‌رژیم ها فقط به پشتیبانی امپریالیست ها قدرت حاکمه را دردست خود نگاه داشته اند .

صدای " اربابان " : نخست‌وزیران‌افریقای جنوبی میگویند :

" وظیفه‌عمده ما عبارتست ازتامین تسلط سفید پوستان دراینجا " (فرورد) .

" فردبومی ازلحاظ روانی مستعد رانندگی اتومبیل نیست " (هرتسوگ) .

" درپارلمان ما که باید سرنوشت‌جمهوری افریقای‌جنوبی وساکنین‌آنرا تعیین‌کند ، سفید پوست وفقط انسان سفید پوست حق تشکیل جلسه دارد " (فوروستر) .

بی حقوقی در ۸۷٪ خاك‌جمهوری افریقای‌جنوبی تمام افریقائیان دراخل کشور خود خارجی اعلام شده اند وازتمام حقوق ، جز حق کارکردن برای‌اربابان سفید پوست ، محروم هستند .

دستمزد افریقائیان یك‌پنجم دستمزد کارگران اروپائی استودرمعادن بطورمتوسط ۱۵ بار کمتر ازکارگران اروپائی مزد میگیرند .

طبق قانون ، دستمزد افریقائی نباید از ۲٫۸ دلار درروزتجاوزکند (حداقل دستمزد در ایالات‌متحده امریکا ۱٫۵ دلار درساعت است) .

افریقائی ها ازحق تشکیل اتحادیه محرومند (کوشش درراه ایجاد اتحادیه سه سال حبس مجازات دارد) .

هزینه تحصیلی یك کودك سفید پوست درسال ۷۵ لیره ولی هزینه تحصیلی یك کودك سیاه پوست ۶٫۹ لیره است.

بنا به گزارش انجمن ملی مبارزه با بیماری سل درجمهوری افریقای جنوبی درسال ۱۹۶۸ درحدود ۶۷۰۰۰ نفر به بیماری سل مبتلا شدند یعنی روزانه ۱۸۰ نفر . همه روزه ۴۰ نفر دراثر بیماری سل تلف میشوند .

درسال ۱۹۵۷ قانون درباره پرستاری بیماران بتصویب رسید . مطابق این قانون" هر کسی که دربیمارستان ویا موسسه نظیر آن به پرستار سفید پوست دستورکتك به افراد غیراروپائی بدهد ، جرم اداری مرتکب شده است" .

امحاء اهالی بومی. درامریکای لاتین تضییقات نژادی دروهله اول علیه اهالی بومی یعنی سرخ پوستان متوجه است .

بیش از ۳۰ میلیون سرخ پوست در بلیوی وبرزیل ، پرو واکوادور ، درامریکای مرکزی ، مکزیك وبرخی کشورهای دیگر درهمان شرایط دوران استعمارگران اسپانیائی وپرتقالی زندگی میکنند .

دولت برزیل درمارس سال ۱۹۶۸ علنا اعتراف کرد که برای تامین انحصارهای امپریالیستی ازلحاظ مواد خام (مانند کائوچو ومواد معدنی) سرخ پوستان برزیل باشرکت فعال موسسه رسمی " سازمان دفاع ازسرخ پوستان " بیرحمانه نابود شده اند . تایید شده است که قبائل زیرین تقریبا بکلی نابود شده اند : از ۱۹۰۰۰ نفر متعلق به قبیله موند وکوروز ۱۲۰۰ نفر زنده مانده اند ، از ۵۰۰۰ نفر قبیله کوآرانی ۳۰۰ نفر واز ۴۰۰۰ نفر قبیله کاراها ۴۰۰ نفر . از ۱۰ هزارنفر افراد متعلق به قبیله چین تاسرلا رگاس که بمباران شدند فقط ۵۰۰ نفر زنده مانده اند . ازقبائل معروفی مانند کادی ویسرو بوروروس فقط گروههائی مرکب از ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر باقی مانده اند . افراد قبیله تاپالوناس درنتیجه استفاده از خواربار اهدائی آلوده بمصرف موش ، تماما بهلاکت رسیدند .

طبق برآورد جامعه شناسان برزیل فقط درحدود ۵۰ تا ۱۰۰ هزار سرخ پوست زنده مانده اند ، که آنهارا نیز نابودی کامل تاسال ۱۹۸۰ تهدید میکند .آماررسمی حاکی استکه طی چند دهسال اخیر درحدود ۶۲ میلیون دلار اموال شخصی ودام سرخ پوستان بغارت رفته است .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم:

به ایجاد شرایط طاقت فرسای زندگی برای زحمتکشان

امپریالیسم نه فقط به خلق های کشورهای دیگر ستم روا میدارد ، بلکه استثمارزحمتکشان کشورهای خود را نیز که بخش بیشتر منافع امپریالیسم همچنان ازاین راه تامین میشود ، تشدید کرده است .اگرچه این کار درشرایط تولید رشد یافته صنعتی وتوسعه کالا های مصرف عمومی انجام میگیرد ، ولی ناهماهنگی های موجود میان تولید ومصرف نه فقط کمتر نمیشود ، بلکه افزایش می یابد .

سهم زحمتکشان ازدرآمد کاهش می پذیرد وبسهم انحصارها افزوده میشود .تکنیك جدید وبخصوص اتوماسیون بیکاری مزمن تازه ای پدید میآورد .

افزایش بیشتر شدت کار به پیدایش بیماریهای عمومی تازه منجر میشود وهمچنین باعث

افزایش تعداد معلولین میکردد .

گروههای بزرگی اززحمتکشان ومناطق کاملی ازکشور ازلحاظ زندگی ودستمزد درسطح نازلی قراردارند وازلحاظ مسکن درشرایط بد هستند .

اشکال جدید استثماردرخارج ازعرصه تولید توسعه میابد ، بدینمعنی که مالیات ها وکرایه منزل وهزینه های وسائل نقلیه راخود سرانه افزایش میدهند و بافروش کالا باقساط زحمتکشان را به قرغمیاندازند .

درقرن ما ، که امکانات بشر بیش ازهرزمان دیگر افزایش یافته ، فقط امپریالیسم مسئول خرابی وضع زندگی میلیون ها ومیلیون ها انسان زحمتکش است .

اتلاف ارزشهای آفریده کار . دراواخر قرن گذشته درکشورهای سرمایه داری ۳۰ میلیون کارگر وجود داشت . درسال ۱۹۵۰ تعداد کارگران فقط درکشورهای رشد یافته سرمایه داری به ۱۶۰ میلیون نفر ودرسال ۱۹۶۰ به ۲۰۰ میلیون نفر رسید .

سرمایه داران ارزش اضافی تولید شده بوسیله کارگران را تصاحب میکنند . درایالات متحده امریکا که ۶۵ میلیون کارگر وکارمند دارد میزان ارزش اضافی به ۳۱۵ میلیارد دلار درسال میرسد (سال ۱۹۶۷) .

این ارزش اضافی میتوانست تماما برای ایجاد میلیونها محل کار ، حل مسئله مسکن وسایر مسائل حیاتی وبرای بهبود سیستم آموزش وبهداشت مورد استفاده قرارگیرد .

ولی ارزش اضافی پیش ازهمه برای تامین زندگی مجلل قشرفوقانی قلیل العده طبقاتی ومسابقه تسلیحاتی بمصرف میرسد .

بیکاری . درحال حاضر درکشورهای امپریالیستی ۸ — ۶ میلیون بیکار کامل واز ۳ تا ۵ میلیون نیمه بیکار وجود دارد . بنابراین سالانه میلیون ها انسان ازبیکاری رنج میبرند . بیکاری بمعنای محرومیت ، تحقیر شخصیت انسانی وخرابی وضع زندگی تمام خانواده بیکاراست .

جامعه سرمایه داری بعلت بیکاری مجموعا تا ۱۰٪ درآمد ملی خود را ازدستمیدهد .

امپریالیسم بدون افزایش بیکاری نمیتواند مسائل انقلاب علمی وفنی را حل کند . همپای تکامل تکنیک وبویژه توسعه اتوماسیون ایجاد محل کار جدید بیش ازپیش دران تمام میشود .

درسال ۱۹۵۵ ارزش یک محل کارجدید درایالات متحده امریکا ۱۲۰۰۰ دلاربود ولی در سال ۱۹۶۵ به ۳۰۰۰۰ دلار بالغ شد ودرسال ۱۹۷۵ احتمالا ۷۵۰۰۰ دلارخواهد بود . درامریکا تاسال ۱۹۷۵ حداکثر یک میلیون محل کار جدید میتوان بوجودآورد . ولی عده جوانانی که مدارس را بپایان رسانده ودرجستجوی کارهستند ، روزبروزافزایش میابد . درسال ۱۹۶۳ عده این جوانان ۲٫۵ میلیون نفر بود ، درسال ۱۹۶۵ به ۳٫۵ میلیون رسید وتاسال ۱۹۷۰ به ۴ میلیون نفرخواهد رسید .

بیکاری بیسابقه ای درانتظار نسل جوان است . طبق برآورد مقامات امریکائی تاسال ۱۹۷۰ به عده جوانان بیکار تقریبا ۳میلیون نفر افزوده خواهد شد .

سود جوئی وتلفات ناشی ازآن . درپیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری عده کسانی که درجریان تولید کشته یا معلول میشوند روزبروزافزایش میابد .

بنا بگفته پترسون ، معاون وزیرکار ایالات متحده امریکا درزمان حاضر روزانه ۵۵ نفر در امریکا درجریان تولید بقتل میرسند ، ۸۵۰۰ نفر قدرتکاررا ازدستمیدهند و ۲۷۵۰۰ نفر صدمه می بینند .

خدمات پزشکی برای خانواده ها بحدی گران تمام میشود که آنها علیرغم عواقب هلاکتبار ، اغلب

ازمراجعه به پزشك خود داری میکنند .

انحصارهای داروسازی ازفروش " داروهای اسپسیالیته " بیفایده وچه بسامضرسود های کلان بدستمیآورند . ماجرای پرسروصدای " کُنترگان " درآلمان غربی ودیگر کشورهای سرمایه داری این حقیقت را بوضوح نشان داد .

مناطق فقر . ساکنین مناطق معین درکشورهای رشد یافتهسرمایه داری درفقر بسر میبرند . درآمد متوسط سرانه درایتالیا ۶۵۷ هزارلیر (۱۰۳۹ دلار) است .ولی میزان این درآمد درایالات جنوبی کشورکمتر است . چنانکه درکالابری به ۳۲۷ هزارلیر (۵۱۶ دلار) ودر گُرِنْتسابه ۳۰۵ هزارلیر (۴۸۴ دلار) تقلیل میابد .

سطح متوسط زندگی درفقیرترین ایالات ایتالیا یعنی درکالابری باندازه ۲۷٪ پائینتر از سطح زندگی درتمام کشوراست، وضع فقیرانه زحمتکشان درایتالیا بسیاری ازآنان را بهترك کشور وامیدارد . درپنج سال اخیر ۱٫۵ میلیون نفر ازایتالیا مهاجرت کرده اند . بیش از ۷۰٪ مهاجران را ساکنین ایالات جنوبی تشکیل میدهند .چنانکه طی پنج سال اخیر تا ۶۵٪ اهالی مستعد بکار برخی ازدهات ساردین مهاجرتکرده اند .

درایالات متحده امریکارسما اعلام شده است که درحدود ۴۰ میلیون نفر دراین کشور در فقر بسر میبرند . فقط ۱۸٪ این عده ازدولتمساعده دریافتمیکنند ومیزان این مساعده نیزبسی اندازه ناچیزاست .مثلا درایالتمیسی سیپی میزان سرانهمساعده ۸٫۵ دلار درماه است . در عین حال دولت مبالغ هنگفتی بهمالکان بزرگ زمین میپردازد تا آنها ازتولیدغله وغیره بکاهند و زمین را شخم نزنند وصدها هزارهکتار زمین را به صحرا تبدیل کنند !

بنا باظهاردفتر بودجه امریکا ، دولت فدرال باید هزینهتحویلخوار با به تهیدستان گرسنه رابمیزان ۱٫۵ میلیارددلار درسال افزایشدهد .

مسئله مسکن . باوجودرشد سریع صنایع ساختمانی ، تودههای عظیمی ازاهالی کشورهای سرمایه داری درخانههائی زندگی میکنند که دارای شرایط لازم برای زندگی انسان نیستند .

درانگلستان بیش ازنیمی ازخانههای مسکونی بیش از ۵۰ سال پیش ساخته شده اند . این خانهها که فاقد وسایل مدرن هستند اغلب برای ساکنین خود ایجاد خطرمیکنند .

درحومههای اکثر شهرها بخشهائی وجود دارد که دارای ابتدائی ترین شرایط سکونت هستند . درجهان سرمایه داری ۳۰۰ میلیون نفر درچنین شرایطی بسرمیبرند . درشهرهای امریکای لاتین مانند لیما و مکزیکو وریود وژانیرو به ترتیب ۳۰٪ و ۲۶٪ و ۳۸٪ اهالی دراین قبیل " مناطق فقر " زندگی میکنند . یك هفتم تمام ساختمان های مسکونی فرسوده ایالات متحد امریکا کهتعداد آنها به ۸۰۰ هزار میرسد ، درنیویورك قراردارد .

نیاز بهمسکن درهمه جاافزایش میابد واین نیاز درحوله اول سالخوردگان وخانواده های کثیرالاولاد را دربرمیگیرد .

" تبهکاری ــ باشیوه زندگی جامعه آمیخته است " درکشورهای رشد یافته امپریالیستی تبهکاری بهنوع جدیدی ازکارفرمائی بدل شده است .

حتی بنا بهآمار رسمی درایالات متحده امریکا سالانه ۲۲ میلیارد دلار درنتیجه تبهکاری به مردم زیان وارد میآید . واگر فعالیت مخفی سندیکاهای تبهکاران راکه درزندگی روزمره مردم ، دراتحادیهها وحتی درکلیساها نفوذکرده اند ، بحساب آوریم ، این رقم به چندین برابر افزایش خواهد یافت .

" تبهکاری بخشی ازشیوه کنونی زندگی جامعهماست وبشکل کنونی خود نمیتوانست درخارج

ازجامعه ما وجود داشته باشد(" (F. Tannenbaum."Grime and the Community 1951,P.171).

کمیسیون ریاست جمهوری‌مامور اجرای قوانین وارشاد دادگستری‌در گزارش خود تحت‌عنوان " معضل تبهکاری‌در جامعه‌آزاد " (۱۹٦۷) خاطرنشان‌میسازد که درد وشهربزرگ واقع در مناطقی که‌میزان‌تبهکاری‌در آنها زیاد است ، ٤۳٪ اهالی اعلام داشته اند که پس ازفرارسیدن تاریکی جرئت خارج شدن ازخانه را ندارند ، ۳۵٪ نیز بهمین‌علت ازگفتگو باافراد ناشناس پرهیز میکنند ، ۲۱٪ انهیاده روی درشب اباد ارند و ۲۰٪ میخواهند بنواحی دیگرنقل مکان‌کنند .

درایالات متحده امریکا ۱۰۰ میلیون قبضه اسلحه در دست افراد است. " اگرحمل سلاح غیرقانونی اعلام شود ، اسلحه در دست‌کسانی باقی خواهد ماند که بدون‌قانون زندگی میکنند " — این شعار فاشیست های سازمان برچ استکه بامنع فروش‌آزاد اسلحه مخالفت‌میکنند .

اشکال جدید استثمار. برای کاهش دستمزد زحمتکشان‌وتقلیل میزان‌مصرف آنها شیوه های نوینی بوجودآمده است .

قیمت ها بعلت‌تورم دائمی که حلقه پایدار اقتصاد امپریالیسم است، پیوسته درحال افزایش است .

مالیات ها که درکشورهای‌رشد یافته سرمایه داری در ۵۰ سال اخیر بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته استواز یک‌دهم تا یک‌سوم درآمد طی راتشکیل میدهد ، بطورعمده اززحمتکشان دریافت میشود . زحمتکشان اغلب باید ۳۰٪-۲۵٪ دستمزد خود را بصورت‌مالیات مستقیم بدولت بپردازند .

پرداختهائی که بابت خرید قسطی اشیاء‌مصرفی انجام‌میگیرد ، بخش روزافزونی ازدستمزد هارا می بلعد . درایالات‌متحده امریکا بیش‌ازنیمی ازخانواده های زحمتکشان تا ٤۰٪ دستمزد خود را صرف تادیه اصل وفرع وام خود میکنند .

این شیوه ها افزایش دستمزد هارا که درنتیجه مبارزه زحمتکشان بدست‌آمده است، خنثی میکند و میزان‌متوسط دستمزد واقعی را به سطحی میرساند که پائین‌ترازحداقل لازم برای‌زندگی است.

درسال ۱۹٦٦ سطح متوسط دستمزد ها بمیزان ۲۵ — ۱۷ درصد پائین‌تر ازحداقل هزینه زندگی بود (درایالات‌متحده امریکا ۱۷٪ ودرفرانسه ۱۹٫۸٪) .

مقاومت‌تشدید میگردد . علاوه براینها ازکسب‌دانش بوسیله زحمتکشان‌کم‌زندگی کنونی بیش‌از پیش‌آنرا ضرورمیسازد ، جلوگیری بعمل میآید . امکانات‌محدود برای کسب‌دانش موجبات وابستگی عده‌کثیری را فراهم‌میآورد . درموسسات بزرگ صنعتی ودولتی ، زحمتکشان " ازحق شرکت درحل مسائل مهم " عملا محروم هستند .

زحمتکشان که باد شواریهای کنونی وبی اعتمادی بآینده روبروهستند ، برای دفاع ازحقوق خود باجدیتی روزافزون بمبارزه برمیخیزند .

طبقه‌کارگر مبارزه‌خود را ازطریق اعتصابات واقدامات دیگر انجام میدهد . جوانان شهر و روستا ومحصلین ازخود فعالیت پیکارجویانه نشان‌میدهند . مبارزه‌آنان‌اتهام جدیدی‌است علیه امپریالیسم وتمام سیستم اجتماعی آن .

عده مزدبگیران درکشورهای‌سرمایه داری درقیاس‌با سالهای پیش‌ازجنگ به ۲ — ۱٫۵ برابر افزایش یافته است ولی تعداد اعتصابات ۳٫۵ برابرشده است (بنابآمار رسمی که کمتر ازمیزان

واقعی است) . زحمتکشان نه فقط مطالبات اقتصادی خود را مطرح میکنند ، بلکه بمیزانی روزافزون بطرح مطالبات سیاسی نیز میپردازند .

در کشورهای رشد یافته سرمایه داری تعداد کسانی که در اعتصابات شرکت میکنند (از جمله شرکتکنندگان در تظاهرات وراه پیمائی هائی که بعنوان اعتراض انجام میگیرد) از ۲۷ — ۲۵ میلیون نفر در سال ۱۹۵۸ به ۵۸ — ۵۷ میلیون نفر در سال ۱۹۶۸ افزایش یافته است . علیه اعتصاب کنندگان ، چنانکه در ایتالیا وسایر کشورها روی داد ، نیروی نظامی وگلوله بکار میرود .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم: <u>بهخرابکاری علیه کشورهای سوسیالیستی</u>

خلقهائی که بیش از یک سوم جمعیت جهان را تشکیل میدهند ، بساختمان جامعه سوسیالیستی مشغولند . کشورهای سوسیالیستی با استقرار مالکیت اجتماعی بروسائل تولید وبا داشتن ثروت های طبیعی ضرور ، ثابت کرده اند که میتوانند باآهنگی بیسابقه رشد یابند .

سوسیالیسم ثابت میکند که دوران تسلط سرمایه انحصاری بسر رسیده است ، ودرک این مطلب امپریالیسم را به وحشت میاندازد .

امپریالیسم باتوسل بهرشیوه ای میکوشد خلق هارا ازایجاد جامعه ایکه درراه آن مبارزه میکنند بازدارد .

امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی دست بخرابکاری میزند ومیکوشد نظام اجتماعی موجود در این کشورهارا براندازد ، زیرا این نظام مانع تلاش های امپریالیسم درراه سیطره جهانی است .

بدینسان امپریالیسم نه فقط نسبت بهکشورهای سوسیالیستی ، بلکه نسبت به تمام خلق های جهان مرتکب جنایت میشود .

کشورهای سوسیالیستی برتری نظام اجتماعی نوین آزاد ازاستثماروفارغ ازمنافع کوته نظرانه سرمایه انحصاری را باوضوح تمام نمایان میسازند .

نیروهای امپریالیسم ازمبارزه طلبی جهان سوسیالیسم درعرصه اقتصاد وسیاست وحشت دارند وبرای جلوگیری ازنفوذ روزافزون اندیشه وعمل سوسیالیسم بهر وسیله ای متشبث میشوند . امپریالیسم بیش ازپیش میبرد که چرخ زمان به سود سوسیالیسم میگردد .

<u>درجهان</u> . سهم کشورهای سوسیالیستی درتولید صنعتی جهان چنین بود :

درسال ۱۹۱۷	کمتراز ۳ درصد
درسال ۱۹۳۷	نزدیک به ۱۰ درصد
درسال ۱۹۵۰	درحدود ۲۰ درصد
درسال ۱۹۶۸	تقریبا ۴۰ درصد

درسالهای ۱۹۶۸ — ۱۹۵۶ افزایش درآمد ملی درکشورهای سوسیالیستی ۹ر۱ بارسریعتر از افزایش درآمد ملی درکشورهای سرمایه داری انجام گرفت .

مقایسه رشد اقتصادی واجتماعی کشورهای سوسیالیستی وکشورهای سرمایه داری (مثلا بلغارستان بایونان ، مجارستان بااتریش ، جمهوریهای آسیای میانه اتحاد شوروی با بعضی از کشورهای مجاور آنها) بنحومقنعی نشان میدهد که آهنگ رشد کشورهای سوسیالیستی بمیزان قابل ملاحظه ای بیشتر ازکشورهای سرمایه داری است .

آهنگ رشد تولید صنعتی

	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۶۸
بلغارستان	۱۰۰	۳۹۷	۹۸۲
یونان	۱۰۰	۲۱۰	۳۷۵
مجارستان	۱۰۰	۲۶۷	۴۷۲
اتریش	۱۰۰	۲۰۹	۲۸۲

آهنگ رشد درآمد ملی

	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۶۸
بلغارستان	۱۰۰	۲۸۲	۵۰۶
یونان	۱۰۰	۱۷۴	۲۷۴ (۱۹۶۷)
مجارستان	۱۰۰	۱۷۷	۲۷۰
اتریش	۱۰۰	۱۷۳	۲۳۴

اتحاد شوروی و ایالات متحده. باآنکه اتحاد شوروی کارخود را در شرایط بمراتب بدتری که معلول عقب ماندگی روسیه تزاری ازمقتدرترین کشورسرمایه داری بود ، آغازکرد ونیز علیرغم ویرانی های عظیم ناشی ازجنگ داخلی ومداخله خارجی وسپس خرابیهای دومین جنگ جهانی ، اختلاف سطح رشد اقتصادی میان اتحاد شوروی وایالات متحده امریکا کهمعلول عوامل تاریخی است ، پیوسته کاهش می پذیرد .

طبق برآوردهائی که درامریکا انجام شده است ، عقبماندگی اتحاد شوروی ازایالات متحده امریکا ازلحاظ تولید صنعتی درسالهای مختلف چنین بوده است :

درسال ۱۹۴۰ باندازه ۳۹ سال
درسال ۱۹۶۰ " ۱۴ سال
درسال ۱۹۶۷ " ۶ سال

اقدامات نظامی علیه کشورهای سوسیالیستی. اقدامات اساسی که امپریالیسم پس ازدومین جنگ جهانی بوسیله نیروهای مسلح خود علیه کشورهای سوسیالیستی انجام داده است، بدین قراراست :

علیه کره (جمهوری دموکراتیک تودهای کره) : جنگ درسالهای ۱۹۵۳ — ۱۹۵۰ ، حوادث مرزی ازسال ۱۹۶۶ ، جاسوسی باکشتی " پوئبلو " درسال ۱۹۶۸ وغیره .

علیه کوبا : حملهمسلحانه گروهمزدوران (۱۹۶۱) ، محاصره نظامی خودسرانه (۱۹۶۲) ، پروازهواپیماهای جنگی ، اعزام خرابکاران مسلح ، تحریکات درمنطقه پایگاه نظامی — دریائی ایالات متحده امریکا درگوآنتانامووغیره .

علیه ویتنام (جمهوری دموکراتیک ویتنام) : بمباران های وحشیانه وسایراقدامات نظامی که ازسال ۱۹۴۵ پیوسته ادامه داشته است.

علیه جمهوری دموکراتیک آلمان : تدارک اقدامات ضد سوسیالیستی درسال ۱۹۵۳ ، تخطی دائم بمرزها ، تدارک " اقدامات پلیسی " علیه جمهوری دموکراتیک آلمان (۱۹۶۱) .

علیه اتحاد شوروی : پرواز اکتشافی هواپیمای (۲ —) درسال ۱۹۶۰ ، حمله به کشتی

های بازرگانی درسال ۱۹۶۷ .

علیه مجارستان: سازمان دادن وپشتیبانی ازشورش ضدانقلابی درسال ۱۹۶۵ .

علیه آلبانی: مین گذاری تنگه کورفو درسال ۱۹۴۶ .

علیه چین: تحریکات درخلیج تایوان درسال ۱۹۵۸ .

توسل به " جنگ روانی " جنگ روانی یکی ازاشکال ویژه مبارزه ضدنیروهای امپریالیستی علیه سوسیالیسم است . درایالات متحده امریکا بیش از ۱۲۰ مرکز پژوهش به بررسی مسایل جنگ روانی اشتغال دارند . همه ساله درامریکا برای تبلیغات ضدکمونیستی نیم میلیارد دلار خرج میشود .

درآلمان غربی بیش از ۱۰۰ مرکز ضدکمونیستی وجود دارد وسالانه ۱۲۵ میلیون دلار صرف تبلیغات ضدکمونیستی میشود .

تبلیغات ضدکمونیستی ازطریق امواج رادیوئی توسعه خاصی پیدا کرده است . روزانه بیش از ۱۰۰ ایستگاه رادیوئی به قدرت بیش از ۱۵ میلیون وات بمتحریک وتبلیغ علیه کشورهای سوسیالیستی مشغولند .

" صدای امریکا " بمتنهائی بیش از ۵۳ میلیون دلار درسال بودجه دارد . هزینه رادیوی " اروپای آزاد " که ایستگاه آن درآلمان غربی قراردارد ، ۱۷ میلیون دلار درسال است .

تهدید علنی . " تبلیغات شفاهی وعملی ما فقط درصورتی بنتیجه خواهد رسید که ازهدف ساده وجسورانه زیرین پیروی کند : سرنگون کردن دیکتاتوری شوروی وحاملین این دیکتاتوری بکمک تمام وسائلی که دراختیار ماست " (ازسخنرانی مک کارن در ۱۹۵۱/۸/۶) .

" غرب میتواند دراروپای مرکزی میدان نبرد استراتژیک وسیعی ایجاد کند که هدف آن باید تخریب مواضع نظامی وسیاسی کمونیسم شوروی درلهستان ، چکوسلواکی ، مجارستان وسایرکشور های مجاوزآنها باشد " (John F. Dulles. "War or Peace", 1950) .

" جنگی که ایالات متحده امریکا درویتنام برپاکرده است " پاسخگوی مقتضیات سیاست خارجی امریکا درپیست سال اخیراست " (ازسخنرانی جانسون ، رئیس جمهور امریکا در ۱۲ر۴ر۱۹۶۷) .

" ماباید بخاطرداشته باشیم که لهستان ، چکوسلواکی ، مجارستان ، بلغارستان ، رومانی وغیره مانند سوئیس وهلند ویا بلژیک جزو اروپا هستند . باید هم ازراه اعمال تاثیر دراین کشورها وهم ازراه مذاکرات شدید بامسکو طی یک پروسه طولانی چنان عمل کنیم که این کشورها لااقل بعنوان " اروپای بینابینی " دوباره جزئی ازاروپا گردند " . . . " اکنون این وظیفه دربرابر ما قراردارد که میان روسیه واروپای غربی منطقه ای بصورت " اروپای بینابینی " بوجود آوریم . (فرانتس ـ ژوزف اشترائوس ، " طرح برای اروپا " ، صفحات ۴۶ ـ ۴۵ و ۵۵) .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم : به تدارک جنگ جهانی

" خلق های عضو سازمان ملل متحد عزم راسخ دارند نسلهای آینده را ازبدبختی های جنگ که درزمان حیات ما دوبارجامعه بشری را بمصائب وصف ناپذیرگرفتار ساخت ، برهانند " (از دیباچه اساسنامه سازمان ملل متحد) .

بااینهمه امپریالیسم دوباره جهان را بهکار تدارک جنگ جدید کشانده است . مخارج تدارک جنگ جدید بیش ازهزینه های جنگی سالهای ۱۹۴۵ ـ ۱۹۴۱ است . درعین حال تمام پیشنهاد هائی که برای تحقق خلع سلاح عمومی انجام گرفته ، رد شده است .

درراه تسلیحات چنان مبالغی مصرف شده است که باآن ممکن بود بزرگترین معضلات اقتصادی

واجتماعی جامعه بشری را دردوران ما حل کرد .

امپریالیسم خطر سومین جنگ جهانی را بوجود آورده است.

در اروپا که آتش دو جنگ جهانی در آن برافروخته شد ، امپریالیسم آلمان ازنو در جمهوری فدراتیو آلمان مستقر شده است . امپریالیسم آلمان در برابر جامعه بشری مسئولیت عظیم بعهده دارد .

فقط در پرتو مبارزه علیه مقاصد امپریالیسم میتوان حل آینده را از مصائب جنگ رهائی بخشید .

هیولای میلیتاریسم. طی ۲۰ سال موجودیت پیمان نظامی امپریالیستی ناتو یک بیلیون و ۲۵۰ میلیارد دلار صرف مقاصد نظامی شده است.

در سال ۱۹۶۸ کشورهای عضو ناتو ده بار بیش از سال ۱۹۴۹ صرف هدفهای نظامی خود کردند .

ایالات متحده امریکا طی پنجسال دومین جنگ جهانی ۲۸۱٫۴ میلیارد دلار صرف مقاصد نظامی خود نمود ولی طی پنجسال اخیر ۳۳۴٫۴ میلیارد دلار یعنی ۲۰٪ بیشتر . اکنون ایالات متحده امریکا سالانه ۸۰ میلیارد دلار هزینه نظامی دارد .

در سال ۱۹۳۹ عده نیروهای نظامی امریکا ۳۳۴۰۰۰ نفر بود ، ولی در سال ۱۹۶۸ به ۳٫۵ میلیون نفر یعنی به ۱۰ برابر افزایش یافت . فقط طی ۱۰ سال اخیر بتعداد نیروهای نظامی امریکا یک میلیون نفر افزوده شده است .

مجموعا در دستگاه نظامی وصنایع جنگی ایالات متحده امریکا ۹ میلیون نفر یا ۱۱٪ زحمتکشان اشتغال دارند .

تمام اینها بچه قیمتی تمام میشود ؟

یک کشتی هواپیمابرزمان دومین جنگ جهانی ۵۵ میلیون دلار ارزش داشت .

ولی کشتی هواپیمابر "نی میتس" که اکنون در دست ساختمان است ۴۵۰ میلیون دلار ارزش دارد .

کشتی اژدرافکن زمان دومین جنگ جهانی ۸٫۷ میلیون دلار ارزش داشت ،

ولی کشتی های اژدرافکن مدرن ۲۰۰ میلیون دلار ارزش دارد .

زیردریائی زمان دومین جنگ جهانی ۷٫۴ میلیون دلار ارزش داشت ،

ولی زیردریائی جدید اتمی ۲۰۰ میلیون دلار .

هواپیمای بمب افکن زمان دومین جنگ جهانی ۲۱۸ هزار دلار ارزش داشت ،

ولی بمب افکن B-52 سال ۱۹۶۱ ۷٫۹ میلیون دلار .

هواپیمای شکاری زمان دومین جنگ جهانی ۵۴ هزار دلار ارزش داشت ،

ولی شکاری F-3 ۶٫۸ میلیون دلار .

تفنگ M-I نمونه ۱۹۴۶ ۳۱ دلار ارزش داشت ،

ولی تفنگ M-16 که در جنگ ویتنام از آن استفاده میشود ۱۵۰ دلار .

سپاهیان امریکا در سرزمین دیگران. تقریبا نیمی از سربازان وافسران ارتش امریکا یعنی بیش از ۱٫۵ میلیون نفر در خارج از مرزهای ایالات متحده امریکا مستقر شده اند (بمراتب بیش از زمان دومین جنگ جهانی) .

در سالهای بیستم سربازان امریکائی فقط در سه کشور خارجی مستقر بودند ، در دومین

جنگ جهانی در ۳۹ کشور واکنون در ٦٤ کشور .

درسال ۱۹٦۸ ایالات متحده امریکا بیش از ٤٥۰ پایگاه نظامی بزرگ درخاك دیگران داشت که‌هزینه های‌آن به ٥ میلیارد دلار درسال بالغ میشود .

مسابقه‌تسلیحاتی برای جامعه بشری‌بچه قیمتی تمام میشود ؟ مسابقه‌تسلیحاتی که توسط امپریالیسم انجام‌میگیرد و امتناع امپریالیسم ازخلع سلاح بین‌المللی-سایرکشورها وازجمله کشورهای سوسیالیستی را نیز به افزایش هزینه‌های نظامی وامیدارد .

بودجه نظامی امریکا درسال ۱۹٦۸ برابر ٥۰ میلیارد دلار بود واین‌مبلغ ۳٥٪ مجموعه بودجه نظامی جهان راتشکیل میداد .

بنابه‌آمار منتشره در " Military Balance " (لندن، ۱۹٦۸) هزینه های نظامی جهان درسال ۱۹٦۸ بدین قراربود :

درکشورهای‌عضو ناتو	۱۰۲ ۸۷۷	میلیون دلار
درکشورهای عضو سیتو	۱ ۷۲٤	"
درکشورهای عضو سنتو	۱ ۰۰۹	"
درکشورهای عضو پیمان ورشو	٤۹ ۷٤٥	"
مجموعه	۱٥٥ ۳٥٥	میلیون دلار

این‌مبلغ ازمجموعه درآمد طی تمام کشورهای‌درحال رشدآسیا ، افریقا وامریکای لاتین که دوسوم جمعیت‌جهان درآن‌ها بسر میبرد ، بیشتراست . اگر فقط یك‌پنجم این‌مبلغ برای‌رشد کشورهای نواستقلال بمصرف میرسید ، ایرکشورها طی ۲٥ سال به سطح رشد اقتصادی انگلستان وفرانسه میرسیدند .

با ۱٥۰ میلیارد دلار میتوان ٥۰ — ٤۰ مرکزصنعتی دارای اهمیت‌جهانی ، یا ۱٥۰ مجتمع آهن گدازی نظیر مجتمع بهیلای درهندوستان یا ۱٥۰ نیروگاه عظیم به قدرت سد آسوان درجمهوری‌متحد عربی ، یا ٤۰ میلیون‌آپارتمان، یا ۱٤۰ ۰۰۰ بیمارستان ویا ٥٦۰ ۰۰۰ مدرسه ایجادکرد .

اصلیتاروپا امپریالیسم‌آلمان‌غربی که ازنو ماشین جنگی نیرومندی بدست ژنرال های هیتلری وشاگردان آنان‌داده است ، میکوشد مرزهای‌جمهوری فدراتیو آلمان را گسترش دهد . باینجهت امپریالیسم آلمان غربی‌علیه شناسائی وضع موجود دراروپا کارزارشدیدی براه انداخته است.

کیزینگرصدراعظم آلمان‌غربی در ۲٥ اوت ۱۹٦۸ اعلام داشت : " مسئله ازاین‌قراراست

که اتحاد شوروی میخواهد لااقل وضع موجود را در اروپا حفظ کند ، ولی ما باید برای تغییر وضع موجود بکوشیم " .

حزب ناسیونال ـ دموکرات که یک حزب نئو نازیستی است در برنامه خود اعلام داشته است : " در آن مناطق که آلمانی ها طی قرون متمادی زندگی کرده اند ، آلمان دارای حق است " .

هربرت ونر که مناهوزارت " امورسرتاسری آلمان " را در آلمان غربی بعهده دارد ، اعلام داشته است که مسائل زیرین برای جمهوری فدران قابل قبول نیست :

" ۱ ـ شناسائی برلن غربی بعنوان واحد سیاسی مستقل ؛

۲ ـ شناسائی بخش دیگر آلمان بمثابه دومین دولت مستقل ملت آلمان و

۳ ـ شناسائی خط اُدر ـ نایس بمثابه مرز قطعی " (روزنامه " فرانکفورتر روند شائو ۱۹۶۷/۹/۲۲) .

ولی حفظ صلح یک مسئله حیاتی برای طی اروپاست . ایجاد سیستم امنیت جمعی در اروپا که مصونیت مرزهای کنونی را تضمین نماید مهمترین راه برطرف ساختن خطر جنگ جدید است .

ما امپریالیسم را متهم میکنیم : به تدارک جنگ هسته ای

در دوران ما خطر استعمال سلاح هسته ای جامعه بشری را به نابودی تهدید میکند ، انواع دیگر سلاحهای کشتار جمعی مانند سلاحهای شیمیائی و بیولوژیک نیز دامنه وسیع پیدا کرده است .

علیرغم آنکه محافل اجتماعی جهان استعمال سلاح هسته ای را جنایتی علیه جامعه بشری شناخته است (مثلا در اعلامیه سال ۱۹۶۱ سازمان ملل متحد درباره منع استعمال سلاح هسته ای) دول امپریالیستی همچنان به تدارک جنگ هسته ای ادامه میدهند و پیشنهادهای کشورهای سوسیالیستی را درباره منع سلاح هسته ای رد میکنند .

هم اکنون ذخائر عظیم سلاحهای هسته ای در تمام بخشهای جهان انبار شده است . در داخل هواپیماها و کشتی هائی که در سراسر جهان پیوسته در حرکتند سلاحهای هسته ای آماده به کار وجود دارد .

اگر امپریالیسم بآخرین جنایت خود دست زند و از کشف اسرار طبیعت برای ایجاد حریق و بیماری و مسمومیت و مرگ استفاده کند ، بلائی گریبانگیر جامعه بشری خواهد شد که تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده است .

ما امپریالیسم را به‌تدارک چنین بلیه ای متهم میکنیم . ما همه انسان‌ها را به‌مبارزه دعوت میکنیم تا این بلا را بموقع پیشگیری کنند .

بمب های اتمی درآسمان . ازسال ۱۹۶۱ بمبافکن های حامل بمب های هسته ای امریکا شبانه‌روز در چهارخط سیربه پرواز درآمده اند . سه‌خط سیر درجهت شمال ازطریق آلاسکا وکانادا به گروئنلند منتهی میشود و خط سیر چهارم ازفرازاقیانوس آتلانتیک میگذرد و دریای مدیترانه را قطع میکند .

این بمب افکن‌ها پس ازدریافت فرمان میتوانند " هدف " خود را ازشمال وجنوب مورد حمله قرار دهند . بمب هائی که معمولا هریک ازاین هواپیماها حمل میکنند ٤ بمب هیدرژنی هر یک بقدرت ۱ر۱ مگاتن است .

علامت رمزسوانح هواپیماهای حامل بمب هسته ای امریکا " بروئوکُن ارّوئو " ("تیرشکسته") است . درسالهای اخیر ۱۲ خبر درباره " تیر شکسته " ازجمله درناحیه پالومارِس (اسپانیا) ودرگروئنلند انتشاریافت .

" مگا ــ مرگ " . بمب اتمی که هیروشیما را ویران کرد و ۱۰۰۰۰۰ نفررا بقتل رساند ۰۲ر۰ مگاتن قدرت داشت . ذخائرسلاح هسته ای امریکا اکنون ۲۵۰۰۰ مگاتن تخمین زده میشود . بااین ذخیره ، بالقوه میتوان ۲۵۰۰۰ انفجار هسته‌ای انجام داد که هریک ازآنها قادراست گودالی به قطر ۲۰ کیلومتر ایجاد کند وگرد بادآتشین عظیمی به شعاع ۱۰۰ ــ ۵۰ کیلومتربوجود آورد ودرشعاع ۳۰۰ کیلومتر تمام جانداران را نابود کند . (نشریه یونسکو " کوریر " ، نوامبر ۱۹٦٤) .

اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد درسال ۱۹٦۸ اعلام داشت که " اگر درمانهاتن یک بمب ۲۰ مگاتنی منفجر شود ، درصورت فقدان پناهگاه ویا عدم تخلیه شهر ازاهالی ، در حدود ٦ میلیون نفر ازجمعیت ۸ میلیونی نیویورک وهمچنین یک میلیون نفر ازساکنین حومه این شهرکشته خواهند شد " (اسناد سازمان ملل متحد A 6858) .

دربخشنامه ای که ازطرف وزارت داخله انگلستان درباره مسائل دفاع اهالی انتشار یافته ، گفته میشود : " یک بمب ۱۰ مگاتنی که درارتفاع سه‌هزارمتری میدان ترافالگار منفجر شود ، عملا تمام لندن را نابود خواهد ساخت " .

البته ژنرال های امریکا درنقشه‌های خود شهرهای دیگری را درمد نظر دارند . رهبران پنتاگون ازجمله برائون ، وزیر نیروی هوائی امریکا گفته است که استراتژی امریکا مبتنی بر اینست که درجنگ هسته ای " عملا تمام اهالی شهرنشین " اتحاد شوروی نابود شوند .

طبق برآورد آنان در نتیجه " نخستین مبادله شلیك هسته ای " بیش از ۲۰۰ میلیون نفر یعنی بمراتب بیش از زمان دومین جنگ جهانی انسان نابود خواهد شد .

اعتراف زیرین نشان میدهد که این برآوردها با چه روحی انجام گرفته اند : " هنگامیکه ازمرگ ۱۰۰ میلیون نفر و یا بیشتر از آن سخن میرود ، اختلافی برابر ۲۰ — ۱۰ میلیون نفر در این قبیل برآوردها خطای کاملا جایزی خواهد بود " (ازسخنرانی ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۸ همفری در شهر کلومبوس ایالت اوهایو) .

دستگاه نظامی امریکا اصطلاح " مگا — مرگ " را رایج کرده است . " مگا — مرگ " واحدی را تشکیل میدهد که برابر یك میلیون کشته در جنگ هسته ای است .

ژنرال های هیتلری با سلاح هسته ای. هیتلر در زمان خود با جدیت تمام میکوشید که پیش از دیگران سلاح اتمی بسازد و آنرا بکار برد . عواقب این کار را در صورت موفقیت هیتلر میتوان تصور کرد .

ژنرال های هیتلری در ستاد کل بوندس وِر (ارتش آلمان غربی) طی یادداشت ماه اوت ۱۹۶۰ اعلام داشته اند : " خودداری یك جانبه از تجهیز نیروهای حفاظی به سلاح اتمی نمیتواند دفاع جمهوری فدرال را تامین کند . . . بوندس وِر نیز مانند نیروهای حفاظی متحدین خود باید صاحب چنین سلاح موثری باشد " .

شرودر ، وزیر دفاع آلمان غربی در ۱۹۶۷/۱۲/۶ در بوندستاگ (مجلس آلمان غربی) اعلام داشت : " برای آنکه در تمام بخشهای جبهه موازجمله در بخشهائی که بسربازان آلمانی سپرده شده است ، دستگاههای پرتاب سلاح اتمی وجود داشته باشد ، شرکت آلمانی ها در نیروهای اتمی تاکتیکی ضروری است " .

آلمان غربی خود را برای جنگ آماده میکند وصنایع اتمی خود را توسعه میدهد . آلمان غربی فقط در سال ۱۹۶۶ باندازه ۵۷۳۰ کیلوا وران تغلیظ شده از ایالات متحده امریکا خریداری نمود .

جمهوری فدرال مخالف عمده قرارداد منع پخش سلاح هسته ای است و زمانیکه بیش از ۹۰ کشور به قرارداد اول ژوئیه ۱۹۶۸ ملحق شدند ، با امضاء این قرارداد علنا مخالفت نمود .

ایالات متحده امریکا ۷۰۰۰ بمب هسته ای در اروپای غربی و بطور عمده در آلمان غربی انبار کرده و ۲۵۰۰ دستگاه وسائل مختلف پرتاب این بمب ها را در اختیار متحدین خود در ناتو گذارده است .

ما امپریالیسم را بایجاد خطر موحش برای آینده تمام خلق ها متهم میکنیم .

مردم ، هشیار باشید !

تاریخ حکم محکومیت امپریالیسم را صادر کرده است

اجرای این حکم وظیفه تمام خلقهاست

جرمی که در این سند علیه امپریالیسم اعلام کرده ایم ، اگرچه ممکن است جنایات امپریالیسم را کاملا افشاء نسازد ، ولی انکار ناپذیر است .

آن نظام اجتماعی که منشاء دائمی چنین جنایاتی است، نظامی است بیمار و فرتوت که تاریخ آنرا محکوم کرده است و باید برانداخته شود .

ولی اجرای این حکم تاریخ وظیفه خود خلق هاست . خلق ها اکنون برای انجام این رسالت تاریخی و برای بازداشتن امپریالیسم از ارتکاب آخرین و مهیب ترین جنایات خود تمام امکانات را در اختیار دارند .

دوران تسلط جهان امپریالیسم سپری شده است. اکنون نیروهای مختلف در برابر امپریالیسم ایستاده اند .

ـ نیروی حاکمه خلق های زحمتکش کشورهائی که سوسیالیسم در آنها به واقعیت بدل شده است ؛

ـ زحمتکشان کشورهای سرمایه داری که بخش روزافزون جمعیت این کشورها را تشکیل میدهند ، و پیوسته متشکل تر میشوند و به قدرت مبارزه خود میافزایند ؛

ـ جنبش های آزادیبخش ملی ضد امپریالیستی که دامنه هرچه وسیعتری بخود میگیرند و به هدف مبارزه خود با وضوح بیشتر پی میبرند .

این نیروها در صورت متحد شدن ، میتوانند سیر تاریخ را تعیین کنند . در دوران ما نمونه های فراوانی وجود دارد که عظمت نیروی وحدت عمل را نشان میدهد . جنبش همبستگی با خلق ویتنام که در سراسر جهان گسترش یافته است ، باین خلق دلاور و قهرمان کمک کرد تا نقشه های جنگی امپریالیسم امریکا را عقیم گذارد و همچنین پیروزی این خلق را در مبارزه بخاطر صلح و آزادی میسر ساخته است .

همبستگی با خلق کوبا ، با آنکه در فاصله ۹۰ میلی مرزهای کشور عمده امپریالیستی قرار دارد و علیرغم تمام فتنه انگیزیها و تضییقات امپریالیسم ، باین کشور امکان داد تا از دستاوردهای انقلاب ملی خود دفاع کند و آنرا تکامل بخشد .

همبستگی با خلق های کشورهای عربی که مورد تجاوز اسرائیل قرار گرفته اند ، نقشه های امپریالیسم را که میخواست از طریق تجاوز مانع تکامل این کشورها در راه ترقی باشد ، عقیم گذارد .

مبارزه خلق های مستعمرات پرتقال نیز ازپشتیبانی جنبش های همبستگی وسیع بین المللی برخوردار است واین امر براندا ختن بقایای استعمار را دراین بخش جهان در آینده نزدیک میسر میسازد .

همبستگی بین المللی برای خلقهای جمهوری دموکراتیک توده ای کره وجمهوری دموکراتیک آلمان نیز که دائما درمعرض تعرض امپریالیسم هستند ، تکیه گاه اطمینان بخشی است .

همبستگی بین المللی به خلق های کره جنوبی وآلمان غربی درمبارزه آنها علیه ستم امپریالیستی وسیاست جنگ یاری میرساند .

همبستگی ویکپارچگی وپشتیبانی بین المللی-بسیاری ازخلق های دیگررا درمبارزه خود الهام می بخشد وآنهارا ازدسائس نیروهای امپریالیستی حفظ میکند .

وحدت ویکپارچگی جنان وسیله ایست برای مبارزه که بکمک آن خلق های سراسرجهان میتوانند ازاجرای نقشه های امپریالیسم که هدفش برافروختن جنگ هسته ای واقدام بماجراهای جنگی تازه دراروپا وآسیا وافریقا ویا امریکاست ، جلوگیری بعمل آورند .

این مسائل درمرکز توجه کنفرانس جهانی احزاب کمونیست وکارگری درمسکو قرارداشت . این احزاب بادرك مسئولیت تاریخی خود ازتمام کمونیستها ، تمام مخالفین امپریالیسم واز تمام کسانی که حاضر بمبارزه درراه صلح وآزادی وترقی هستند برای مبارزه مشترك دعوت بعمل آوردند وپلاتفرم خود را درزمینه وحدت عمل پیشنهاد نمودند .

نخستین وظیفه عبارتست از پشتیبانی همه جانبه ازخلق قهرمان ویتنام تا پیروزی کامل وی هرچه زودتر تامین گردد .

هدف وحدت عمل کماکان باید مبارزه باخطرجنگ وبخاطر صلح جهانی باشد . دفاع از صلح بامبارزه درراه همزیستی مسالمت آمیزکشورهای دارای نظام اجتماعی مختلف پیوند ناگسستنی دارد .

جلوگیری ازجنگ هسته ای ضرورت مبرم دارد . باینجهت باید مانع پخش سلاح هسته ای شد ومساعی اساسی را متوجه منع این سلاح وسایر وسائل امحاء جمعی نمود .

علیه میلیتاریسم وبخاطر پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی وخلع سلاح عمومی باید مبارزه شود .

مصالح صلح عمومی ایجاب میکند که پیمان های نظامی لغوگردد و بامنهاکردن نیروهای تلافیجو ومیلیتاریست آلمان غربی که به پیمان تجاوزکار ناتو ملحق است ، سیستم امنیت جمعی دراروپا بوجود آید .

باید برای جلوگیری از اقدامات تجاوزکارانه تازه امپریالیسم وجلوگیری از برافروختن جنگ های موضعی وتوسل به سایر اشکال مداخله مسلحانه در تمام مناطق جهان مساعی مشترك بعمل آید .

سیاره‌ما باید ازپلید یهای استعمار بطور قطعی ونهائی پاك گـردد .

مبارزه با خطر فاشیسم باید تقویت شود وعلیه تعرضات نئوفاشیسم مقابله جدی بعمل آید .

تمام انسان‌های شرافتمند باید مساعی خود را در مبارزه با ایدئولوژی وپراتیك ضد انسانی نژاد پرستی متحد سازند .

مصالح مبارزه با امپریالیسم ایجاب میکند که بمنظور دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی اقدامات پیگیروخستگی ناپذیربعمل آید .

احزاب کمونیست براین پایه برای بررسی مسائل مذکور دربالا ، برای نیل بهتوافق ونیز بمنظورتحقق وحدت عمل دعوت بعمل میآورند . وحدت عمل باید توده‌های مردم را چنان متحد سازد که بتوانند سیرتکامل تاریخی راخود تعیین کنند وحکم نهائی محکومیت امپریالیسم رابه مرحله اجرا درآورند .

احزاب کمونیست این حقیقت را پنهان نمیسازند که مبارزه علیه امپریالیسم ، مبارزه ایست طولانی ، سخت ودشوار . نبردهای طبقاتی حاد اجتناب ناپذیری درپیش است . تعرض علیه مواضع امپریالیسم وارتجاع داخلی باید تشدید گردد . پیروزی نیروهای انقلابی وترقیخواه ناگزیراست .

باینجهت احزاب کمونیست دعوت میکنند :

" خلق های کشورهای سوسیالیستی ، پرولترها وتمام نیروهای دمکراتیك کشورهای سرمایه داری ، خلق‌های ازبند رسته وخلق‌های اسیر ، برای مبارزه مشترك علیه امپریالیسم وبخاطر صلح ، آزادی ملی ، پیشرفت اجتماعی ، دموکراسی وسوسیالیسم متحد شوید ! "

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ، به‌تشریح مسائل تئوریک وسیاسی جنبش‌جهانی کارگری اختصاص دارد . مندرجات این‌نشریه ازمیان‌مقالات مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " که‌نشریه تئوریک‌واطلاعاتی احزاب‌کمونیست‌وکارگری ومنعکس کننده نظریات واندیشه های آنانست ، انتخاب وترجمه میشود .

دراین شماره منتخبی ازمقالات شماره های ۷ و ۸ (ژوئیه — اوت سال ۱۹۶۹) مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " به چاپ رسیده است . مقاله : " درباره برخی ازمسائل رشدغیرسرمایه‌داری درکشورهای آسیا وافریقا " مربوط به شماره ۹ (ماه سپتامبر۱۹۶۹) آن‌مجله است .

بهـا همه جا معادل ۲۰ ریال